



ماورزرتشت

گزارشی از مطالعه و پژوهش در آیین زرتشت

علی صفدری

الحمد لله الذي هدانا لهذا

ما و زرتشت

گزارشی از مطالعه و پژوهش در آیین زرتشت



ما و زرتشت

گزارشی از مطالعه و پژوهش در آیین زرتشت



SAFDARI.ORG

- ناشر: موسسه رسانه صاد
- نوبت چاپ: سوم | ۱۳۹۶
- شمارگان: ۳۲۰۰
- بها: ۱۸۰۰۰ تومان

سرشناسه: صفدری، علی -
گردآورنده عنوان و نام پدیدآور:
ما و زرتشت: گزارشی از مطالعه
در آیین زرتشت.

مشخصات ظاهری: ۲۶۴ ص

۵/۲۱×۵/۱۴ س م

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۱۴-۰۳۹-۴

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: گزارشی از مطالعه در

آیین زرتشت

شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۷۴۶۶۵



۹.....	جستار
۱۳.....	گام نخست
۱۹.....	گام آغازین
۲۰.....	زمان زندگانی زرتشت
۲۲.....	مورخان یونانی و زمان زرتشت
۲۴.....	نگاه سنتی زرتشتیان به زمان زرتشت
۲۷.....	دستبرد در تاریخ ستی ولادت زرتشت
۳۰.....	نگاه سوم در زمان زرتشت
۳۳.....	جامعه زرتشتیان و زمان زرتشت
۳۵.....	جغرافیای زرتشت
۴۵.....	لبخند زرتشت
۴۷.....	واژه شناسی زرتشت
۴۹.....	زندگانی زرتشت براساس گاهان و متون قدیم اوستایی
۵۲.....	چکیده ای از زندگانی اساطیری زرتشت
۷۱.....	اوستای مقدس
۷۳.....	نخستین مترجم اوستا
۷۷.....	اوستا و اوستایی
۸۰.....	اوستا و خطوط میخی

تاریخ واره اوستا.....	۸۱
اوستایی که بود؛ اوستایی که ماند.....	۸۵
اوستا و هزار نکته باریکتر ز مو.....	۸۹
گات ها؛ کتابی بی آغاز و انجام.....	۹۱
گات ها و خیال پردازی های مترجمان.....	۹۸
گفته هایی که نباید گفت.....	۱۰۰
شبه دلیل های موبد موبدان در اعتبار گات ها.....	۱۰۲
کدامین منبع مقدس!.....	۱۲۱
مصائب و نذیردادی!.....	۱۲۳
موبد موبدان و شبهات درون دینی.....	۱۲۷
تعالیم اهورایی.....	۱۳۱
آغازین گام اوستایی؛ خداشناسی.....	۱۳۵
همه خدایی؛ آری یا خیر؟!.....	۱۳۵
دیدگاه دوم؛ توحید.....	۱۳۷
خدای خوب ها؛ خدای بد ها.....	۱۴۰
گات های یک خدا باور؛ گات های دو خدا باور.....	۱۴۲
دیدگاه اوستا درباره خداشناسی.....	۱۴۴
نبرد خدای خوبی ها و خدای بدی ها.....	۱۴۷
تکلیف ما و خدای زرتشت.....	۱۵۰
مبدأ بدی و شر چیست؟!.....	۱۵۴

نگاه زرتشتی به زنان	۱۵۷
زرتشتیان و موجود پستی به نام زن!	۱۶۱
زنانی که کفاره دیگری می شوند!	۱۶۴
شوهر پرستی یا خداپرستی	۱۶۶
دشتان و گرفتاری های عادت ماهیانه	۱۶۷
گمیز یا چاله هایی پر از ادرار گاو	۱۷۳
سقط جنین و ادرار گاو (گمیز)	۱۷۶
زرتشتیان و نسل کشی جانوران	۱۸۰
تازیه های بی حساب	۱۸۳
اوستا و جایگاه والای سگ ها	۱۸۴
چرخه گاو؛ مسئله این است!	۱۸۷
خویدوده یا ازدواج با محارم	۱۹۰
ماجرای دخمه!	۲۰۰
کلماتی دیگر از اوستا	۲۰۸
آشَوَن ها	۲۱۱
موبدان و ساسانیان	۲۱۴
مانی و حکومت موبدان	۲۱۸
این منم؛ کرتیر!	۲۲۰
جنایتی در حق اوستا	۲۲۳
رفورم زرتشتی در دوران معاصر	۲۳۲

۲۳۷.....	ملا فیروز و عرفان جعلی !
۲۳۸.....	رد پای استعمار در اصلاحات زرتشتی
۲۴۲.....	آیین زرتشت در لباس عرفانی نوظهور
۲۴۶.....	برنامه را به روز کنید!
۲۵۱.....	منابع و مآخذ

جستار

پروردگار مهربان همه ما انسانها را بر فطرت پاک، سرشت و به همه ما قدرت اندیشیدن و نیروی تحلیل کردن را ارزانی داشت. در دلمان گوهر میل به پاکی و راستی را نهاد تا همراه و همگام اندیشه و تحلیلیمان کنیم. او آنقدر مهربان بود که هم به ما وسیله پیمودن مسیر تا سعادت را داد که همان نیروی اندیشه است و هم به ما راهبر و راهنما داد که همان فطرت پاک وجودمان است.

از همان دوران کودکی، دلمان می خواست بیشتر از خدا بدانیم. به ما گفتند که خدا پیامبرانی را به سوی ما انسانها فرو فرستاده، تا او را به ما بشناسانند و این شد سرآغاز آشنایی هایمان با پیامبران!

من هم مثل خیلی از انسانها، مسلمان زاده ام و بر طبق عادت اکثر ما انسان ها، راه و مسلک و دین ام اسلام شد، اما دلم نمی خواست همینطور چشم و گوش بسته مسلمانی کنم. اینچنین شد که شروع کردم به مطالعه ادیان گوناگون و بحث با پیروانشان. مدتها فکر و ذکر مسیحیت و دین یهود و خواندن کتاب مقدس شده بود. کتاب های زیادی درباره این دو دین بزرگ ابراهیمی خواندم و بارها عهد عتیق و جدید را زیر و رو نمودم، اما نتیجه کار چنان نشد که مرا یهودی یا مسیحی کند. تنها چیزی که حاصل شد، گسترده



شدن اطلاعاتم بود و شک و تردیدم درباره سالم ماندن این دو دین در همه این قرن‌ها!

مدتی پس از مطالعه و تحقیق پیرامون کتاب مقدس، یادداشت‌ها و مطالعات و مناظراتم را سر و سامان دادم و چنین شد که کتاب «حریصا» متولد گردید.

پس از سر و سامان گرفتن کتاب «حریصا»، نزدیک به یک سال به خودم فرصت دادم تا بتوانم کمی از مسیحیت و یهود و کتاب مقدس فاصله بگیرم. تناقضات و تحریفات کتاب مقدس، اثری دل‌ریشانه بر روح و روانم گذاشت. تا به خودم آمدم، دیدم کتاب اوستا در دستم است و زرتشت و زرتشتی‌گری تمام ذهن و فکرم را پر کرده است.

گزارف نگفته‌ام، اگر بگویم دو سال با زرتشت و گانه‌ها و یسنا و یشتها و ویسپرد و وندیداد و دینکرد و... زندگی کرده‌ام. درباره تاریخ هخامنشیان و ساسانیان و... هم کتاب‌ها و مقالات زیادی دیدم و خواندم. با برخی از زرتشتیان، که عده‌ای از مردم عادی و ساده‌آنان بودند و عده دیگر از موبدان و نویسندگان آنان، بحث و گفتگو کردم. چند یادداشت و مقاله هم در طول این مدت درباره زرتشت و زرتشتی‌گری نوشتم که انعکاس نظریات مخاطبان، راه مطالعه و پژوهش را برایم هموارتر نمود.

دوستان و عزیزانی که در این مدت از تمرکز مطالعاتم در زرتشت و زرتشتی گری باخبر بودند، در هر دیداری پیگیر نتیجه و رهیافت آن می شدند و با محبت ها و الطافشان، عرق شرم را بر پیشانی ام می نشاندند.

این نوشتار که گزارشی جسته و گریخته از خواندن ها و نوشتن ها محسوب می شود، با احترام تقدیم به همه محبت ها و خردورزی ها؛ تا شاید دیگرانی هم پیدا شدند که علاقه به تأمل در آیین ها و فرهنگ های گوناگون از جمله زرتشتی گری داشته باشند، چرا که راه روشن بینی و سعادت یابی در طول همه زمانهای تاریخ باز بوده است.

علی صفدری

روز ولادت امام حسن مجتبی علیه السلام

۱۵ رمضان المبارک ۱۴۳۵ - ۲۲ تیر ۱۳۹۳

۱

گام نخست

زرتشت، نامی بسیار آشنا برای ما ایرانی هاست. حتی اگر محیط خانوادگی مان از آن جمع هایی که شیداوار عاشق ایران باستان و پادشاهان ایرانی و... نباشد؛ اما حتماً از همان کودکی افراد بسیاری در گوش ما زمزمه کرده اند که بالاترین و والاترین فرهنگ، راه و رسم ایرانی ماست و بهترین دین و آیین، همان برنامه ای است که پیامبر ایرانی مان برای ما به ارمغان آورده است. این وجه مشترک برخی از ما ایرانی هاست. فرقی نمی کند از کدام دین و مذهب، از کدام نژاد و گویش؛ در عمق حقیقت که فرو می روی، برخی از ما ایرانی ها به خاطر ایرانی بودنمان و به عشق باستانمان، سخت دلبسته هخامنشیان و ساسانیان و زرتشت و اوستا هستیم. نکته لبخندانه ماجرا این است که بسیاری مان حتی برای یک بار کتاب تاریخ باستان را در دست نگرفته و حتی نمی دانیم که جلد اوستا چه رنگی است!

زرتشت، برای ما ایرانی ها انسان بزرگ و محترمی است. گاهی برخی از ما دوست داریم که جمله زیبایی از او را به خاطر بسپاریم و در جایی نقل اش کنیم؛ تا هم ژست مان کامل شود و هم به گذشته پراج و پر

طمطراقمان بالیده باشیم. برایمان فرقی نمی کند آن جمله ای که نقل نمودیم، حقیقتاً از کلام و بیان خود جناب زرتشت بوده است یا خیر! اگر در گوگل عبارت «سی پند زرتشت» یا «سی نصیحت زرتشت» را جستجو کنیم، با انبوهی از سایت ها و وبلاگ ها روبه روی شویم که سی جمله زیبا را از زرتشت نقل کرده اند و هیچکدام هیچ منبعی را برای این جملات ذکر ننموده اند! متن نوشتار همه سایت ها و وبلاگ ها نشان می دهد که همگی تنها زحمت کپی کردن آن را کشیده اند و هیچکدام لحظه ای اندیشه و تأمل ننموده اند که منبع این سخنان کجاست! حالا باید جستجو کرد آن کسی که برای اولین بار این جملات را کنار هم چیده، از کدام منبع استفاده کرده است! من نتوانستم منبعی برای این جملات بیابم؛ اما ظاهراً این کپی گران مجازی به فکر حقیقت یابی و حقیقت پیمایی نیستند و هرچه بادا باد است!

زرتشت چهره ای جهانی است و در روزگار مدرن ما، دانشگاه های مهم و معتبری هستند که بر روی بینش و اندیشه او مطالعه می کنند و به قول معروف کرسی زرتشت شناسی دارند. پژوهشگرانی از کشورهای مختلف، سالها بر روی اوستا تمرکز می کنند. اینها نشان از اهمیت زرتشت دارد.

زرتشت همان نامداری که بهرام گور به پیروی از آیین او افتخار می

کند:

بران دین زردشت پیغمبرم ز راه نیاکان خود نگذریم^۱

اما حکایت من با پژوهشگران زرتشت پژوه و کرسی های زرتشت شناسی فرق دارد. من به دنبال خدا هستم. یقین دارم خدایی وجود دارد. خدایی که خالق من و پدر و مادر و همسر و فرزندان و همه ی چیزهایی که در پیرامونم وجود دارد و همه چیزهایی که من اصلاً از وجودشان خبر ندارم اما وجود دارند، است. می دانم خدای من برایم راهنمایی را فرستاده تا او را به من معرفی کنند. از بخت روزگار یکی از قدیمی ترین پیامبرانی که فرستاده، از همان سرزمینی است که من در آن متولد شده و رشد و نمو نموده ام. می گویند زرتشت پیامبری ایرانی است که در منطقه بزرگ ایران باستان تولد یافت و برگزیده شد و دین اش را تبلیغ نمود و به شهادت رسید.

می خواهم زرتشت را بشناسم و آیینی را که به ارمغان آورد. در سرزمین ما هستند کسانی که خود را پیروان آیین زرتشت معرفی می کنند. باید حرف های آنان را بشنوم و کتابهایشان را بخوانم. شاید حقیقتاً آیینی که آنها از آن پیروی می کنند، همان راه درست و دین حقیقی باشد و راه و مسلکی باشد که سعادت را در پی دارد. این همان روشی است که پیامبر ایرانی مان به ما یاد می دهد. از جناب زرتشت نقل می کنند:

۱. شاهنامه فردوسی، پادشاهی بهرام گور، بخش ۱



سخن‌ها را بشنوید و با اندیشه روشن در آن‌ها بنگرید و راهی را که باید در پیش گیرید برای خود برگزینید، از آن دو مینوی همزادی که در آغاز آفرینش در اندیشه و انگار پدیدار شدند، یکی نیکی را می‌نمایاند و دیگری بدی را؛ و میان این دو، دانا راستی را برمی‌گزیند و نادان دروغ را.^۲

جرقه ای که سبب شد به سمت مطالعه پیرامون زرتشت و زرتشتی‌گری کشیده شوم؛ کتاب کوچکی بود که حدوداً پنجاه سال پیش نگارش یافته بود. به جای خواندن آن کتاب کوچک، آن را بلعیدم. چندین بار واژه به واژه با دقت آن را خواندم و سوالات زیادی در ذهنم نقش بست. کتاب رنگ و بوی بی طرفانه ای نسبت به زرتشت و آیین زرتشت داشت و توانست میل مرا به مطالعه بیشتر پیرامون زرتشت چند برابر کند.

زرتشت همان آیینی است که اسکندر قبل از لشکر کشی و نبرد با ایرانیان، در پاسخ به نامه دارا، وعده داده بود که آن را نابود خواهد کرد:

که گر دست یابم بر ایرانیان برم دین زردشت را از میان^۳

۲. گات‌ها، سروده سی ام، بند دوم و سوم

۳. خمه نظامی، شرف نامه، بخش ۲۴، پاسخ نامه دارا از جانب اسکندر

■ گام آغازین

برای ما که در عصر ارتباطات به سر می‌بریم، تحقیق و پژوهش هم تنبلا نه شده است. اولین کاری که یاد گرفته ایم، وارد کردن واژه مورد نظرمون در گوگل و مواجه شدن با انبوهی از صفحات درست و غلط است. سر و ته مطالب را با هزار زور و زحمت به هم می‌بافیم و خستگی یک پژوهش چند هزار صفحه‌ای را در عمق جانمان حس می‌کنیم. مدتی را به خودمان فرصت استراحت می‌دهیم که خستگی تحقیقات عمیقمان از تن به در رود.

من هم از گوگل و راه و روش تنبلا نه شروع کردم؛ تا یک نمای کلی از زندگانی زرتشت را در ذهنم ایجاد کنم. چیزی که با آن مواجه شدم، کار را در ذهنم سخت تر از آنچه که می‌پنداشتم کرد.

باورم نمی‌شد؛ زرتشت، این چهره نامدار تاریخ ادیان، تا این حد در هاله‌ای از ابهام و ناآشنایی قرار داشته باشد. باورم نمی‌شد که اگر بخواهیم در پنج جمله، از زندگانی زرتشت بگوییم، نمی‌توانیم پنج جمله یقین‌آور گفته باشیم. ما حتی نمی‌دانیم زرتشت در چه زمان و مکانی تولد یافته و در کجا پیامبری نموده است!

پس باید پیش از مطالعه‌ی آثار و کتب کیش زرتشتی، در تاریخ زرتشت و زندگانی‌اش مطالعه کنیم. بفهمیم که او در چه سالی و در کدامین سرزمین تولد یافته است.

جستجوی کوتاهی در اینترنت، اعداد و ارقام زیادی را به عنوان زمان زندگانی زرتشت نشان می دهد. به خوبی می دانم که این جستجوی اینترنتی نمی تواند برای یک تحقیق معتبر، تمرینش باشد. پس باید به کتاب های تاریخ ادیان و شخصیت ها مراجعه کنم. به کتابخانه یکی از بزرگوارانی که تقریباً در بحث تاریخ و ادیان منابع خوبی دارد می روم و مشغول می شوم. این نقطه شروع مطالعه و تحقیق است.

▪ زمان زندگانی (زرتشت)

در کتاب «اسطوره زندگی زردشت»^۴ آمده است:

دورترین زمانی که برای زردشت قائل شده اند، سده ی هجدهم پیش از میلاد و نزدیکترین آن سده ی ششم پیش از میلاد است. برای تعیین این تاریخ دو روش عمده را به کار گرفته اند. در روش اول به اعداد و ارقامی استناد می کنند که درباره زندگی زردشت در کتاب

۴. «اسطوره زندگی زردشت» نام کتابی است که درباره ی شخصیت تاریخی زردشت، زندگی اساطیری وی و کشف حقیقت از خلال منابعی نظیر دینکرد هفتم و یا زرائشت نامه، پژوهش و بحث شده است. مولفان کتاب، دو تن از چهره های دانشگاهی شناخته شده در حوزه تاریخ و اساطیر ایران «احمد تفضلی» و «ژاله آموزگار» هستند. (ویکی پدیا)

های پهلوی و عربی یا در منابع یونانی آمده است. در روش دوم نتیجه گیری بر اساس معیارهای زبانی و قرائن تاریخی است.^۵

آنچه که نویسندگان این کتاب بیان می کنند دو روش است. یکی پیروی از «تاریخ سنتی» که بر اساس کتاب های پهلوی و عربی نتیجه گیری می شود. گاهی نیز بر روایات یونانی یا بر روایات «یرونی» تکیه می شود. روش دیگر دستیازی به قرائن و شواهد زبانی و تاریخی است. نویسندگان این کتاب، بعد از تقسیم بندی مخصوص به خود، محققین و صاحب نظرانی که هر کدام در این زمینه، تاریخی و قرنی را ذکر کرده اند، در دسته بندی ها قرار می دهند.

«ابراهیم پورداود» که از پیشکسوتان عرصه زرتشت پژوهی محسوب می شود، یکی از مسائل مشکل در ارتباط با زرتشت را، تعیین حدود زمانی وی برمی شمرد و می نویسد:

در این خصوص روایات به اندازه ای مختلف است که ابدأ صلح و سازشی میان آنها نمی توان داد. یونانی ها زمان پیغمبر را بسیار بالا برده اند که هیچ تاریخ دسترسی به آن اوقات ندارد.^۶

۵. اسطوره زندگی زردشت، ص ۱۵

۶. گات ها کهن ترین بخش اوستا، ص ۴۶

▪ مورخان یونانی و زمان زرتشت

از روایات یونانی شروع کنیم و قدیمی ترین مورخی که گفته می شود از زرتشت سخن به میان آورده است. لیدیه، پادشاهی باستانی در دوره آهن بوده که در حدود سرزمین های غربی ترکیه امروز محسوب می شده است. قدیمی ترین سندی که از زرتشت سخن گفته، مربوط به تاریخدان بزرگ اهل لیدیه است. «خانتوس»^۷ مورخ بزرگ این سرزمین، می نویسد: زرتشت ششصد سال پیش از فتح یونان به دست خشایارشا، می زیسته است.

در برخی از نسخه ها به جای ششصد، رقم شش هزار آمده است.

برخی از محققین عدد ششصد را می پذیرند و از همین رو، زمان زندگی زرتشت را در حدود سال ۱۰۸۰ پیش از میلاد می خوانند؛ اما در مقابل عده ای دیگر از پژوهشگران، در صف عدد شش هزار قرار دارند و ششصد را خلاف واقع می پندارند.^۸

پذیرفتن عدد شش هزار، مطابق با دیگر روایات یونانی است که بر اساس آن گفته می شود زرتشت شش هزار سال قبل از افلاطون می زیسته است.

۷. Xanthus | خانتوس لیدیایی در اواسط قرن پنجم پیش از میلاد میزیسته و کتابی درباره ی تاریخ لیدیه داشته که «لودیاکا» نام داشته است. وی یکی از همراهان هروودوت، مورخ بزرگ یونانی و معاصر با اردشیر یکم بوده است.

۸. گات ها کهن ترین بخش اوستا، ص ۴۶

«ارسطو»^۹ و «اودوکسوس»^{۱۰} نیز زرتشت را متعلق به شش هزار سال پیش از افلاطون می دانند. «هرمودورس»^{۱۱} زمان وی را پنج هزار سال پیش از جنگ یونان و تروا^{۱۲} ذکر کرده است.^{۱۳}

باور کنید شش هزار یا ششصد، مسأله این است!

در مقابل نظریه ی دوران زرتشت در شش هزار سال پیش از فتح یونان به دست ایرانیان و افلاطون، برخی به روایت ششصد سال استاد می کنند. تنها یک صفر در عددی که خانتوس راوی آن است، این سان نظرات تاریخی را رقم می زند و اختلافات بر سر زمان زیستن پیامبر ایرانی را به همراه دارد.

«علیرضا شاپور شهبازی» که از مفاخر باستان شناسی ایران محسوب می شود و پایه نخستین مطالعاتش تاریخ ایران باستان است و در سطح بین المللی شناخته شده و اعتبار و شهرت مطلوبی دارد؛ از طرفداران نظریه ششصد سال است. به نظر او زرتشت در ۱۰۸۰ پیش از میلاد می زیسته است

۹. Aristotle | فیلسوف شهیر یونان باستان

۱۰. Eudoxus | اختر شمار (طالع بین) و ریاضی دان و از شاگردان افلاطون

۱۱. Hermodoros | از شاگردان افلاطون

۱۲. Trojan War | «جنگ تروا» (سده ۱۲ یا ۱۳ یا ۱۴ پیش از میلاد) یکی از بزرگترین جنگ‌ها در

اسطوره شناسی یونان است

۱۳. اسطوره زندگی زردشت، ص ۱۸

(۶۰۰+۴۸۰=۱۰۸۰). «هلموت هومباخ»^{۱۴} نیز نظر شهبازی را ترجیح می دهد، اما معتقد است که این عددِ سراسر است، تاریخ واقعی نیست!^{۱۵}

«گراردو نیولی»^{۱۶} ایران شناس بزرگ ایتالیایی که دو سال پیش از دنیا رفت، نظری برخلاف شهبازی دارد و با انتقاد از او، رقم شش هزار را درست می داند. بر این اساس که در میان دانشمندان و نویسندگان یونان این تمایل وجود داشته است که افلاطون را از طریق دو دوره ی سه هزار ساله به زرتشت پیوند دهند. به نظر این دانشمند، این تاریخ هرچه باشد ارزش تاریخی ندارد.^{۱۷}

■ نگاه سنتی زرتشتیان به زمان زرتشت

بر اساس آنچه که بیان گردید، در کنار مورخان یونانی و اروپایی نشینان، نگاه دیگری نیز به زمان زندگانی و پیامبری زرتشت وجود دارد که به «تاریخ سنتی» شهرت یافته است. می گویند در کتاب «بُندَه‌شَن» که از کتابهای قدیمی زرتشتیان و به زبان پهلوی بوده، آمده است:

۱۴. Helmut Humbach | هلموت هومباخ؛ ایران شناس آلمانی

۱۵. اسطوره زندگی زردشت، ص ۱۹

۱۶. Gherardo Gnoli | گراردو نیولی؛ درگذشته ی ۷مارس ۲۰۱۲

۱۷. از زردشت تا مانی، ص ۴۵

چون هزاره سلطه بزغاله (جدی)^{۱۸} فرا رسید، زردشت از سوی آفریدگار اورمزد به پیامبری آمد و گشتاسب پس از پذیرفتن دین ۹۰ سال فرمانروایی کرد. مجموع سالهای فرمانروایی او ۱۲۰ سال بود. بهمن پسر اسفندیار ۱۱۲ سال، همای (چهرآزاد) دختر بهمن ۳۰ سال، دارا پسر همای (چهرآزاد) که همان بهمن است، ۱۲ سال و دارا پسر دارا ۱۴ سال.^{۱۹}

«ژاله آموزگار» و «احمد تفضلی» در ادامه این بند از «بُندِ هِشتم» می نویسند: «با جمع بستن این ارقام عدد ۲۵۸ سال به دست می آید که زمان فاصل میان زردشت و کشته شدن دارا به دست اسکندر است. از سوی دیگر، بیرونی می نویسد که از ظهور زردشت تا زمان اسکندر ۲۵۸ سال فاصله بوده است. مسعودی نیز فاصله زمانی زردشت تا اسکندر را ۲۵۸ سال ذکر می کند. اما از این روایات گوناگون دقیقاً معلوم نمی شود که منظور از «زمان زردشت» تاریخ زایش اوست یا تاریخ وحی به او در سی سالگی، یا تاریخی که در چهل سالگی دین خود را آشکارا بر مردمان ابلاغ کرد، یا زمانی که در چهل و دو سالگی گشتاسب دین او را پذیرفت. همچنین روشن نیست که منظور از «تا زمان اسکندر» چیست. آیا مقصود زمان فتح ایران به

۱۸. دوازده هزار سال عمر جهان را به روایتی به دوازده دوره هزار ساله تقسیم کرده و هر هزاره را به نام یکی از بروج دوازده گانه نامیده اند.

۱۹. بندهشن، فصل ۳۶، بند ۸ به بعد

دست اسکندر است یا مرگ او، یا اصولاً مراد تاریخ اسکندر یا تاریخ سلوکی است.^{۲۰}

ابراهیم پورداود، تاریخ سستی را چنین روایت می کند:

سنت قدیم زرتشتیان در چند کتب پهلوی محفوظ ماند. از آن جمله است «بُندَه‌شَن» و «زات سپرم» و «دینکرد» و «اردی و رایف نامه» و غیره. در این کتب نیز چند سال پس و پیش زمان زندگانی زرتشت ذکر شده است. «اردی و رایف نامه» و «زات اسپرم» زمان بعثت زرتشت را در ۳۰۰ سال پیش از اسکندر می شمیرند. «بُندَه‌شَن» در سال ۲۵۸ پیش از بر هم خوردن سلطنت هخامنشی ذکر کرده است. ابوریحان بیرونی نیز در این تاریخ با بُندَه‌شَن موافق است. مسعودی هم در مروج الذهب از زمان رسالت زرتشت تا فتح اسکندر را ۲۵۸ سال فاصله می دهد. بنابراین پیغمبر معاصر کورش و گشتاسب پدر داریوش می شود. آنچه در سنت مشهور تر است این است که در سال ۶۶۰ پیش از میلاد مسیح، زرتشت تولد یافت و این مطابق است با آنچه «اردی و رایف نامه» برای ظهور پیغمبر ذکر کرد،

۲۰. اسطوره زندگی زردشت، ص ۱۶



چه فتح اسکندر در سال ۳۳۰ پیش از مسیح وقوع یافت و زرتشت در سی سالگی مبعوث گردید.^{۲۱}

این ها تازه آغاز نزاع در پیگیری تاریخ سستی است و عمق ماجرا بسیار عمیق تر از این حرفهاست. «والتر هنینگ» ایران شناس آلمانی نگاهش به گونه ای است و در مقابل «ارنست هرتسفلد» دیگر ایران شناس آلمانی نگاهی دیگر دارد. «نیولی» نظری دارد که در مقابل، «شهبازی» بر آن خرده می گیرد. آن قدر کش و قوس ها در این ورطه گوناگون و دگرگون است که حدود حوصله ها را هم زیر پا می گذارد. باید به ناچار این جمله را پذیرفت که می گویند: «پژوهندگان، تاریخ سستی زردشت را به سبب ویژگی افسانه ای آن به عنوان تاریخ حقیقی نمی پذیرند».^{۲۲}

▪ دستبرد در تاریخ سنتی ولادت زرتشت

در لابلای مطالعه زمان زرتشت، به نظریه ای قابل تأمل بر می خورم که قبل از آن در مقدمه «گات ها، کهن ترین بخش اوستا» سرنخی از آن را یافته بودم. «گراردو نیولی» ایتالیایی، در کلاس درسش در فرانسه چنین توضیح می دهد:

۲۱. گات ها کهن ترین بخش اوستا، ص ۴۸

۲۲. اسطوره زندگی زردشت، ص ۱۸

جا دارد به روایات زردشتی موجود در متون پهلوی و آثار ابوریحان بیرونی یا تئودور برکونی^{۲۳} توجه کنیم که بنا بر آنها زردشت ۲۵۸ یا ۳۰۰ سال پیش از اسکندر زندگی می کرده است؛ دست کم از آن جهت که بسیاری از دانشمندان برجسته، هر چند با استدلالات متفاوت، آنها را معتبر دانسته اند.

اما اینجانب در اثری به سال ۱۹۷۱ و در اثر دیگری به سال ۱۹۸۰ موافق با آرای دانشمندان دیگر که به گونه ای متفاوت بیان شده بودند، کوشیدم ثابت کنم این گاهشماری فاقد اعتبار تاریخی است و در بطن سیاست ساسانیان جای دارد و دقیقاً تلاش سلسله جدید بوده است برای مقارن ساختن آغاز حکومت پیشین ایران با به کرسی نشستن دین بهی از طریق مطابقت دادن مبدأ تاریخ رایج، یعنی مبدأ تاریخ سلوکی، با ظهور پیامبر بزرگ، که بنا بر سنت در آغاز دوره چهارم سه هزار ساله قرار داشت.

انعکاس روشنی از این کوشش را در اثر مسعودی می بینیم. وی در گزارشی که به ناحق خواسته اند منکر اعتبار تاریخی آن شوند، به روشنی از این حقیقت خبر می دهد که اردشیر می خواست عصر اشکانی را کوتاه سازد و تقریباً به نیم آنچه بود کاهش دهد تا دوره

ای که با سلسله‌ی خود وی آغاز شده بود حدود دو قرن افزایش یابد، چون بیم آن داشت که نزدیکی دوره هزار ساله موجب بی‌نظمی‌ها و آفات جبران‌ناپذیری برای جانشینان وی شود؛ لذا سیاستی خلاف انتظارات هزاره‌گرایی پیش گرفت. در حقیقت، مسعودی به ما گوشزد می‌کند که در زمان ساسانیان، رازی «سیاسی و مذهبی» مربوط به عصر اسکندر در کار بوده است؛ رازی که خود مسعودی با آن آشنا شده بود، چون شخصاً آن را در فارس، کرمان و در نواحی دیگر قلمرو پارس، از زبان فرهیخته‌ترین موبدان و هیربدان شنیده بود. آنان اظهار می‌کردند که به روزگار اسکندر، میان پارس‌ها و دیگر اقوام اختلاف عقیده‌ی زیادی وجود داشت و راز یاد شده این بود که گویا زردشت پیشگویی کرده بود در ۳۰۰ سال نخست شاهنشاهی ایران، انقلاب و زیر و رو شدگی بزرگی روی خواهد داد که مع‌الوصف پس از آن، دین همچنان باقی خواهد ماند؛ اما در پایان هزاره، هم برای شاهنشاهی ایران و هم برای دین فاجعه‌ای نهایی حادث خواهد شد. پس، از آنجا که می‌پنداشتند از زمان زردشت تا زمان اسکندر حدود ۳۰۰ سال سپری شده و اردشیر تقریباً ۵۰۰ سال پس از مرگ اسکندر به تخت نشسته بود، وی به ترفند تحریف تاریخی که از آن یاد کردم متوسل گشت. لذا معتبر شمردن رقم ۲۵۸ سال پیش از اسکندر، که فاقد هرگونه ارزش ریاضی، نجومی یا نمادین است، مسلماً پذیرفتنی نیست؛ چون یا به سادگی با

جمع بستن سالهای سلطنت شهریاران حاصل شده که کاملاً فاقد اعتبار تاریخی است، یا از کم کردن ۴۲ سال (سن زردشت در زمان موفقیت او در رسالت، یعنی گروش گوی ویشتاسپه، بنا بر روایتی که منبع آن بر ما معلوم نیست) از عدد پر ابهام تر و کلی تر ۳۰۰ سال پیش از اسکندر، باز به روایت منابع.^{۲۴}

«ابراهیم پورداد» نیز بیش از نیم قرن پیش از این، در مقدمه ای که بر کتاب گات ها نگاشته، اشاره ای به این تحریف در تاریخ ولادت و زمان زرتشت نموده است.^{۲۵}

▪ نگاه سوم در زمان زرتشت

در کنار «تاریخ سستی زرتشتیان» و «تاریخ نگاری های یونانیان»، راه و روش دیگری را برای تعیین زمان زندگانی زرتشت بر می شمردند که باید در آن نیز کمی دقت نمود و کنکاش کرد. این روش بر اساس شواهد زبان شناختی و تعمق بیشتر در تاریخ است. «مری بویس»^{۲۶} پس از رد تاریخ سستی و روایات یونانی ادعا می کند که فقط بر اساس اوستا می توان زمان زرتشت را حدس زد.

۲۴. از زردشت تا مانی، ص ۴۳ - ۴۴

۲۵. گات ها کهن ترین بخش اوستا، ص ۵۹ - ۶۰

۲۶. Mary Boyce | استاد و پژوهشگر هندی تبار در رشته مطالعات زرتشت

بر این اساس، «بارتولومه»^{۲۷} زمان زرتشت را حدود ۹۰۰ ق.م و «مایر»^{۲۸} و «وزندونک»^{۲۹} و «شدر»^{۳۰} زمان او را اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول از میلاد می دانستند. «بارو»^{۳۱} بر اساس مطالعه یشت های قدیمی، خصوصاً «فروردین یشت»^{۳۲}، استدلال می کند که اطلاعاتی که در یشت ها آمده است، همه متعلق بر شرق ایران است و هیچ گونه اثری از حوادث غرب ایران و بین النهرین در آنها نیست. بنابراین، این آثار همه متقدم تر از مهاجرت های ایرانیان از شرق به غرب است و چون نامه های قبایل ایرانی مانند پارس و ماد در اسناد آشوری متأخرتر از نیمه دوم قرن نهم قبل از میلاد نیست، بنابراین مهاجرت آنان نمی تواند متأخرتر از ۹۰۰ ق.م باشد. در فروردین یشت غالباً از چهار نسل پی در پی خانواده های پیرو زرتشت سخن رفته است. بنابراین باید زمان زرتشت را دست کم ۱۵۰ سال متقدم تر از این

۲۷. Christian Bartholomae | کریستیان بارتولومه، زبان شناس و خاورشناس آلمانی

۲۸. Meyer

۲۹. Wesendonk

۳۰. Hans Heinrich Schaeder | هانس هاینریش شدر، شرق شناس و تاریخ شناس ادیان و ایران

شناس آلمانی

۳۱. Thomas Burrow | تامس بارو، هندشناس بریتانیایی و استاد سانسکریت دانشگاه آکسفورد

۳۲. فروردین یشت یکی از قسمت های اوستا است که در ستایش «فرورهر جوهر حیات» است

تاریخ دانست. در نتیجه، «بارو» حدود ۱۱۰ ق.م را متأخرترین تاریخ برای زمان زرتشت پیشنهاد می دهد.^{۳۳}

برخی از مبلغین امروز زرتشتی گری در ایران، تحقیقات دیگری را سرلوحه خود می پندارند. در مقاله ای از همین دست آمده است:

پروفسور جمشید کاووسجی کاتراک، در یکی از کنگره های جهانی زرتشتیان که در سال ۱۳۴۵ خورشیدی در ایران تشکیل شده بود، مقاله ای ارائه داده است به نام «زمان پیدایش اشوزرتشت اسپتمان» که در سال ۱۹۴۸ میلادی در چهاردهمین جلسه کنفرانس خاوری هندوستان ارائه شده بود. در این مقاله، زمان زندگی زرتشت از نکته نظر های علمی گوناگون ثابت شده است که زمان زیستن زرتشت پیش از ۸۰۰۰ سال قبل بوده است. ایشان برای اثبات پژوهش خود از ۹ رشته علمی گوناگون به این شرح بهره گرفته است: ایران شناسی - زبان شناسی - تاریخ - باستان شناسی - جغرافیا - ستاره شناسی - نجوم - انسان شناسی و زمین شناسی. پژوهش و بررسی پژوهندگان و دانشمندان علوم یاد شده "تر" مرا مبنی بر کهن بودن

بسیار زمان زیستن پیامبر ثابت کرده است. اکنون می توانیم بیگمان
زمان پیدایش اشوزرتشت را در حدود ۸۶۰۰ سال پیش بدانیم.^{۳۴}

شاید سخن گزافی نباشد اگر بگوییم آنچه را که ایشان به عنوان
تحقیقات گسترده علمی قلمداد کرده اند و ادعا می کنند در زمینه های
گوناگون علمی صورت پذیرفته، نوعی شبه تحقیق است و بر اساس
اطلاعات و روش های تحقیق یقین آور نیست. آنچه را که ادعا می کنند
نمی تواند برای یک پژوهشگر حق جو راهگشا باشد.

▪ جامعه زرتشتیان و زمان زرتشت

در میان همه این روایات گوناگون درباره زمان زرتشت، باور دیگری نیز
وجود دارد که تمرکز بر آن نیز جای دارد. در برخی منابع و کتاب های
جدید زرتشتیان، تاریخ ولادت وی را «۶ فروردین ۱۷۶۸» و تاریخ
درگذشتش را «۵ دی ۱۶۹۱» قبل از میلاد ذکر کرده اند. خاستگاه این
دیدگاه را، محاسبات «ذیح الله بهروز» از پژوهشگران فرهنگ ایرانی قلمداد
می کنند.

موبد موبدان تهران، در پرسش و پاسخ هایی که در مجموعه یک کتاب
به چاپ رسانیده، چنین بیان می کند:

۳۴. زمان زندگی زرتشت، کورش نیکنام (این مقاله در وبسایت شخصی ایشان آمده است)

بنا به مدارک دینی زرتشتیان، اشو زرتشت، در زمان پادشاهی لهراسب [...] به دنیا آمده است. [...] لهراسب یکی از پادشاهان سلسله کیانیان بوده که در ماقبل تاریخ مدون است و بر طبق آنچه که باور زرتشتیان جهان است و دانشمندان دین پژوهش کرده و پژوهشگر بزرگ ایران روانشاد ذبیح الله بهروز نیز با دانش جدید برابری داده و ثابت کرده است، دقیقاً ۱۷۳۸ سال پیش از میلاد اشو زرتشت به پیامبری برگزیده شده که مبنای تاریخ دینی ما زرتشتیان است و چون این امر درست در سن سی سالگی پیامبر اتفاق افتاده، پس تاریخ زایش حضرت زرتشت، ۱۷۶۸ سال پیش از میلاد مسیح می باشد.^{۳۵}

نمی دانم چقدر می توان بر روی این محاسبات حساب نمود و برای آن ارزش قائل شد، اما هرچه که هست، در میان خود موبدان نیز بر سر آن وحدت نظر وجود ندارد و هر کدام تاریخی را می پذیرند و راهی را انتخاب می کنند. نمی دانم چطور جناب موبد موبدان ادعا می کند: «بر طبق آنچه که باور زرتشتیان جهان است»؟! اما زرتشتیان هند چنین ادعایی را به رسمیت نمی شناسند. نمی دانم ها کم نیست؛ اما می دانم که این امر از قدمت تاریخی نزد زرتشتیان برخوردار نیست و پژوهشگران عرصه زرتشت و بسیاری از موبدان ایران نیز آن را مطابق با واقع نمی دانند.

۳۵. پاسخ به پرسش های دینی زرتشتیان، ص ۱۵



این همه اختلاف نظر بر سر زمان زرتشت، به اینجا می کشاندم تا عمق حرف پورداود را درک کنم که: «هنوز هیچ یک از مستشرقین و دانشمندان تا کنون موفق نشده که زمان پیغمبر ایران را با دلایل تاریخی ثابت کند».^{۳۶}

▪ جغرافیای زرتشت

دومین مسیری که باید طی شود تا با زرتشت آشنایی بیشتری پیدا کنم، مطالعه در جغرافیای زرتشت است.

اکنون من می دانم زرتشت در چه زمانی می زیسته؛ زمانی که هیچ نام و نشانی برای آن نمی توان یافت!

حالا باید بفهمم زرتشت در کدام نقطه از جغرافیای زمین قدم به عرصه گیتی گذاشته و از کدام منطقه دعوتش را شروع نموده و در کجا باید در پی مزارش گشت. این راهی است که در جغرافیای زرتشت باید پیموده شود.

آنچه که من از لابلاي کتب تاریخی و متون کهن زرتشتی فهمیده ام، اینکه نمی توان بر نقطه ای از این کره خاکی دست گذاشت و آنجا را زادگاه و یا مزار زرتشت معرفی کرد. با آنکه تا کنون در این باره تحقیقات

۳۶. گات ها کهن ترین بخش اوستا، ص ۶۴

گسترده ای صورت گرفته و مقالات و کتابهایی نگاشته شده، اما راه به جایی برده نشده است.

در قسمت هایی از «یشت ها» در «اوستا» محل فعالیت دینی زرتشت «ایرانویج» ذکر شده است.^{۳۷} در متون زبان پهلوی و به دنبال آن در کتابهای عربی و فارسی، ایرانویج را با آذربایجان یکی شمرده اند. عده ای انتساب زرتشت به آذربایجان را به دلایلی مردود می دانند که مهمترین آنها دلایل زبانی است. زبان اوستایی یا همان زبان کتاب اوستا، زبانی است متعلق به شرق ایران و در این کتاب هیچ نشانی از واژه هایی که اصل مادی یا فارسی باستان داشته باشد، دیده نمی شود. برخی دیگر از زرتشت پژوهان ایرانویج را خوارزم به شمار آورده و زادگاه زرتشت را آنجا دانسته اند. با این تفصیلات درباره خاستگاه زرتشت می توان به صورت کلی چنین تقسیم نمود:

- ✓ خاستگاه زرتشت در مشرق فلات ایران بوده است.
- ✓ خاستگاه زرتشت در غرب ایران بوده است.
- ✓ زرتشت در مغرب ایران ولادت یافته و برای نشر آیین خویش به مشرق ایران رفته است.

۳۷. در «آبان یشت» و «گوش یشت» و «ارد یشت» و... با واژه آریاوچ رو به رو هستیم.

در کنار این تقسیم بندی و تمام آنچه که در متون کهن یافت می شود، هر کس به فراخور حال خود و حدس و گمان خویش، شهری و دیاری را به زرتشت منسوب نموده است:

ری : بنا به برخی روایات سنتی، ری محل ولادت زرتشت است. ری همان است که در کتیبه بیستون داریوش از آن به عنوان «رگا» شهری از ماد نام برده است. اوستا (پا ۱۹، قمر ۱۸) آن را «رغه زرتشت» می خواند.^{۳۸} برخی از کتابهای پهلوی برای آنکه میان دو سنت زادگاه زرتشت یعنی آذربایجان و ری سازش دهند، پدر او را از آذربایجان و مادرش را از ری ذکر کرده اند.^{۳۹}

سیستان : به سبب مراسمی مذهبی که در ستایش «آناهیتا» ایزدانوی آب می شود، خاستگاه زرتشت را در سیستان ذکر کرده اند. زامیادیش (بابت نوزدم) با سیستان ارتباط بسیاری دارد. ذکر قهرمانی های گرشاسب به تفصیل، بر شمردن رودها و دریاچه ها و کوه های این ناحیه و ظهور «سوشیانس» از آنجا سبب تقویت این نظر است.^{۴۰}

۳۸. زرتشت پیامبری که از نو باید شناخت، ص ۴۱.

۳۹. گات ها کهن ترین بخش اوستا، ص ۴۶.

۴۰. تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص ۵۹.

بلخ: «انکتیل دوپرون»^{۴۱} نخستین کسی که متنی زرتشتی را به یکی از زبان‌های اروپایی ترجمه نموده، این نظریه را تأیید می‌کند. به اعتقاد ایشان، در «وندیداد» (در فرگرد اول) به روشنی دیده می‌شود که ایرانویج می‌بایست در مشرق فلات ایران قرار داشته باشد، در مجاورت سرزمین‌های سُغد، مَرو، بلخ و... که بلافاصله بعد از آن آمده‌اند.^{۴۲}

تخت سلیمان: برخی از تاریخ‌نگاران مانند ابن خردادبه، بلاذری، ابن فقیه، مسعودی، یاقوت حموی، زکریای قزوینی و ابوالفداء و حمزه اصفهانی، شهر «شیز» یا «تخت سلیمان» امروزی (واقع در آذربایجان غربی) را زادگاه زرتشت دانسته‌اند و به این مناسبت شرحی از آتشکده آذرگشسب در شیز و مقام تقدس آن ضبط کرده‌اند.^{۴۳} «جوزف گنر»^{۴۴} از ادیان پژوهان معاصر غربی نیز این قول را می‌پذیرد.^{۴۵}

۴۱. Anquetil Duperron | انکتیل دوپرون، خاورشناس فرانسوی و برادر «لویی پیر انکتیل»

تاریخدان

۴۲. مزدیسنا و ادب پارسی، ص ۶۴

۴۳. گات‌ها کهن‌ترین بخش اوستا، ص ۴۴

۴۴. Joseph Gaer

۴۵. سرگذشت دین‌های بزرگ جهان، ص ۱۶۴



فلسطین: طبری و هم قطارانش (همانند ابن اثیر و میر خواند) زرتشت را اصالتاً فلسطینی نوشته و از آنجا به آذربایجان مهاجرت می دهند.^{۴۶} در همین مقام می نویسند: «او اهل فلسطین بود، به سبب دروغ و خیانتی که از او ظاهر شده بود او را اخراج کردند و او مبروص (مبتلا به پستی) نیز بود. عاقبت به آذربایجان آمد و دین مجوس احداث کرد.»^{۴۷}

خوارزم: از مدتها پیش دانشمندان ایرانشناس، ایرانویج را همان خوارزم به شمار آورده اند و زادگاه زرتشت را آنجا دانسته اند. نخستین کسی که این نظریه را مطرح کرد «مارکوارت»^{۴۸} بود. او دو دلیل برای اثبات نظریه ی خود ارائه کرد: یکی اینکه «موسی خورنی» نویسنده ی ارمنی قرن پنجم از ناحیه تور در خوارزم نام می برد که به نظر مارکوارت با کلمه "توریه" (تورانی) اوستایی یکی است و دیگر اینکه توصیفی که از ایرانویج در منابع پهلوی شده است با توصیف نویسندگان دوران اسلامی از خوارزم هماهنگ است.

۴۶. گات ها کهن ترین بخش اوستا، ص ۴۴

۴۷. برهان قاطع، نسخه میرزا حسن کاشانی، ج ۱، ص ۳۳۴

۴۸. Joseph Marquart | جوزف مارکوارت، خاورشناسی نامدار آلمانی

پس از مارکوارت، نویسندگان دیگر مانند «هیننگ»^{۴۹}، «بیلی»^{۵۰} و «بنونیست»^{۵۱} در تأیید این نظریه مطالبی عرضه داشتند.

بنونیست از مقایسه شانزده سرزمینی که نامشان در فصل اول وندیداد آمده است، با هفت سرزمینی که در یشت دهم، بند ۱۴ از آنها یاد شده، به این نتیجه رسیده است که ایرانویج در فهرست وندیداد، همان خوارزم مذکور در یشت دهم است.^{۵۲}

مزدوران در خراسان: نظریه ی دیگری که اخیراً مطرح شده از آن «هومباخ» است. وی مزدوران در حدود ۱۰۰ کیلومتری شرق مشهد و در نیمه راه سرخس را ایرانویج می داند و نام مزدوران را مشتق از «مзда» می پندارد و می نویسد که مزدوران بر گردنه ای قرار دارد که دره کشف رود را از دشت ترکمنستان جدا می سازد و از این رو، مرز سنتی میان ایران و توران را تشکیل می دهد.^{۵۳}

۴۹. Walter Bruno Henning | والتر برونو هیننگ، خاورشناس و ایران‌شناس آلمانی و انگلیسی.

متخصص زبان‌های باستانی ایرانی و پیشگام در پژوهش‌های آیین مانی

۵۰. Harold Walter Bailey | هرلد والتر بیلی، خاورشناس انگلیسی

۵۱. Émile Benveniste | اِمیل بنونیست؛ خاورشناس، زبان‌شناس و ایران‌شناس فرانسوی و

متخصص زبان‌های هندواروپایی

۵۲. اسطوره زندگی زردشت، ص ۲۳

۵۳. اسطوره زندگی زردشت، ص ۲۴

ناحیه ای میان هندوکش و هامون هیرمند: «نیولی» به این نظریه معتقد است. به نظر وی شمالی ترین ناحیه ای که حیطه فعالیت زرتشت بوده بلخ و هرات و جنوبی ترین ناحیه زرننگ و رخج است. بخش عمده ای از سیستان در این حیطه قرار می گرفت. تکیه ی نویسنده در اثبات نظریه خویش، توجه به فهرست نام های جغرافیایی در اوستا و توصیف نویسندگان یونانی از نواحی شرقی ایران و نیز توجه به اهمیت سیستان در سنت های دینی زرتشتی است.^{۵۴}

هجرت از غرب به شرق ایران: در گزارش «یشت ها» آمده است: «زرتشت از مشرق ایران نیست، بلکه به خاطر پیش نرفتن رسالتش در وطن خود و شاید هم به واسطه آزار و صدمه، از آذربایجان به طرف مشرق ایران پناه برده است.»^{۵۵}



کار شناسایی محل تولد زرتشت و مکانی که در آن به پیامبری رسید و در آن آیین اش را تبلیغ نمود، کار ساده ای نیست. همه ی آنچه که از

۵۴. اسطوره زندگی زردشت، ص ۲۴

در کتاب «از زردشت تا مانی» که مجموعه درس گفتارهای نیولی است، به صورت مستند درباره خاستگاه زرتشت سخن گفته شده و ادله ای که سبب تقویت نظریه اش می شود، به تفصیل بیان گردیده است.

۵۵. یشت ها، ابراهیم پورداود، ج ۱، ص ۳۲

گفتارها و روایات گوناگون ذکر شد، جدای از گفته های متون مقدس زرتشتیان است. در متون مقدس زرتشتی هم، قول های گوناگون و دگرگونی وجود دارد که تنها به برخی از گفته های «اوستا» اشاره می شود:

در «گات ها»، اشاره ای به محل زیست زرتشت نشده است.

در «یشت ها» چند جا از «آریاویج» به عنوان محلی که زرتشت به فعالیت مذهبی می پرداخته، نام برده شده است:

در یشت ۵ (آبان یشت) در بند ۱۰۴ «او را بستود زرتشت پاک در آریاویج در کنار رود دایتیا با هوم آمیخته به شیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار نیک با زور و با کلام بلیغ»

در یشت ۹ (گوشیشت) یا (درواسپیشت) ۲۵، عیناً مشابه بند ۱۰۴ آبان یشت است، اما در انتهای آن «از او کامیابی را درخواست». نیز آمده است.

در یشت ۱۷ (اردیشت) بند ۴۵، آمده است «او را بستود زرتشت پاک در ایرانوویج (در کنار رود) دایتیا نیک.»

در یشت ۱۹ یا زامیادیشث بند ۹۲، نام کیانسیه به نحوی ذکر می شود که در تطبیق آن با دریاچه هامون کنونی تردیدی نمی ماند.

در فرگرد اول «وندیداد» نیز واژه «ایرانویج» آمده است: «نخستین سرزمین و کشور نیکی که من، اهورامزدا، آفریدم ایرانویج بود بر کرانه ی



ونگوهی دایتیا.» ایرانویج در فرگرد اول کشوری سرد توصیف شده است «آنجا ده ماه زمستانست و دو ماه تابستان و در این دو ماه نیز آب و زمین و گیاه همه سردند.» پس از ایرانویج، بلافاصله سرزمینهای سُغد، مَرو و بلخ آمده اند که دلالت بر آن دارد که ایرانویج می بایست در مشرق فلات ایران (در افغانستان یا آسیای میانه) واقع بوده باشد.

با چنین وضعیتی، نمی توان نتیجه گیری درستی برای جغرافیای زرتشت داشت. شاید بهتر باشد که در آن سکوت کرد و گفته های گوناگون را شنید و از کنارش عبور کرد. باشد تا شاید آینده گان کشفیاتی به دست بیاورند تا بتوان به طور یقینی از جغرافیای زرتشت باخبر شد.

۲

لبخند زرقشت

در گام نخست، تاریخ و جغرافیای زرتشت محور مطالعاتم بود. با گفته هایی روبه روشدم که هر کدام بر مبنایی قرار داشت و رویکردی مخصوص به خود را پیموده بود. هر دیدگاه و برداشت، به نتیجه ای ختم می شد که نتیجه اش با دیگری تفاوت بسیاری پیدا می نمود. آنقدر گفته ها و نتیجه گیری ها درهم پیچید، که نتوانست برای من با نگاه بی طرفانه، زمان و مکانی ویژه ی زرتشت ترسیم نماید. حالا نوبت رسیده به زندگینامه پیامبر ایرانی ...

▪ واژه شناسی زرتشت

شاید در این مقام، درنگی کوتاه در نام زرتشت روا باشد. درباره ی واژه ی زرتشت، در میان لغت دانان و واژه شناسان، سخن بسیار است. این چند خط، اکثر اقوال گوناگون را به یک رشته در آورده و سزاوار است:

بیشتر از ده شکل برای اسم و خشور باستان در زبان فارسی موجود است از این قبیل: «زارتشت» «زارهشت» «زاردشت» «زارهوش»

«زردهشت» «زراتشت» «زرادشت» «زرتهشت» «زره تشت» «زره دشت» «زره هشت»؛ معمول تر از همه «زرتشت» می باشد. پیغمبر خود را در گاتها «زَرْتُشْتَر» می نامد و گاه نیز اسم خانواده را که «سپیتمه» باشد افزوده، می شود: «زَرْتُشْتَر سپیتمه»؛ این اسم اخیر را امروز «سپنتمان» و یا «اسپتمان» گوئیم. ظاهراً معنی آن از نژاد سفید و از خاندان سفید باشد. از بیشتر از دو هزار سال تا به امروز هر کس به خیال خود معنی از برای کلمه زرتشت تصور کرده است. دینون یونانی (Deinon) آنرا بستاینده ستاره ترجمه کرده است. آنچه محقق است این است که این اسم مرکب است از دو جزء «زَرَت» و «اشترا»، در سر زَرَت اختلاف بسیار است. انواع و اقسام معنی از برای آن درست کردند. شرح همه آنها موجب طول کلام خواهد شد. به معنی که بیشتر حدس زده اند، زرد و زرین و پس از آن پیر و خشمگین می باشد. دارمستر جزء اول را «زراتو» دانسته و به معنی زرد گرفته است. باتولومه «زرت» ضبط نموده و دارنده شتر پیر معنی کرده است. شاید هیچکدام درست نباشد. چه کلمه «زر» در خود اوستا «زیریت (Zairita)» می باشد. راست است زرت به معنی پیر آمده است ولی چطور شد که در ترکیب با اشترا زرت در جزء دومی این اسم اشکالی نیست. چه هنوز کلمه شتر و یا اشترا در زبان فارسی باقی است. هیچ شکی نیست که اسم پیغمبر مانند بسیاری از اسامی ایرانی که با اسب و شتر و گاو مرکب است با کلمه شتر ترکیب یافته

و به معنی دارنده شتر زرد و یا شتر خشمگین است. چنانکه اسم پدر زن زرتشت «فراشستر» می باشد. جزء اول آن فراشا می باشد. فردر کلمه فرسوده و فرمان، بنابراین بمعنی مقدم و پیش است و فراشستر یعنی دارنده شتر راهوار و یا تندرو. اسم پدر زرتشت «پوروش اسپ» مرکب است از پوروش که به معنی دو رنگ و سیاه و سفید و پیر است و اسپ، پوروش اسپ می شود دارند اسپ پیر.^۱

این بخش از نوشته های جناب پورداد، فشرده ای جامع و کامل است از همه آنچه که درباره واژه ی زرتشت در کتابهای گوناگون آمده است.

▪ زندگانی زرتشت براساس گاهان و متون قدیم اوستایی

در کتاب «اسطوره زندگی زردشت»، زندگانی زرتشت بر اساس مهمترین کتابهای دینی زرتشتی انعکاس داده شده است. ژاله آموزگار و احمد تفضلی چنین نوشته اند:

آگاهی های تاریخی و واقعی درباره ی زندگی زردشت بسیار اندک است. آنچه در اوستا و در منابع پهلوی و فارسی آمده است بیشتر جنبه اساطیری دارد، گرچه در این مطالب نیز حقایقی می توان یافت.

۱. گات ها کهن ترین بخش اوستا، ص ۴۲

آنچه به یقین در مورد زندگی زردشت، از متون اوستایی بر می آید، این است که خاندان او سیتمه یا سیتمه (در پهلوی سپتمان) نام داشته است. نام پدرش پوروشسپه (در پهلوی پوروشسپ) و نام مادرش دوغذووا (در پهلوی دوغدو) و نام پدر بزرگش هیجتسپه (در پهلوی هیجتسپ) بوده است.

زردشت از کودکی تعلیمات روحانی دیده است، زیرا در گاهان (بن ۳۳، ۶) خود را «زوتر» (پهلوی زوت) نامیده است و آن اصطلاحی است که در مورد دین مردی که دارای شرایط کامل روحانیت است به کار می رود. همچنین در اوستای متاخر (بن ۱۳، ۹۴) در مورد او کلمه آثروَن به کار رفته که به معنی مطلق روحانی و دین مرد است. در گاهان (بن ۴۳) اشاره شده که به او از سوی اورمزد وحی رسیده است، اما این مطلب به تفصیل در کتاب های پهلوی آمده است.

نخستین کسی که به او ایمان آورد میدیوی مانگه (پهلوی میدیوماه) بود که نامش در فروردین یشت (بن ۱۳، ۹۵) ذکر شده است. وی در منابع بعدی پسر عموی زردشت به شمار آمده است. زردشت در تبلیغ دین خود با دشواری هایی روبرو بوده است. در سرودهای خویش (بن ۴۶، ۲) از فقر و کمی تعداد حامیانش سخن می گوید و از بدکاری گوی ها گرتنها که ظاهرا پیشگویان و روحانیون هم وطن او بودند، گِلِه و شکایت دارد و از بعضی از دشمنان خود

مانند بندوه و گرهمه (پس ۴۹، بند ۲۰) نام می برد. سرانجام بر آن می شود که از زادگاه خود دور شود و به سرزمین مجاور برود. در این سرزمین که فرمانروای آن گشتاسب است، سرانجام با موفقیت روبرو می گردد. از یشت نهم، بند ۲۶ چنین بر می آید که پیش از همه هوتوسا (پهلوی هوتوس) همسر گشتاسب به دین او گرویده و احتمالاً به توصیه او شاه نیز پیرو زردشت شده است.

زردشت بر حسب سنت سه بار ازدواج کرده است. نام زن نخست و دوم او معلوم نیست. زن نخست او پسری به نام ایست واستره و سه دختر به ترتیب به نام های فرینی و ثرتی و پوروچیستا به دنیا آورد (پت ۱۳، بند ۱۳). زردشت در گاهان (پس ۵۳، بند ۳) از ازدواج این دختر سوم خود یاد می کند. بر حسب روایات دینی زردشتی این دختر به ازدواج جاماسپه (پهلوی جاماسپ) درآمد.

از زن دوم زردشت که نام او نیز ذکر نشده است دو پسر به نام های اوروت نره و هورچیره (پت ۱۲، بند ۹۸) به دنیا آمده است. زن سوم او هووی نام داشته از خاندان هووگوه، و ظاهراً زردشت از او فرزندی نداشته است. بنا به روایات دینی زردشتی فرشوستره (در پهلوی فرشوستر) پدر هووی بوده است.

با گروش گشتاسب به دین زردشت، مخالفت های حکمرانان هم جوار برانگیخته شد. نام برخی از این فرمانروایان مخالف زردشت در

آبان یشت (بند ۵، ۱۰۹) آمده است که از میان آنان ارجاسب تورانی از همه نامورتر بود. در نبرد با ارجاسب (در اوستا ارجاسپه) زیر (در اوستا زیری ویری) برادر گشتاسب حامی او بوده و بر هومیکه دیو پرست غلبه کرده است (بند ۵، ۱۱۳). و همچنین بستور (در اوستا بست ویری) (بند ۱۳، ۱۰۳) و جاماسب (در اوستا جاماسپه) (بند ۵، ۶۸ و ۶۹) نیز یاوران او بوده اند. اما قهرمان اصلی اسفندیار (در پهلوی سپندیاد، در اوستا سپنتوداته) (بند ۱۳، ۱۰۳) بوده است.

بنا به روایات دینی، زردشت در سن ۷۷ سالگی کشته شد و قاتل او برادریش نام داشت.^۲

▪ پیکیده ای از زندگانی اساطیری زرتشت

در کنار آنچه گذشت، تمرکز بر مطالبی که متون اصیل اوستایی از زرتشت گفته اند اهمیت بسزایی دارد. نوع نگاه زرتشتیان از دیرباز تا امروز به مسئله زندگانی زرتشت، برای کسی که می خواهد پیرامون زرتشت و آیین و فرهنگش مطالعه کند، روشنگر خواهد بود.

«دینکرد» که برخی آن را «دانشنامه مزدیسنا» می نامند، بزرگترین کتاب بازمانده به زبان پهلوی است. دینکرد تا این اواخر به زبان فارسی ترجمه و منتشر نشده بود، در حالیکه سالیان متمادی از انتشار ترجمه های انگلیسی و

۲. اسطوره زندگی زردشت، صص ۲۵ - ۲۷

فرانسه آن می گذشت. این کتاب یکی از بنیادی ترین و مهم ترین منابع برای پژوهش در دین زرتشتی است. ظاهراً نسخه اولیه این کتاب ۹ بخش (نسک) بوده که جلد اول و دوم و نیمه ای از جلد سوم به دست ما نرسیده است. در مجموع جلدهای این کتاب، از علوم و فنون گوناگونی سخن رفته است.

دینکرد، تحت اللفظی به معنی تالیف دینی است. دین در این کلمه مانند موارد بسیار دیگری نشان دهنده ی کتاب دینی اوستا و زند اوستا و روایت های مربوط به این کتاب است. این موضوع نشان می دهد که این اثر بر پایه متن های اوستا و ترجمه های آن تدوین شده است.^۳

آنچه در پی می آید، برداشتی از بخش های گوناگون کتاب دینکرد می باشد؛ که با تلفیق برخی از کتاب ها و متون اصیل دیگر، نوشتاری جامع در باب زندگانی اساطیری زرتشت محسوب می شود.

* * *

زردشت همانند آدمیان دیگر از سه عنصر اصلی تشکیل شده است: فرّه، فروهر و جوهرتن. فرّه یا خُره همان موهبت ایزدی است که تجلی ظاهری آن نور است. همراهی آن با مردمان موجب نیک بختی و جدایی آن سبب بدبختی است. فروهر روح پاسبان آدمی است، پیش از تولد وجود دارد و پس از مرگ نیز باقی می ماند و در صورتی که بازماندگان برای او نیایش کنند و هدیه تقدیم دارند، خوشنود می گردد و از خانواده حمایت می کند.

۳. کتاب پنجم دینکرد، ص ۱۷

جوهر تن صورت مادی یا جسم آدمی است. آفرینش هر کدام از این عناصر تشکیل دهنده زردشت به گونه ای اساطیری توصیف شده است.

فرّه زردشت از ازل جزئی از اورمزد بوده و در پیش او قرار داشته است تا بعدها در هنگام مقدّر با عناصر دیگر ترکیب شود. فروهر او در پایان سه هزاره اول از دوران دوازده هزارساله جهان همراه با دیگر آفریدگان «مینویی» آفریده شد. به روایت دینکرد، امشاسپندان زرتشت را به صورت «مینویی» آفریدند و فروهر او را که دارای دهان و زبان سخنگو و دارای سری گرد بود، در میان او نهادند. اورمزد جوهر تن او را نیز در عالم «مینو» آفرید تا آن را بعداً از طریق باد و ابر و باران به گیاهان منتقل کند و سپس از طریق شیرگاوانی که در میان آن گیاهان چرا کرده اند، وارد تن پدر و مادرش شود.

عناصر زردشت در این صورت «مینویی» یا مثالی همچنان باقی می ماند تا زمانی که او باید به صورت انسان واقعی به جهان آید. بدین منظور باید این سه عنصر با هم ترکیب شوند. فرّه او از پیش اورمزد به روشنی بی پایان و از آنجا به خورشید و از خورشید به ماه و از ماه به ستارگان و از ستارگان به آتشی که در خانه زویش، مادرِ مادرِ زردشت و زن فراهیم رُوان^۴ می سوخت، پیوست. و این در لحظه ای بود که زویش، دوغدو مادر

۴. فراهیم رُوان، شوهر زویش و پدرِ مادرِ زردشت

زردشت را به دنیا می آورد. داخل شدن فرّه در وجود دوغدو درخشندگی خاصی بدو بخشید، به گونه ای که در خانه ای که او زاده شد، مانند آن بود که آتشی به خودی خود می سوخت. این نور همچنان با دوغدو تا زمان زایش زردشت همراه بود. اهل ده زویش از آن آتشی که بدون هیمه می سوخت و همه جا را روشن می کرد، در شگفت شدند و به نزد پیشگوی ده رفتند. دیوان نیز برای دشمنی با آن فرّه سه آفت را که عبارت بودند از زمستان و بیماری و دشمنان ستمگر بر دوغدو فرو فرستادند و در اندیشه اهل ده افکندند که این دختر جادوگر است و اهل ده را به دشمنی او برانگیختند و پیشنهاد کردند تا از آن ده بیرون شود. اصرار پدر در مخالفت با این نسبت جادوگری موثر نیافتاد و گوی ها و کَرَب ها^۵ بر اثر تحریک دیوان به اعتقاد خود در بیرون کردن دختر از آن ده پا بر جا بودند. سرانجام فراهمی رُوان، به القای ایزدان، به دوغدو دستور داد که از ده بیرون شود و به نزد پَتیرِترَسَب^۶ پدر دودمان رود. وی در همان دهی می زیست که در آن خاندان سپیتمان، یعنی خاندان پدر زردشت، اقامت داشتند. این ده راگ یا راغ نام داشته است و در دوره ساسانی جای آن را در نزدیکی دریاچه چیچست (ارومیه) در آذربایجان دانسته اند.

۵. گوی ها و کَرَب ها، روحانیون و فرمانروایان ناحیه بودند که بعدها پس از تولد و به پیامبری رسیدن زرتشت، با عقاید نو او به مخالفت برخاستند.

۶. نام پدر پدر زردشت



برای انتقال فروهر او از عالم «مینو» به این جهان، امشاسپندان ساقه ای از گیاه مقدس هوم را به بالای مردی ساختند و فروهر زرتشت را به درون آن بردند. سپس آن را از آن روشنی بی پایان برداشتند و بر کوه اساطیری آستوند که جای آن در منابع ما آذربایجان ذکر شده است، نهادند.

سیصد و سی سال مانده به پایان سه هزاره سوم جهان، دوتن از امشاسپندان، بهمن و اردیبهشت، به شکل موجودهای این جهانی در آمدند و به جایی که دو مرغ برای جفت گیری نشسته بودند و هفت سال پیش از آن، مارها بچه های آنها را خورده بودند، رسیدند. به دل مرغان انداختند که به دنبال هوم روانه شوند. مرغان دو سر آن هوم را گرفتند و آن را در آشیانه خویش نهادند. تقدیس هوم و بودن فروهر زردشت در میان آن سبب شد که مارها نتوانند از درخت بالا روند و به بچه مرغان دست یابند. ساقه هوم با آن درخت پیوند خورد و همیشه تازه و سر سبز در بالای آن درخت در حال رویش بود.

دغدو با پوروشسب، پسر پتیرترسب، پیوند زناشویی بست. این دو به یک خاندان که همان خاندان سپتمان باشد، تعلق داشتند. در واقع این ازدواج، پیوندی «درون خاندانی» بود. آنگاه بهمن و اردیبهشت با هم به نزد پوروشسب آمدند و در دل او انداختند که آن ساقه هوم را با خود ببرد. پوروشسب به سوی رود اساطیری دایتی که شاخه هوم در کنار آن رسته بود، رفت. درخت چنان بلند بود که گمان برد برای دستیابی به هوم باید آن را

بُرد. اما معجزه به یاری او شتافت. هوم از بالای درخت تا به میان آن فرود آمد. پوروشسب که آیین پرستش را به جای آورده بود، هوم را برید و آن را به نزد همسر خود دوغدو برد و بدو سپرد تا هنگام کابرد آن فرا رسد.

اما جوهر تن او را اورمزد از نزد خویش به سوی باد و از باد به سوی ابر به حرکت در آورد و به صورت آب، قطره قطره، بر زمین فرو فرستاد. در پی آن، انواع گوناگون گیاهان از زمین رویدند و پوروشسب شش گاو سفید زرد گوش را به سوی آن گیاهان روانه کرد. دو گاوی که هنوز نزائیده بودند، به گونه ای معجزه آمیز شیردار شدند. بدین گونه جوهر تن زردشت که در آن گیاهان بود، با شیر آن گاوان آمیخته گشت. دوغدو به خواست پوروشسب دیگی را برگرفت و شیر گاوان را در آن دوشید و آن را به ستون بزرگی آویخت. جوهر تن زردشت در آن شیر بود. در این هنگام، دیوان که خطر را احساس کرده بودند، گرد هم آمدند و سردهسته دیوان به آنان خبر داد که زردشت به وجود می آید و پرسید که کدامیک از آنان می پذیرد که زردشت را که هنوز به صورت انسان واقعی در نیامده است، نابود کند. دیوی به نام چشمگ که مسبب زلزله و گردباد است، پذیرفت که او را از میان بردارد. شهر و ده را ویران کرد و درختان را در هم شکست، اما ایزدان نگذاشتند که ستون بزرگی را که دیگ بر آن آویخته شده بود، بشکنند.

پوروشسب ساقه ی هومی را که فروهر زردشت در آن بود و آن را بریده و به دوغدو سپرده بود، بازگرفت. آن را کوبید و با آن شیر گاو که جوهر

تن زردشت در آن بود، آمیخت و بدین گونه فروهر و جوهر تن زردشت با هم یکی شدند. پوروشسب و دوغدو این شیر آمیخته به هوم را نوشیدند. در اینجا بود که فره که در تن دوغدو بود، با فروهر و گوهر تن زردشت یکجا به هم پیوستند و از هم آغوشی آنان که علی رغم مخالفت دیوان انجام گرفت، نطفه زردشت در زهدان مادر بسته شد. دیوان که از این کار ناخشنود بودند، بر آن شدند که او را در شکم مادر نابود کنند. دوغدو را به تب تند و درد آزار دهنده ای دچار کردند. دوغدو خواست پیش پزشکان جادوگر ده برود، اما ایزدان او را از این کار بازداشتند و بدو توصیه کردند تا دست برشوید و هیزم برگیرد و روغن گاو و بوی خوش بر آتش بنهد و روغن را بر شکم بمالد و بر آن بوی خوش بسوزاند و در بستر بیارمد تا او و فرزندش از بیماری رهایی یابند. دوغدو چنین کرد.

تولد زردشت از پیش اعلام شده بود. گاو یکتا آفریده در برابر حمله ی اهریمن بانگ برآورده بود که زردشت سپستان خواهد آمد و انتقام او را خواهد گرفت. جم و فریدون و برخی مردم فرزانه نیز آمدن زردشت را پیشگویی کرده بودند و حتی گاو معجزه گر دوران کاووس نیز از آمدن زردشت خبر داده بود. حال هنگام آن فرا رسیده بود.

سه روز به تولد زردشت مانده، خانه پوروشسب را نور فرا گرفته بود و از همه خانه نور می تافت. بزرگان ده گمان بردند که ده آتش گرفته است. به هراس افتادند و گریز اختیار کردند، اما در بازگشت دریافتند که به هیچ

جای ده آتش نیافتاده است، بلکه در خانه پوروشسب مرد شکوهمندی زاده شده و این روشنی از فرّه اوست. در لحظه تولد او نیروهای زندگی بخش و مرگ آور به ستیز برخاستند. در این زمان آردویسور^۷ سر و شانه او، آشی خوب^۸ بر و پشت او و مینوی رادی^۹ سینه و رودگان او و ایزد دین پهل و فرّه کیانی سینه وی را لمس می کردند. به روایتی تولد او در روز خرداد (روز ششم) ماه فروردین بوده است. به هنگام تولد خندید. در گزیده های زادسپرم علت خنده زردشت چنین توجیه شده است که در هنگام تولد او اهریمن، سپاهی از دیوان را برای نابودیش فرستاد و ایزدان به کمک فرّه که چون آتشی درخشان بود، به مقابله دیوان پرداختند. اهریمن که خود را در حال شکست دید، دیو آگومَن (=اندیشه بد) را گسیل کرد و اورمزد به مقابله او بهمن (=اندیشه نیک) را فرستاد. بهمن در اندیشه زردشت درآمد و با آن در آمیخت. چون بهمن «مینوی» شادی آفرین است، زردشت هنگام تولد خندید.

چون به جهان چشم می گشود، هفت جهی^{۱۰} یا هفت جادوگر که پیرامون او گرد آمده بودند، از تولد معجزه آمیز او ترسیدند. در این هنگام

۷. ایزد بانوی آبها

۸. ایزد بانوی برکت و ثروت

۹. بخشندگی

۱۰. جهی زن بدکار را گویند

پوروشسب به دیدن جادوگری به نام دُورسرو که نامی ترین جادوگران آن ده بود، رفت و او را برای دیدن زردشت و تولد معجزه آمیز فرزند خویش به خانه آورد. آن جادوگر از دیدن زردشت رنجه شد و خواست تا سر نرم او را با دست بفشارد و او را بکشد. بر اثر معجزه ایزدان، دست آن نابکار بر جای خشک شد. به روایت زادسپرم این شخص یکی از گرپان و یکی از پنج برادری بود که دشمن زردشت بودند.

دُورسرو گرپ ذهن پوروشسب پدر زردشت را آشفته کرد و او را از تولد معجزه آمیز و غیرعادی زردشت ترسانید و او را برانگیخت که به تباهی فرزند رضایت دهد. دُورسرو به پدر گفت که برای نابودی کودک هیزم فراوانی گرد آورند و آتش روشن کنند و او را در آن آتش بسوزانند. به دستور او چنین کردند، اما به روایت دینکرد آتش در هیزم نگرفت و به روایت زادسپرم و زراتشت نامه آتش او را نسوزانید. دوغدو مادر زردشت شتافت و فرزند را برگرفت و به جای امنی برد.

بار دیگر به تحریک و توصیه دُورسرو کودک را بر گذر گله گاوان نهادند تا او را لگد مال کنند و از میان بردارند. اما گاو بزرگ شاخ داری که در پیش همه گاوان حرکت می کرد، چون کودک را دید، در برابر او ایستاد و نگذاشت که گاوان از روی او بگذرند. مادر او را برگرفت و به جای امنی برد.

بار سوم باز به تحریک و توصیه دُورسرو، کودک را بر گذر گله اسبانی که به آبشخور می رفتند، نهادند و اسبان را بر او تازانیدند. اما اسب ستر سم زردگوشی که پیشرو اسبان بود، از او پاسبانی کرد و به زردشت آسیبی نرسید.

بار چهارم او را به لانه ماده گرگی که بچه های او کشته شده بودند، نهادند که گرگ سر رسد و بچه های خود را کشته یابد و به کین خواهی، زردشت را بدرد. اما به خواست ایزدان، معجزه ای روی داد. پوزه گرگ خشک شد. سروش و بهمن، میش بزرگی آوردند تا کودک را سراسر شب شیر دهد و بدین گونه آسیبی بدو نرسید. بامداد روز بعد مادر او را زنده یافت و او را برگرفت و گفت که دیگر هرگز او را از دست نخواهد داد.

دُورسرو که از توطئه های خود سودی نگرفته بود، با جادوگران دیگر به آن ده آمد و همه به چاره جویی پرداختند. برادروریش کَرپ که از داناترین جادوگران بود، خود در کار او فرو ماند و به پوروشسب و دیگران گفت که این کودک دارای برتری های فراوان است و پیشگویی کرد که بهمن امشاسپند به این جهان می آید و او را به هم سخنی اورمزد می برد و دین او به هفت کشور می رسد و دیوان در زیر زمین پنهان می شوند و سپس از کشتن او اظهار ناتوانی کرد.

زردشت هفت ساله بود که دُورسرو کَرپ و برادروریش کَرپ برای دیدن زردشت به ده پوروشسب رفتند. در راه زردشت را دیدند که در کوی

با کودکان سرگرم بازی بود. بر آن شدند که اندیشه او را تباه کنند و ترس به دل او بيفکنند. کودکان دیگر را هراسان کردند، اما در دل زردشت راهی نیافتند.

پدر و مادر زردشت که در فرزند خود حالات و رفتاری جدا از کودکان دیگر می دیدند، بر آن شدند که به چاره جویی بپردازند. پدر زردشت به نزد برادروریش کَرَب رفت و از او خواست که فرزند بیمارش را شفا بخشد. آن جادوگر جامی برگرفت و در آن ادرار کرد و خواست که زردشت آن را بنوشد بدان نیت که با این کار، زردشت طبیعت آن کَرَب ها را بیابد. اما زردشت از این کار سرباز زد و جام را واژگون کرد.

سپس دُورَسرو کَرَب و برادروریش کَرَب برای اجرای مراسم دینی به خانه پوروشسب وارد شدند. پوروشسب دلوی از شیر اسب آماده کرد. دُورَسرو که روحانی نام آوری بود، خواست تا بر شیر دعا بخواند. زردشت به مخالفت برخاست و ادعا کرد که خواندن دعا بر عهده اوست. چون این مجادله ادامه یافت، زردشت با پا دلو شیر را وارونه کرد. دُورَسرو از این گستاخی و از اینکه نتوانسته بود سهمی را که خاص روحانی اجرا کننده مراسم دینی است به دست آورد، به خشم آمد و به زردشت گفت که: «بر تو چشم بد اندازم». زردشت هم همین پاسخ را به دُورَسرو داد. آن روحانی جادوگر سه بار بر اثر دعایی که زردشت خواند، بی هوش فرو افتاد و سرانجام برخاست و درخواست کرد که اسب او را بر گردونه ببندند. سپس

از آن ده خارج شد. در راه که می رفت دردی او را گرفت و پهلوش شکست و پاهایش از ران بگسست. آنگاه بر جای فرو مُرد و بعد فرزندان او و فرزندانِ فرزندانش مُردند و بدین طریق نسل او منقطع شد.

از پانزده سالگی تا سی سالگی، دوران کمال اندیشه و فضل و پارسایی زردشت است. به روایت زادسپرم او دو برادر بزرگتر و دو برادر کوچکتر از خود داشت و خود فرزند میانی از پنج پسر پوروشسب بود. هنگامی که زردشت پانزده ساله شد، که بنابر سنن زردشتی سن بلوغ و تمیز است، فرزندان پوروشسب از پدر سهم خواستند، و زردشت به راهنمایی بهمن امشاسپند، از میان جامه ها، کُستی را برگزید و بر کمر بست.

در این فاصله زمانی، اشاره کوتاهی به همسرگزینی او شده است.

معجزه دیگری در این روزگاران از او ظاهر شد و آن هنگامی بود که می خواست به همراه مردان و زنان، پیر و جوان و کودکان، از رودخانه ای پر آب و ستیر بگذرد. گذشتن از آب برای آنان دشوار بود، اما زردشت با معجزه توانست بی آنکه پلی در میان باشد، آنان را از رودخانه عبور دهد.

در سی سالگی زردشت در جشن «بهار بُوَده» یا جشن بهاری که چهل و پنج روز بعد از پایان اسفند ماه برگزار می شد، شرکت جست. این جشن اولین گاهنبار از گاهنبارهای ششگانه است. در راه حرکت به سوی جشن زار، به خواب رفت و در خواب دید که مردم جهان ساز و برگ جشن را به سوی شمال نگاه داشته بودند و مردم روی به شمال داشتند و در پیش همه

میدیوماه پسر آراستای برادر پوروشسب بود. اینان به نزد زردشت آمدند و زردشت آن را نشانه این دانست که میدیوماه نخستین کسی خواهد بود که به وی بگردد.

پس از برگزاری مراسم دینی «بهار بوده» برای به جای آوردن نیایش به کنار رودخانه دایتی رفت تا برای تهیه شیر گیاه هوم، از آنجا آب بردارد. چند بار در آب داخل شد. چون چهارمین بار از آب بیرون آمد، مردی را دید که از طرف جنوب به سوی او می آمد. او بهمن امشاسپند بود؛ قامتی داشت به اندازه سه مرد که قد هر یک به اندازه یک نیزه باشد. بهمن شاخه سفیدی در دست داشت که نماد دین بود. در اینجا میان بهمن و زردشت گفتگوهایی انجام گرفت. آنگاه هر دو با هم، بهمن پیش و زردشت پس، به سوی اورمزد و انجمن امشاسپندان روانه شدند. در طول ده سال، یعنی تا چهل سالگی، زردشت هفت بار با اورمزد و امشاسپندان گفتگو داشت. نمونه ای از پرسش و پاسخ های زردشت با اورمزد و امشاسپندان و فرمان هایی که از آنان دریافت داشته است، در کتاب های زادسپرم، دینکرد، زراتشت نامه و در روایت جیهانی آمده است.

پس از آنکه اورمزد اسرار دین را بر او آشکار کرد، زردشت متحمل چند نوع آزمایش دینی (حور) شد؛ از آتش گذشت، روی گداخته بر سینه او ریختند و شکم او دریده شد، اما آسیبی ندید.

دو سال پس از نخستین هم سخنی، اورمزد بدو فرمان داد که پیامبری دین مزدیسنی و رسالت خود را اعلام دارد. اما روحانیون و جادو-پزشکان و فرمانروایان ناحیه، به دشمنی با او برخاستند و برای نابودی او به تکا‌پو افتادند. زردشت یکی از تورانیان را به نام اُروایتادینگ به دین خواند و از سوی اورمزد بدو وعده داد که در صورت پذیرش دین، قدرت او افزون شود و در غیر این صورت شایسته مرگ خواهد شد. با این همه او نپذیرفت و به عقوبت گرفتار آمد. زردشت از یکی دیگر از فرمانروایان محلی که ویدویشت نام داشت و دشمن ایزدان بود، درخواست کمک کرد. ویدویشت درخواست او را رد کرد و به عقوبت آن بیش از سه شب زنده نماند. در هوا معلق ماند و مردمان به نظاره ایستادند. پرنده‌گان گوشت او را خوردند و استخوان هایش بر زمین افتاد.

اهریمن که از پیشرفت کار زردشت نگران بود، دیوان را در جایگاه خویش در شمال گرد آورد و به آنان فرمان داد که برای نابودی زردشت بتازند. دو دیو بزرگ بر او حمله ور شدند. زردشت دعای معروف آهوئور را خواند و دیوان بهت زده به جای خویش بازگشتند و به اهریمن اعتراض کردند که: «تو دستوری می دهی که امکان انجام دادنش نیست». و از ترس اثر دعای آهوئور که همچون سنگی به بزرگی خانه ای بود، همه به زیر زمین گریختند و دیگر بر زمین آشکار نشدند.

اهریمن دست از توطئه نکشید. ماده دیوی را به صورت زنی زیبا برای اغوای زردشت فرستاد. اورمزد پیش از آن در این باره به زردشت هشدار داده بود. ماده دیو خود را سپندارمد، ایزدبانوی زیبای زمین معرفی کرد. زردشت که زیبایی سپندارمد را به کمال دیده بود، دانست که فریبی در کار است. می دانست که دیوان از جلو زیبا و از پشت زشتند. از این رو از آن ماده دیو خواست که روی برگرداند. چون روی برگردانید، دید که جانوران موذی و خزندگان از تن او آویزان بودند. زردشت بار دیگر دعای آهوئور را خواند و ماده دیو از نظر ناپدید شد.

زمانی که زردشت چهل ساله بود، برای تبلیغ دین به دربار گشتاسب روانه شد و او را به دین اورمزد خواند. ورود زردشت به دربار گشتاسب با توصیفی خاص آمده است: سحرگاهان زردشت سقف کاخ گشتاسب را شکافت و داخل شد؛ با خود سه چیز داشت: ۲۱ تسک اوستا، آتش بُرزین مهر و شاخه سروی. آتش را در دست گشتاسب و جاماسب و اسفندیار نهاد، ولی آتش آنها را نسوزاند. سرو را در زمین کاشت و فورا برگ هایش روید و از میان برگ ها نوشته ای آشکار شد خطاب به گشتاسب که دین را بپذیرد. درباریان و جادو-پزشکان به مخالفت با عقاید او برخاستند. با این که گشتاسب بر آن بود که عقاید زردشت را خود بشنود اما درباریان که از نفوذ کلام زردشت در گشتاسب بیم داشتند دست به توطئه ای زدند. به روایتی استخوان مرده ای در انبان او نهادند تا تهمت جادوگری و پیروی از آیینی غیرمعمول بر او زنند. به روایتی دیگر برای زردشت مناظره ای با حکیمان

تدارك دیدند و چون زردشت از مناظره پیروز درآمد و پیامبری خود را اعلام داشت و آن را بر شاه عرضه کرد و شاه هواخواه او شد، دشمنان نهانی در خانه زردشت داخل شدند و اجزا مرده انسان و حیوان را در خانه و در لابه لای بستر او جای دادند و برای دیدن آنچه که توطئه کرده بودند، گشتاسب را به خانه پیامبر بردند تا او را در نزد گشتاسب رسوا کنند. شاه فریب بدخواهان را خورد و زردشت را به زندان افکند.

گشتاسب را اسب سیاهی بود شید نام که ناگهان فلج شد. گویی که دست و پایش در شکمش فرو رفته بود. پزشکان دربار در درمان او فرو ماندند. در زندان خبر به زردشت رسید و او به شاه اطلاع داد که اگر او را از زندان آزاد سازند می تواند اسب را بهبود بخشد و برای این کار چهار شرط گذاشت: گشتاسب دین او را پذیرد، اسفندیار حامی دین باشد، هوتوس همسر گشتاسب و مادر اسفندیار به دین بگروند و توطئه گران مجازات و رسوا شوند. گشتاسب شرایط را پذیرفت و زردشت با نیایش به درگاه اورمزد اسب را شفا داد.

پس از آن زردشت در مناظرات پیوسته پیروز می شد. از جمله مباحثه او بود با فرزنانگان بابلی که در بعضی از روایات بدان اشاره شده است.

برای این که ایمان گشتاسب در دین استوار شود و به تبلیغ آن پردازد، اورمزد بهمن و اردیبهشت و آتش را به صورت موجوداتی مادی به خانه گشتاسب فرستاد. گشتاسب نخست گمان برد که آنان سواران ارجاسب اند



که به خانه او فرود آمده اند، اما هنگامی که لب به سخن گشودند، دانست که فرستادگان اورمزدند. ایزدِ آتش به گشتاسب گفت: اگر پرستش اورمزد و ایزدان را پذیری و دست از پرستش دیوان برداری، فرمانروایی طولانی و زندگی دراز و ثروت و پسری همچون پشوتن^{۱۱} خواهی یافت. اگر نپذیری به کرکس ها فرمان دهیم که گوشت تو را بخورند و استخوان هایت بر زمین افتد. با این همه گشتاسب از ترس ارجاسب در پذیرفتن دین تردید داشت. اورمزد ایزد نرئوسنگ را به نزد اردیشهت امشاسپند فرستاد تا اردیشهت به نزد گشتاسب آید و معجونی را بدو بنوشاند تا آینده بر او روشن شود. گشتاسب در عالم خلسه و شهود پیروزی خویش را بر ارجاسب بدید. چون از این حال بیرون آمد، زن خویش هوتوس را خواند و از او خواست که زردشت را به دربار فرا خواند تا زردشت تعالیم دینی را به او بیاموزد. زراتشت نامه روایتی را در این میان به مناسبتی می گنجاند. به این ترتیب که گشتاسب پس از اقرار به دین از زردشت چهار چیز آرزو کرد: نخست اینکه بداند در آن جهان جای او کجاست، دوم اینکه رویین تن شود، سوم اینکه در جهان از همه چیز آگاه باشد و چهارم این که عمر جاودانه داشته باشد. زردشت بدو گفت که داشتن همه اینها برای او به تنهایی میسر نیست. این

۱۱. پشوتن از جاودانان زرتشتی است و در پایان جهان به کمک سوشیانس می آید.

چهار آرزو را باید برای چهار نفر درخواست کرد؛ زردشت «درونی»^{۱۲} آماده ساخت و در آن می و بوی و شیر و انار نهاد. چون گشتاسب می را نوشید بیهوش شد و سه روز به خواب رفت. روانش به مینو رفت و جایگاه خویش را دید. و چون از خواب برخاست، به هوتوس گفت زردشت را فراخواند تا به او تعلیمات دینی دهد. «بوی» به جاماسب رسید و بر اثر آن، همه دانش ها بر او آشکار شد. پشوتن شیر نوشید و بیمرگ و جاودانه شد. دانه ای انار به اسفندیار رسید و رویین تن شد.

دیو خشم خبر گرویدن گشتاسب را به دین زردشت به ارجاسب رسانید و بدو خبر داد که پس از آن دیگر بر ایرانیان چیره نخواهد شد. ارجاسب بر آشفته و می نوشید و در عالم مستی خیونان را بر ایرانیان برانگیخت.

زردشت در ۷۷ سالگی در گذشت. وفات او در روز خور (یعنی روز یازدهم) ماه دی بود. در روایت های دینی آمده است که وی را توربرادرش (یا برادروریش) به قتل رسانید.

۱۲. «درون» یکی از آیین های دینی است که در طی آن بر نان و گوشت و شیر و ... دعا خوانده می شود.

۳

اوستای مقدس

▪ نخستین مترجم اوستا

روزی که از رشت خودش را به بیروت رساند، و در مدرسه لوتیک به فرا گرفتن زبان و ادبیات فرانسه مشغول شد و نام خانوادگی «پور داوود» را برای خود برگزید. دو سال و نیم در بیروت ماند و سپس به رشت بازگشت و کمی بعد راهی پاریس شد.

ابراهیم پورداوود در کارنامه اش فعالیت های گوناگونی را به ثبت رسانده است: تحصیل در رشته حقوق در فرانسه و آلمان؛ انتشار نشریه ایرانشهر با همکاری محمد قزوینی معروف به «علامه قزوینی»؛ نشر مجله کاوه با همکاری سید حسن تقی زاده؛ انتشار روزنامه رستخیز و...

در سرمقاله نخستین شماره روزنامه رستخیز آمده است:

روزنامه رستخیز که در این روزگاران جنگ از پرده سر به در کرده می خواهد ایرانیان را از این روز رستخیز آگاه ساخته، مانند نفخه صور آنان را به سوی قیامت عظمای رزم بخواند؛ با زبانی ساده

همه ی ایرانیان را از فرصت این روزهای تاریخی یادآور است، بدون تمایل به فرقه ای مخصوص عموم طبقات را از خُرد و بزرگ، از توانگر و بینوا به سوی اتحاد و اتفاق می خواند. برخیزید! برخیزید! بشتایید! تا خانه خود را از دشمن نپرداخته اید از پای ننشینید.^۱

در میان همه فعالیت ها، آنچه که نام پورداوود را بر سر زبانها انداخته، اوستا پژوهی اوست. او نخستین مترجم اوستا به زبان فارسی است و در راه احیای نام و فرهنگ زرتشتی بسیار تلاش نمود. وی در مهرماه ۱۳۰۴ شمسی (۱۹۳۵م) با همسر و تنها دخترش وارد هندوستان گردید و بخش هایی از ادبیات مزدیسنا و گزارش اوستا را منتشر ساخت. در دانشگاهها و انجمن های فرهنگی در زمینه زبان و تمدن ایران باستان به سخنرانی پرداخت که در دفتری به نام «خرمشاه» گردآوری و منتشر شد.

وی بعد از سفر مجدد به اروپا و بازگشت به هند به دعوت «رایبندرانات تاگور» شاعر نامدار هندی و تدریس فرهنگ و تمدن ایران باستان در دانشگاههای هند، در تهران سکنی گزید و در دانشگاه تهران مشغول تدریس شد. در هنگام این اقامت در هند بود که از سوی پارسیان، برای دیدن «پِژشَن» (آیین نماز و نیایش) - که غیر زرتشتیان اجازه حضور در آن را ندارند - دعوت شد. به جز پورداوود، تنها سه تن از غیر زرتشتیان یعنی

۱. گات ها کهن ترین بخش اوستا، ص ۱۱

«هوگ» آلمانی، «جکسن» آمریکایی و بانوی خاورشناس فرانسوی «مینا»، اجازه حضور در این آیین را یافتند.^۲

یکی از دانشجویانش، کلاسهای وی را چنین روایت می کند:

...روز نخستین که شروع به تدریس کرد، دکتر عیسی صدیق، رئیس دانشکده، برای معرفی اش همراه او به کلاس آمد. در کلاس بیش از حد معمول جمعیت بود. بهار و دکتر شفق و یکی دو تن استادان دیگر برای شنیدن گفتار او حضور یافته بودند. با آغاز کار او دفتر تازه ای در برنامه دانشگاه گشوده می شد.

پورداود با لباس تیره ی آراسته و پاکیزه، قامت نسبتاً کوتاه، و چهره ی زیتونی و بینی عقابیی، و رفتاری آرام و متین در پیش، و دکتر صدیق در پس او وارد کلاس شدند و بعد از معرفی، پورداود درس خود را آغاز کرد. صدایی پُر و خوش طنین داشت و اثر لهجه گیلان در کلامش محسوس بود. کلامش نیز مانند رفتارش آرام و آهسته بود. از این رو گاه که ناگهان سرعت می گرفت و مطلبی را از زبان کتاب به زبان محاوره نقل می کرد بخصوص مطبوع می شد...^۳

۲. اوستا، گزارش دوستخواه، ج ۱، ص پنجاه و دو

۳. گات ها کهن ترین بخش اوستا، ص ۱۲



پورداوود بنیانگذار تحصیلات ایران باستان در ایران بود. شوقی که خود داشت در دیگران نیز اثر می کرد. دانشگاه تهران شصتمین سالگرد زندگانی وی را در سال ۱۳۲۴ خورشیدی جشن گرفت. وی در بیست و پنجمین کنگره خاورشناسان در سال ۱۳۳۹ در مسکو، ریاست هیئت ایرانی را به عهده داشت و در سال بعد برای بیست و ششمین دوره همین کنگره راهی دهلی شد. ظاهراً در همین سفر بوده که دانشگاه هند به ایشان دکترای افتخاری هدیه نموده است. پاپ پل ششم، رهبر کاتولیک های آن دوره نیز در ششم بهمن ماه ۱۳۴۴ نشان شوالیه سن سیلوستر را به دست نماینده خود در ایران به ایشان اهدا کرد.

پورداوود در طول زندگانی خویش خدمات علمی شایانی به فرهنگ باستانی ایران و بیش از آن به آیین زرتشتی نمود. از همین رو بود که پارسیان هند ارج و قرب والایی برای او قائل بودند و سخت نگران از دست دادنش!

بهرام فره وشی، همان کسی که به حق می توان احیاگر آثار پورداوود-ش نامید، پایان زندگانی پورداوود را چنین روایت می کند:

تا اینکه بامدادی پگاه -روز یکشنبه ۲۶ آبان ماه ۱۳۴۷- خدمتگزار او به من تلفن کرد که استاد سخت بیمار است -باران تندی می بارید. خود را به شتاب به بالینش رساندم. وی شبها در کتابخانه خود بر روی نیم تختی می خفت، همچنان پر شکوه در میان

کتابها بر تخت خفته بود و کتابی گشوده در کنارش بود. دست وی را به دست گرفتم، هنوز گرم بود، ولی دیگر زندگی در آن نبود. شب هنگام دو بار برخاسته بود، چراغ افروخته بود و کتاب خوانده بود، و سپس آرام چشم از جهان فرو بسته بود.

دو روز بعد او را در زادگاهش تشییع کردند و برای همیشه در خاک گیلان خفت.^۴

▪ اوستا و اوستایی

در «تاریخ زبان فارسی» می خوانیم:

اوستایی، به زبانی اطلاق می شود که اوستا، یعنی کتابهای مقدس آیین زرتشتی به آن نوشته شده است. نمی دانیم کسانی که به این زبان گفتگو می کردند، خود آن را چه می نامیدند. همچنین درست معلوم نیست که در کدام ناحیه از سرزمین پهناور ایران این زبان به کار می رفته است.

در متن اوستا نام میهن اصلی این نژاد به لفظ «آرَینَ واج» ذکر شده، و گروهی از محققان، این کشور را با ولایت خوارزم که نام آن در همان کتاب آمده است یکی می دانند. مرزهای «ارین واج» در اوستا مشخص نیست. اما از روی بعضی از نکات که در نوشته های یونانیان درباره خوارزم

پیش از دوران هخامنشی ذکر شده، احتمال می رود که این کشور ایرانی شرقی، در آن زمان شامل ولایتهای مرو و هرات نیز بوده است.

اوستای کنونی باقیمانده مجموعه ای از متون دینی به زبان اوستایی است که در دوره ساسانیان گردآوری و تدوین شده است. در قرن سوم میلادی زبان «آرژین و اِج» از رواج افتاده بود و تنها موبدان زرتشتی آن را به عنوان دینی به کار می بردند.

به موجب روایات کتاب های پهلوی (دینکرد) کتاب اوستا در دوره هخامنشیان روی چرم گاو نوشته شده بود و اسکندر آنها را سوزاند و سپس در زمان یکی از شاهان اشکانی، بلاش نام از روی روایت های شفاهی گردآوری شد، و در زمان اردشیر ساسانی بار دیگر این متون با تصحیح و تنقیح به صورت قطعی ثبت گردید.

اوستای روزگار ساسانیان، به موجب آنچه از کتاب دینکرد برمی آید شامل ۲۱ باب (نَسک) بوده است و مؤلف مزبور، عنوان هر نسک و خلاصه ای از مطالب آنها را ذکر کرده که بسیاری از آنها اکنون نابود شده است. از بعضی قسمت های دیگر اوستا که اصل آنها در دست نیست، ترجمه و تفسیر به زبان پهلوی موجود است.

اوستای کنونی شامل پنج قسمت یا پنج کتاب است. اما هیچ یک از دستنویس های قدیم که باقی است کامل نیست. یعنی همه این قسمت های پنجگانه را در بر ندارد. کتاب های مزبور از این قرار است:

یک | یسنا، یسن، به معنی پرستش و نیایش و جشن (کلمه جشن هم صورت کنونی همین یسن است.) کتاب یسنا مشتمل بر سرودها و دعا‌های دینی است و شامل ۷۲ هائیتی (فصل) است. ۲۸ فصل از آن «گاتا» هاست که کهن ترین قسمت اوستاست و بیشتر دانشمندان آن را اثر خود زرتشت و یا بعضی از آنها آن را اثر نخستین شاگردان وی می دانند و منظوم است.

دو | ویسپرد، که مجموعه ای از ملحقات یسنا است و در مراسم دینی بدون یسنا سروده نمی شود. هر فصل از این کتاب را «گرده» می خوانند. متن موجود این کتاب را در نسخه های مختلف به ۲۷ یا ۲۵ یا ۳۲ کرده تقسیم کرده اند.

سه | وندیداد، که در زبان اوستایی «وی دَوودات» است و «قانون ضد دیو» معنی می دهد. هر فصل از این کتاب «فرگرد» خوانده می شود. وندیداد شامل ۲۲ فرگرد است. مطالب وندیداد درباره آفرینش و جهان شناسی و قوانین و فرائض و آداب دینی است.

چهار | یشتها، که آن نیز به معنی ستایش و نیایش است. در اوستای کنونی بیست و یک یشت وجود دارد که موضوع آنها ستایش آفریدگار و امشاسپندان و ایزدان است.

بعضی از یشت ها از نظر زبان کهنه تر می نماید. قسمت هایی از یشت ها در اصل منظوم، یا بر حسب عقیده بعضی از محققان ترکیبی از نظم و نثر بوده است.

پنج | خرده اوستا، به معنای اوستای کوچک که در زمان شاپور دوم ساسانی تألیف شده است. این کتاب شامل قطعاتی است که از قسمت های دیگر اوستا استخراج و در آنها تصرفاتی کرده اند و قطعات بزرگ دیگری که به زبان اوستایی نیست، بلکه به پازند است و این مجموعه مشتمل بر نمازها و دعاهایی است که در مراسم دینی سالانه و اوقات روز و جشن های مذهبی و هنگام انجام دادن آداب خاص دین خوانده می شده است.^۵

▪ اوستا و خطوط میخی

آنچه گذشت، بخشی از نوشتار پرویز ناتل خانلری، زبان شناس زبده ای است که اولین و شاید تنها کتاب تاریخ زبان فارسی را نگاشته است. در کنار گفته های خانلری، خواندن این قسمت از مقدمه پورداوود برگات ها می تواند مکمل خوبی برای جهت گیری و تمرکز رساتر در ایران اوستایی باشد.

ابراهیم پورداوود اولین مترجم اوستا به زبان فارسی می نویسد:

از ایران قدیم دو یادگار خطی در دو زبان مختلف ولی نزدیک به هم باقی ماند، یکی به زبان جنوب غربی ایران که به خطوط میخی به فرمان پادشاهان بزرگ هخامنشی در بدنه سنگ خاراها و کوه ها و دیوارهای قصور و ظروف و مهرها کنده شد؛ دیگری به زبان شمال

۵. تاریخ زبان فارسی، صص ۲۱۴ - ۲۱۷

غربی که به خط اوستا در کتاب مقدس اوستا نوشته گردید. اولی از چپ به راست نوشته می شود، دومی از راست به چپ، اولی که در روی سنگ ها نقش بسته شد، نسبتاً از حوادث روزگار محفوظ مانده و اینک چهارصد لغت در سینه کوه های ایران و کاخ های ویران از زبان شاهنشاهان نامدار به جاست. نخستین خط میخی در کوه بهستان (بیستون) در سال ۵۲۰ پیش از مسیح به فرمان داریوش کنده شد و گویای داستان کشور گشایی آن شهریار است و آخرین خط در فارس به حکم اردشیر سوم در سال ۳۵۰ پیش از مسیح در بدنه دیوار قصر خسروی نقش یافت. اما اوستا که در سینه فنا پذیر پیروان آیین مزدیسنا و یا روی چرم ستوران و کاغذ سست بنیان نقش بسته بود از آسیب روزگاران ایمن نماند. از نامه باستان با آن همه بزرگی که داشت امروز فقط هشتاد و سه هزار کلمه در اوستای کنونی به یادگار ماند، ولی نه به خط اصلی قدیم و نه به ترکیب و ترتیب دیرین. با این، قدیمی ترین و مقدس ترین آثاری است که از ایران کهن به ما رسید.^۶

▪ تاریخ واره اوستا

«جان.آر.هینلز» در «فرهنگ ادیان جهان» می نویسد:

۶. گات ها کهن ترین بخش اوستا، ص ۶۴

اوستا (Avesta) مجموعه‌ی کتاب‌های مقدس زرتشتی که بنا بر عقیده سنت همگی آنها به زرتشت وحی شده‌اند، اما فقط هفده سرود نیایش به نام «گاته‌ها» را می‌توان به زرتشت نسبت داد. بخش‌هایی از اوستا به ویژه چند سرود باستانی به نام «یشت‌ها» اساساً خاستگاه پیشازرتشتی دارند، در صورتی که قسمت‌های دیگر تقریباً از آغاز عصر مسیحی به وجود آمده‌اند، اما تاریخ مندرجات آنها را به طور کلی می‌توان پیشامسیحی دانست، زیرا که (دست کم تا قرن اول میلادی) زبان اوستایی زبان مرده‌ای بوده که تنها برای دعا به کار برده می‌شد نه برای تألیف آثار جدید.^۷

واژه «اوستا» شکل‌ها و صورت‌های گوناگونی دارد. برخی از شکل‌های نوشتاری آن چنین است: استا، اویستا، بستاق، ابستاغ، ایستا، آبستا، است، افستا، اپستا، افستاغ، بستا و...؛ اما معروف‌ترین شکل نوشتاری آن همان "اوستا" است.

در معنای این کلمه نیز محققین توافق کلی ندارند. معانی گوناگونی برای آن برشمرده‌اند، مانند: پناه، دانش و معرفت، متن و...؛ اما آنچه امروزه معروف است به معنای «اساس و متن اصلی» است.

شایان ذکر است که ابهامات گوناگونی پیرامون اوستا وجود دارد. یکی از موارد ابهام، تاریخ نگارش آن است. تاریخ نگارش اوستا بستگی به زمان خود زرتشت دارد که آن هم در هاله ای از ابهامات قرار گرفته است. به قول برخی از محققین اگر تاریخ سستی ۶۶۰ قبل از میلاد مسیح درست باشد، در این صورت اوستا بعد از کتاب «ریک وید» برهمنان و «تورات» یهودیان، کهن ترین کتاب دنیا است. «هلاندی تیل»^۸ مستشرق معروف می نویسد: «زمان اوستا را پایین تر از هشتصد سال پیش از تاریخ نمی توان قرار داد».^۹

نکته ی قابل توجه دیگری که در زمینه اوستا وجود دارد اینکه از حیث تحقیقات لغوی تمام قسمت های این کتاب در یک زمان نوشته نشده است. لااقل باید گفت در سه مرحله متوالی آمده است. درباره ی زبان و لغت اوستای نخستین هم بحث باید شود؛ چرا که به روشنی معلوم نیست اوستای نخستین به چه زبانی نگارش یافته بوده است.

محققین راجع به زبان اوستا تحقیقات فراوان نموده اند. بعضی مانند «دارمستر» اعتقاد دارند که اوستا به زبان «مادی» نگاشته شده و در این عقیده به دو دلیل استناد کرده اند: یکی اینکه زرتشت در ارومیه متولد شده و در این ناحیه پرورش یافته و دیگر اینکه بعضی کلمات و واژه ها از قبیل لفظ سگ و غیره که در ماد و شهرستانهای غربی ایران مصطلح بوده در اوستا به

۸. Tiele

۹. گات ها کهن ترین بخش اوستا، صص ۶۵ و ۶۶

کار رفته است. برخی دیگر از محققین از آن جمله «دهارلز» عقیده دارند که چون زرتشت در بلخ اقامت داشته و در این شهر به ترویج دین خود پرداخته، اوستا را نیز به زبان بلخی نگاشته است.^{۱۰}

در کنار این سخن که معلوم نیست هر کدام از بخش های اوستا برای چه زمانی است و به چه زبانی نگاشته شده، نکته ی دیگری نیز وجود دارد. بر مبنای آنچه که نقل می کنند، زمان کتابت اوستا مشخص نیست و می گویند اوستای نخستین در طول قرون چندین بار از بین رفته و بعد از چند قرن دوباره به نگارش در آمده است.

برخی از محققین غربی از قبیل «آبه فرانسواز»^{۱۱} معتقدند که اوستا تا سده ششم و یا هفتم میلادی، تا زمان ساسانیان همچنان سینه به سینه حفظ شده و در آن زمان به کتابت در آمده و با خط اوستایی که اختراع همان زمان است کتابت یافته است. برخی دیگر می گویند که اوستا قبلا در زمان هخامنشیان نوشته شده بود، اما در طول زمان و به دست دشمنان مغشوش گردید و از میان رفت، اما در زمان ساسانیان اوستای از میان رفته فراهم گردید.^{۱۲}

۱۰. تاریخ اجتماعی ایران باستان، ص ۴۰۵

۱۱. Abbe francois

۱۲. ادیان بزرگ جهان، ص ۱۳۷ و ۱۳۸

گروهی از تاریخ دانان از تعدّد مجلدات و بزرگی این کتاب یاد می کنند. نویسنده ی یونانی «هرمپ»^{۱۳} آن را بیست مجلد و صد هزار بیت می داند.^{۱۴} برخی دیگر از تاریخ پژوهان نوشته اند که اوستای دوره هخامنشی به خط زرین و بر روی ۱۲۰۰۰ پوست دباغی شده گاو نوشته شده بود.^{۱۵}

▪ اوستایی که بود؛ اوستایی که ماند

مورخ شهر «مسعودی» می نویسد:

اسکندر بعد از فتح استخر تخت جمشید، این کتاب و دیگر آثار دینی زرتشتیان را ضمن سوزاندن مراکز مهم از جمله بایگانی جمشید، بسوزاند.^{۱۶}

«جوزف گثر» می نویسد:

چند قرن بعد از مرگ زرتشت اسکندر بر ایران غلبه یافت. او نسخه های اوستا را از میان برد و به جای آیین زرتشت دین یونانیان آن زمان را رواج داد.^{۱۷}

۱۳. HermiPpe

۱۴. تاریخ اجتماعی ایران باستان، ص ۴۱۶

۱۵. همان

ضمنا مسعودی در مروج الذهب و در کتاب تاریخ طبری و کامل ابن اثیر نیز این نقل آمده است.

۱۶. التنبیه و الاشراف، ص ۸۰

«جلیل دوستخواه» نیز در گزارشی که از اوستا ارائه داده، همین مطلب را روشنانه ذکر می‌کند:

بنا بر سنت زرتشتیان و نوشته‌ی کتابهای پهلوی مانند دینکرت و بندهشن و ارداویراف نامه، اسکندر در حمله به ایران، اوستا را بسوخت و از این رو به وی لقب «گجستک» (ملعون) دادند. در روزگار اشکانیان، اوستا بار دیگر سر و سامان یافت و «بلاش یکم» (اشک بیست و دوم) شاه اشکانی فرمان داد تا اوستا را از نوشته‌های پراکنده و روایت‌های سینه به سینه گردآورند.

اردشیر بابکان، نخستین شاه ساسانی از آنجا که بنیاد فرمانروایی خویش را بر دین زرتشتی نهاده بود، توجه ویژه‌ای به اوستا مبذول داشت. به نوشته دینکرت، اردشیر به «تسر» هیربدان هیربد روزگار خویش فرمان داد تا اوستا را گردآورد و سامان بخشد. در سنت زرتشتیان نیز «تسر» در سرگروهی از موبدان که به کار گردآوری اوستا گماشته شدند، جای دارد.

پس از اردشیر نیز جانشینان وی در تکمیل کار فراهم آوردن بخش‌های پراکنده اوستا کوشیدند تا در روزگار شاپور دوم، «آذرپاد مهراسپندان» موبدان موبد عصر، گزارشی بر بخش‌های نامفهوم

اوستا نوشت و کتاب «خرده اوستا» را از سراسر اوستا گردآورد. سرانجام در اواخر دوره ساسانیان، یعنی در سده ششم یا هفتم میلادی خط اوستایی (=دین دبیره یا دین دبیری) از روی خط پهلوی برای نگارش اوستا اختراع شد و تمام بخش های این کتاب، بدین خط - که از هر حیث کامل و جامع است - نگاشته شد.^{۱۸}

اوستای روزگار ساسانیان، ۳۴۵۷۰۰ واژه و «زند» (گزارش پهلوی) آن ۲۰۹۴۲۰۰ واژه برآورد شده است؛ اما امروزه بجز «گاهان» و «وندیداد» - که همه آن بر جای مانده است - بیش از یک چهارم از دیگر بخش های اوستا در دست نیست و اوستای کنونی بر روی هم ۸۳۰۰۰ واژه دارد.^{۱۹}

البته نه تنها این نویسنده اوستا پژوه، بلکه اکثر علاقه مندان به فرهنگ زرتشتی و اوستایی افتخار می کنند که خط اوستایی کامل ترین خط اختراعی می باشد و اختراع این خط و نگارش اوستا به آن، سبب حفظ اوستا گردید؛ اما خود ایشان در سطور بعد می نویسند: «بسیاری از کتاب های کهن ایرانی - و از آن جمله اوستا - به سبب مهجور ماندن زبان و ادبیات و خط های پهلوی و اوستایی و نیز به دلیل وجود پاره ای ناسازگاریها میان نهاد

۱۸. ییلی (H.W.Bailey) و نیبرگ (H.S.Nyberg) نگارش اوستا در دوره اشکانیان را هم باور ندارند و وجود دست نویسی از اوستا را پیش از روزگار ساسانیان انکار می کنند.

۱۹. اوستا، گزارش دوستخواه، ج ۱، ص پانزده

های دینی مزدپرستان و دین تازه ایرانیان، یا از میان رفت و یا دچار پراکندگی و نابسامانی شده^{۲۰}. این اشتباهی بزرگ بود که اوستا را از زبان و فرهنگ عموم مردم جدا ساختند و گمان کردند با اختراع خطی بی نظیر، آن را محفوظ داشته اند که این کار خود سبب مهجور ماندن اوستا گردید.

حتی ابراهیم پورداوود که شاید بزرگترین اوستاپژوه دوران معاصر باشد و بیشتر زرتشتیان ایرانی بر سر سفره ترجمه او از اوستا نشسته اند، اوستای کنونی را تنها بخشی از اوستا می داند و می نویسد:

اوستایی که امروزه در دست داریم چهار یک اوستایی است که در روزگار ساسانیان در دست داشته اند.^{۲۱}

همچنین وی معتقد است :

اوستا که در سینه فنا پذیر پیروان آیین مزدیسنا و یا روی چرم ستوران و کاغذ سست بنیان نقش بسته بود از آسیب روزگار محفوظ نماند. از نامه باستان با آن همه بزرگی که داشت امروز فقط ۸۳ هزار کلمه در اوستای کنونی یادگار مانده و نه به خط اصلی و نه به ترکیب و ترتیب دیرین.^{۲۲}

۲۰. همان ، ص شانزده

۲۱. گائاهها ، ص ۲۸

۲۲. گات ها کهن ترین بخش اوستا ، ص ۶۴

البته باید گفت که آنچه در این چند بند آمد، تنها یک روی سکه است. ماجرای به انزوا کشاندن اوستا با خطی که عموم طبقات مردم از دانش آن بی بهره بودند، روی دیگری هم دارد که در فصل آخر همین کتاب به آن اشاره خواهیم کرد. درباره نابودی اوستا به دست اسکندر هم مطالب قابل توجه ای وجود دارد که سرخ هایی از آن را در همانجا یادآور خواهیم شد.

▪ اوستا و هزار نکته باریکتر ز مو

نقل قول ها و نظرات گوناگونی در پیش رو قرار گرفت. مطالبی هم در پراکندگی های مطالعه هایم جاماند. این چند خط را برای نظم دهی به مباحث گذشته و نظرات گوناگون اوستایی ادامه می دهیم. در نخست روشن گردید که هرگز نمی توان زمانی را برای نگارش اولیه اوستا برشمرد. اوستا را چه کسی و در کجا نوشته و چگونه تدوین یافته را نمی توان مشخص نمود.

نکته دیگری که ذکر گردید، اینکه اسکندر مقدونی در فتح ایران، اوستا را از میان برد و چیزی از آن را باقی نگذاشت. چیزی در حدود پنج یا شش قرن نسخه مکتوبی از اوستا وجود نداشت. ادعا می کنند که در همه این قرن ها اوستا سینه به سینه بدون هیچ کم و کاستی محفوظ مانده و پیروان و علاقه مندان اوستا آن را حفظ نمودند.

آیا کمی بعید به نظر نمی رسد که کتابی بتواند بی هیچ کم و کاستی به درازای چند قرن در سینه مخاطبانش باقی بماند؟!

اگر حقیقتاً این امر تحقق یافته، پس چرا هر چه پیش رفته از حجم آن کاسته شده است؟!

آیا این رژیم لاغریِ اوستا به خاطر افتادگی های آن در طول تاریخ نیست؟

اگر آنچه به دست ما رسیده یک چهارم اوستاست، پس آن سه چهارم دیگر چه بوده که به ما نرسیده است؟

آیا نمی توان نتیجه گرفت که حافظه ها در طول این قرن ها نتوانسته اوستا را یدک بکشد؟

این ادعایی بی پایه و اساس است که می گویند اوستا سینه به سینه در طول تاریخ از هر گونه گزندی محفوظ و پای برجا مانده است. البته برخی از زرتشتی های امروز و عده ی بیشتری هم از علاقه مندان به تاریخ کهن ایرانی، ادعا می کنند آنچه که صددرصد مانده و چیزی از آن کاسته نشده، «گات ها» است و این کتاب حقیقتاً کتاب جناب زرتشت است. پس برویم بر سر گات ها و تأملی هم بر روی آن نماییم تا به حقیقت این ادعا برسیم.

▪ گات ها؛ کتابی بی آغاز و انجام

گاتاها یا گاهان یا گات‌ها، هفده سروده‌ای است که در قلب یسنای اوستا آرام گرفته و حالتی موزون دارد که می‌گویند از آن خود زرتشت است. در زبان اوستایی و سانسکریت به آن گاتا و در پهلوی گاسان یا گاهان می‌گویند.

شاید بتوان پذیرفت که برای نخستین بار آن را در سده هجدهم به همت اوستاشناسان اروپایی شناسایی کردند. رئیس انجمن موبدان تهران می‌نویسد:

کتاب آسمانی ما زرتشتیان «گاتاها» نامیده می‌شود، گاتاها به چم (معنای) سرودهای روحانی و آسمانی است. این نام هنوز در دستگاه های موسیقی به نام «گاه» به کار می‌رود، مثل سه گاه یا چهار گاه.^{۲۳}

البته ابراهیم پورداوود سعی نمی‌کند دلیل خاصی برای اینکه این کتاب را به خود زرتشت منسوب می‌داند بیان کند و زیرکانه از کنار آن عبور کرده و می‌نویسد:

قطع نظر از شواهد تاریخی و قدمت زبان گاتا و سنت بسیار کهنه و اقرار اوستا از خود گاتا به خوبی معلوم است که چنین سخنانی باید از زبان خود موسس دین باشد. شانزده بار زرتشت از خود در گاتا

۲۳. پاسخ به پرسش های دینی زرتشتیان، ص ۲۸

اسم می برد اما نه آن طوری که در سایر قسمت های اوستا از او اسم برده شد...

پنج گاتا در اوستا به منزله پنج کتاب اسفار تورات است که یهودیان آنها را از خود موسی دانسته احترامات مخصوصی از آنها منظور دارند. برخی مستشرقین احتمال می دهند که بعضی از فصول گاتا از اصحاب زرتشت باشد.^{۲۴}

وی در جایی ادعای محفوظ ماندن گات ها در سینه ها را می کند و می نویسد:

می توان گفت که تقریباً تمام گاتای زمان ساسانیان حالیه موجود است، بواسطه قدر و مرتبتی که داشت به دقت به حافظه ها سپرده می شد و از سینه به سینه تا کنون محفوظ ماند. گاتا را از قدیم به پنج دسته تقسیم کرده در میان هفتاد و دو یسنا جا دادند. تقسیم پنجگانه بمناسبت اوقات پنجگانه روز و نماز آنها نیست، بلکه به مناسبت اوزان و قاعده شعری است که به پنج بحر منقسم گردید.^{۲۵}

و در جایی دیگر از نقصان گات های امروز نسبت به دیروز خبر می دهد و آن را پریشان و پاشیده قلمداد می کند:

۲۴. گات ها کهن ترین بخش اوستا، ص ۶۳ و ۶۴

۲۵. همان، ص ۶۳

از میان سرودهای گاتها برخی بی آغاز می نماید و برخی دیگر انجامش پیدا نیست، بسا بند های یک سرود از هم بریده و رشته پیوستگی آنها از هم گسسته است. این پریشانی و پاشیدگی برای این است که گفتارهای متشور او از میان رفته، آنچه در پارینه سرودها را به هم می پیوسته و معنی آنها را روشن می ساخته امروزه در دست نیست. گاتها چنانکه سراسر اوستا، نامه ای است پراکنده و پریشان و گویای ستم اسکندر و بیداد تازی و خونریزی مغول و تار است. در روز اشکانیان پس از تاخت و تاز اسکندر و جانشینان یونانی وی آنچه از سرودهای پیغمبر ایران به یادها مانده بود گرد هم آورده شده، همان که تا کنون هم بی کم و بیش در دست داریم باز جای سپاس است.^{۲۶}

به قول ضرب المثل قدیم ایرانی، نمی دانیم قسم روباه را باور کنیم یا دم خروس را! کدام حرف جناب پورداوود را بپذیریم؟ اینکه گات ها سینه به سینه محفوظ مانده و یا اینکه سرودهای گات ها دچار پریشانی می باشد و آغاز و انجامش نامشخص است.

حتی اگر این گفته های پورداوود که شناخت اوستایی او در دوران ما میسر نیست نیز نبود و خودش نمی گفت که گات ها پریشانی دارد و نقل

نمی نمود که برخی پژوهشگران و صاحب نظران این کتاب را منتسب به زرتشت نمی دانند و می گویند که شاگردان زرتشت آن را گردآورده اند؛ باز هم می شد فهمید که کتاب گات ها کامل و پیوسته به ما نرسیده است. اگر شروع به خواندن گات ها کنیم و تمام همت مان این باشد که آن را بفهمیم، به بخش هایی بر می خوریم که بندهای گوناگون ارتباطی با هم ندارند و به وضوح معلوم می گردد که باید چیزی بیش از این می بوده و جایی حذف شده است.

• گات ها چه می گوید!

نمی دانم چه قضاوت کنم! گات ها را چه کسی نوشته و چگونه تدوین یافته را بی خیال می شوم. اینکه متن آن تمام و کمال به ما نرسیده هم نادیده می گیرم. باید به خودم اجازه دهم که آن را بی غرض بخوانم. به خودم اجازه دهم بدون اینکه در پشت سنگری کمین بگیرم و حالت دفاعی داشته باشم، با مفاهیمش رهسپار شوم و آن را درک کنم. این کار برای شناختن آیین و فرهنگ زرتشتی، نه اینکه لازم، بلکه واجب است. اما چه می توان کرد با مشکلات گوناگون پیش رو...

بگذار از دارمستر بگویم. جیمز دارمستر^{۲۷} باستان شناسی یهودی زاده و آلمانی تبار که در فرانسه فارغ التحصیل شده است. وی سالهایی از عمرش را در ایران و افغانستان و هند سپری کرد و به زبان فارسی تسلط خوبی داشت. وی در آغاز، کتابی را درباره ی اسطوره های اوستایی نگاشت و چند سال بعد، نسخه ای از اوستا را به ترجمه درآورد و در سه جلد تفسیر نمود. با وجود اینکه اوستای وی در دنیا از جایگاه مطلوبی برخوردار است، پورداوود ادعا می کند که وی ترجمه ای نادرست ارائه داده و به معنی گات ها پی نبرده است. پورداوود می نویسد:

ترجمه گاتهای دارمستر به زبان فرانسه که مانند ترجمه بخش های دیگر اوستا از روی گزارش پهلوی (=زند) انجام یافته ترجمه ای است نادرست. می توان گفت در میان دویست و سی و هشت بند گات ها در ترجمه دارمستر، آنچنان که نگارنده هر یک را سنجیده، کمتر بندی است که به معنی پی برده باشد.^{۲۸}

البته پورداوود بعضی از نسخه ها و ترجمه های دیگر را نیز ترجمه ای ناصحیح می خواند و بنیادشان را نادرست قلمداد می کند:

۲۷. James Darmesteter

۲۸. گاتاها، ص ۴۳

همچنین گزارش ساسنکریت گاتها در جزو یسنا، که به دستیاری دستور پارسیان نریوسنگ^{۲۹} در قرن دوازدهم میلادی از روی گزارش پهلوی فراهم شده بنیاد درستی ندارد.^{۳۰}

باید دیده ژرف بین داشت و در مسائل خُرد و کلان عمیقانه نگریست. پورداوود گزارش و ترجمه دارمستتر را تایید نمی کند که هیچ؛ آن را نمونه بارز یک ترجمه سطحی و گمراه می خواند. ترجمه ساسنکریت گات ها را نیز پریشان احوال می نگیرد و بی بنیاد می بیند. حرف من این است که خود استاد پورداوود که نگاهش در ترجمه به دست «کریستیان بارتولومه» آلمانی تبار بوده و ترجمه ای بر اساس آراء و اندیشه های وی ارائه داده، باید گفت که ترجمه بارتولومه نزدیکی بسیاری به ترجمه و گزارش دارمستتر دارد!

حق این است که فهم معانی اوستا و علی الخصوص گات ها کار ساده ای نیست. چرا که هنوز بسیاری از لغات آن کشف نشده و معانی آنها روشن و پیدا نیست. این هم از خدماتی است که در روزگار کهن، گمان کردند می شود با کشف خطی جدید، کتاب اوستا را حفظ نمایند که حاصل کار برعکس شد. خط و زبانی که کسی جز افراد معدودی از آن خبر نداشتند به دست فراموشی سپرده شد و کار روزگار ما را سخت کرد تا معنای واژه واژه آن روشن گردد.

۲۹. Neryosang | نریوسنگ نام یکی از موبدان بزرگ پارسیان هند در سده دوازدهم میلادی است.

۳۰. گاتها، ص ۴۳

شاید جا داشته باشد اکنون که به نگاه دقیق و عمیق جناب پورداوود برخورد کرده ایم، یک سوال هم از خود ایشان نمایم. از پورداوود دو گزارش گات ها چاپ گردیده که ادعا این است ترجمه دوم از اولی کامل تر است. من پورداوود را آدم دقیق و نکته سنجی می دانم. او حتی در توضیح و توصیف سفرهایش به هند و اروپا، تاریخ دقیق ورود و خروجش را به ثبت رسانیده است. او حتی در مورد کوچکترین کاستی های تحقیقات پژوهشگران نکته سنجی نموده است. او با تحقیق و پژوهش آشناست و در این امر دقت زیادی به خرج می دهد. او می داند که برای مخاطب باید توضیح داد که نسخه ی خطی و گرانسنگی را که برایش ترجمه نموده ای، باید به او معرفی نمایی تا بداند که با ترجمه و تصحیح چگونه نسخه ای روبه روست. اما من هرچه ترجمه پورداوود را زیر و رو کردم، در مقدمه و مؤخره، داستانهای سفر به هند و ... تمام و کمال ذکر شده و حتی به روز و ماه سفر نیز اشاره شده، اما خبری از معرفی نسخه نیست! اینکه این نسخه ای که ایشان ترجمه نموده از کجا به دست آورده و مربوط به چه دوران و قرنی است و ... اگر ایشان از روی نسخه ای خاصی گزارش ننموده، پس چرا اینسان ادعا می شود که نسخه پورداوود منحصر به فرد بوده است. اگر نسخه ای خاص در میان نبوده و از روی ترجمه های اروپایی مطرح ترجمه نموده است که با مشکل پریشانی و بی بنیادی آن نسخه ها روبه رو هستیم!

▪ گات ها و فیال پردازی های مترجمان

کمی جستجو و مطالعه پیرامون گات ها، تصویر گفته های پورداوود را واضح تر می نماید. اگر پای گفته های «ژان کلنز»^{۳۱} - کسی که بیش از چهل سال پژوهش پیرامون اوستا را در کارنامه خود دارد- بنشینیم، داده های زیادی نصیبمان می شود و حرف هایی می شنویم که حاصل سالها تحقیق بر روی فرهنگ گذشتگان ماست. وی سالها دستیار پروفیسور «هلموت هومباخ»^{۳۲} بوده است. این گفته ها می تواند موید حرف های پورداوود باشد و کمی فراتر؛ و اینکه هنوز ترجمه ای ارائه نشده که گویای مفاهیم اوستا و گات ها باشد. کلنز می گوید:

ما هنوز نیمی از معنا و مفهوم گات ها را نمی دانیم. مترجمان گات ها، ذهنیت های خود را به این کتاب تحمیل کرده اند.^{۳۳}

نمی دانم دیگر چه باید گفت، این سخن در راستای همان حرف پورداوود است. هر کدام بر دیگری مهر تاییدی است. این سخن نتیجه چهل

۳۱. Jean Kellens | ایران شناس بلژیکی؛ متولد ۱۹۴۴

۳۲. Helmut Humbach | ایران شناس آلمانی و متولد ۱۹۲۱ میلادی؛ وی در سال ۱۹۵۹ میلادی

ترجمه جدیدی از گات ها را با استفاده از شیوه های شناخت ریگ ودا (مجموعه ای از اشعار و سرودهای مذهبی هندی به زبان سانسکریت ودايي) منتشر ساخت.

۳۳. مقالاتی درباره زردشت و دین زردشتی، ص ۴۱

سال اوستاپژوهی است و نمی توان سطحی به آن نگاه کرد. وی البته آنقدر گات ها را نامفهوم می داند که بیان کند:

باید پذیرفت که ما قادر به شناسایی هیچ یک از خصوصیات اصلی مزدیسنا ی گاتها نیستیم.^{۳۴}

این گفته ها، نه تنها اندیشه ی پژوهشگران غیرزرتشتی است، بلکه برخی موبدان نیز بدان اعتراف دارند و ترجمه اوستا را به خاطر مسائل زبان شناختی آن، کاری بسیار مشکل می دانند. یکی از موبدان پارسیان هند می گوید:

اگر شما برسید ترجمه خوبی از گاهان وجود دارد که مورد قبول من باشد، باید عرض کنم نه، چرا که ترجمه اوستا به خصوص گاهان، به سبب مشکلات زبان شناختی، بسیار سخت است. کلماتی در آن وجود دارد که تا به امروز نتوانسته ایم معنای آن را دریابیم؛ برای مثال ترجمه های زیادی از دعای «اهونور» که مهمترین دعاست و دارای بیست و یک کلمه می باشد وجود دارد، اما همچنین تحقیقات درباره کلمات این دعا ادامه دارد. ترجمه اوستای جدید به خلاف اوستای قدیم آسان تر است، اما باید در ترجمه آن حساس و دقیق بود.^{۳۵}

۳۴. همان

۳۵. گفتن ادیان، ص ۵۲۸

▪ گفته هایی که نباید گفت

البته «ژان کلنز» سخنان دیگری هم دارد که باید در آن تعمق کرد. شاید برای پژوهشگران عرصه آیین و فرهنگ زرتشت، در روزهای نخست این حرف ها جدید و کمی عجیب باشد، اما هر چه که پیش بروی مشابه این نتایج را در گفته ها و نوشته های بسیاری از کسانی که در این راه قدم و قلم زده اند می یابی.

در کتاب «مقالاتی درباره زردشت و دین زردشتی» که به فارسی نیز ترجمه شده است، سخنان تأمل برانگیز و شگفت زای بسیاری را می توان یافت که برخی از آنها را با حفظ هویت اصلی، نقل به مضمون می کنیم:

زرتشت، خالق و نویسنده گات ها نیست (س ۸)؛ اهورامزدا تنها خدای مزدیسنا نیست (س ۶۳)؛ نمی توان ثابت کرد که در گات ها، اهورامزدا بر دیگرخدایان تفوق و تقدم داشته باشد (س ۳۹)؛ گات ها، سرودها و راز و نیازهای یک شخص با خدا نیست، بلکه آن را برای اجرا در مناسک مذهبی سروده بوده اند (س ۲۹ و ۸۱ و ۹۳)؛ بعید است که در گات ها سخنی از اخلاقیات شده باشد (س ۳۹)؛ هیچ اشاره ای در گات ها در محکوم کردن خشونت و ستایش صلح طلبی وجود ندارد (س ۶۶)؛ در گات ها، گشتاسپ نام یک شاه نیست، بلکه نام پسر زرتشت بوده (س ۱۰۵)؛ پوروچیستا دختر زرتشت نیست، بلکه بندی در گاتها که به او اشاره شده و دارای رنگ ملایم شهوانی است، به

معنای شخصی است که مورد توجه کسان بسیاری واقع می شود (مر ۱۱۶)؛ سرایش گاتها کار یک گروه دینی بوده است که از دو مکتب گوناگون برخاسته بوده اند (مر ۱۰۹ و ۱۱۲)؛ زرتشت نه یک شخصیت تاریخی که یک افسانه است و در گات ها هم نام او همواره با صیغه سوم شخص آمده است (مر ۱۱۳)؛ نام پدر زرتشت، پوروشپ نیست و در گات ها اشاره ای به نام او نشده است (مر ۱۱۴)؛ مطالعه مزدیسنا، هنگامی به نتایج بسیار دست می یابد که خود را از دست وجود بنیانگذار یا پیامبر رها کند، این شخص پیوسته اسباب دردسر بوده و مانعی در راه مطالعات است. او چیزی جز زیان نذرند. (مر ۴۱)؛ اعمال نیایشی گاتهاخوانان، برگزاری مراسم نیایشی در روشنایی روز بوده و نیایش های شبانه عمل دیوان دانسته می شده است (مر ۹۲)؛ بحث درباره زرتشتی بودن یا نبودن هخامنشیان نادرست است، چرا که در آغاز باید بدانیم دین زرتشتی چیست (مر ۳۸) و آیا اصلاً چنین دینی وجود داشته است؟ (مر ۴۰)؛ آگاهی های ما از دین هخامنشیان سعی رغم کمبود- بیشتر از دین زرتشتی است (مر ۴۰).

کلتز بر این باور است که به رغم چهل سال تدریس و پژوهش در زمینه اوستا پژوهی، حتی به ویژگی های اصلی مزدیسنا پی نبرده است! این رشته سر دراز دارد...

▪ شبه دلیل های موبد موبدان در اعتبار گات ها

به نظرم بحث درباره گات ها تمام است و هر آنچه باید گفته و فهمیده می شد، روی داد؛ اما چه کنم که گفته های موبد موبدان تهران در نوع خود جالب است و باید گذری بر آن کرد. او بیان می کند: «جهان بینی اشو زرتشت در گاتاها بسیار روشن و دقیق مطرح شده».^{۳۶} البته که طبق آنچه گذشت، مفهوم این روشنی و دقیقی کاملاً واضح است و توضیحی لازم ندارد. او گات ها را بزرگترین معجزه زرتشت بر می شمرد^{۳۷} و ادعا می کند:

با کمال اطمینان و به صورت صد در صد می گویم که این مورد که مطرح فرمودید، به هیچ وجه نمی تواند درست باشد و سخن آگاهان و دانایان نیست. بنا به دلایل زیر، کتاب آسمانی ما زرتشتیان «گاتاها» تمام و کمال به جا مانده و ذره ای از آن از بین نرفته و تحریف نشده است.^{۳۸}

البته طبق آنچه در چند صفحه ی پیش گذشت، نظر ابراهیم پورداوود که تمام عمرش را در راه اوستا و گات ها و زرتشت گذاشته را دیدیم و اینکه آن را بی آغاز و انجام می داند.

۳۶. جهان بینی اشو زرتشت، ص ۵۰

۳۷. پاسخ به پرسش های دینی زرتشتیان، ص ۶۹

۳۸. همان، ص ۷۰

آیا می توان تلاش پورداوود در راه اوستا و گات ها را با دیگری مقایسه کرد؟!

تلاش و ارج نظر پورداوود کجا و جناب موبد موبدان تهران کجا! ایشان که در جوانی و میانسالی مشغول آموزش علم طبابت و چشم پزشکی بوده و به گفته خودش در سن پنجاه سالگی قدم به وادی موبدی گذاشته و دوره هایی را زیر نظر انجمن موبدان دیده است. البته با خواندن دلایل ایشان در اعتبار گات ها، شما هم با من هم داستان می شوید که سن پنجاه سالگی، شاید سن مناسبی برای آموزش علم دین نباشد.

ایشان برای اثبات ادعای خود که گات ها تمام و کمال برجای مانده، یازده دلیل را بر می شمرد که وقتی آنها را مرور می کنم، ناخودآگاه لبخند بر روی لبانم می نشیند و حقیقتِ مثالِ آسمان ریسمان بافتن را به خوبی درک می کنم.

اولین دلیل ایشان برای عدم تحریف گات ها و سلامت آن چنین است:

شوربختانه بسیاری از پیروان تمام مذاهب جهان از جمله برخی از زرتشتیان، فکر می کنیم که تنها دین ما دین بر حق است، تنها کیش ما کامل است، هرکس که پیرو دین ما باشد، در جهان پیروز است و خداوند یار و یاور اوست، و تنها پیروان پیامبر ما به بهشت می روند و سایر آدم های جهان دوزخی هستند و باورهایی از این قبیل ... در حالیکه پیامبران، رسولان خدا بوده اند و همه آمده اند که آدم را به

خدا نزدیک کنند، نه به خودشان. به عبارت دیگر «پیامبر وسیله است نه هدف» و برای همین هم همه پیامبران خود را پیامبر یا رسول نامیده اند. پس از نظر دینداری هر کس که به اصول ادیان خدایی یعنی یکتاپرستی (توحید) و پیامبری (نبوت) و جهان مینوی (معاد) باور داشته باشد و اندیشه و گفتار و کردارش نیک باشد و راه راستی و پاکی را برگزیند و عادل باشد و در یک کلام کوشش کند به خدا نزدیک شود، این فرد دین دار است و خدا او را دوست داشته و در بهشت برین جاییش می دهد. شاعران ما نیز این حقیقت را درک کرده و فرموده اند که: «عبادت به جز خدمت خلق نیست» یا «مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه» و یا «جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه - چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند» و غیره.^{۳۹}

اکنون به من حق دهید که چرا لبخند از روی لبانم نمی رود. بر فرض اینکه حرف های ایشان متین باشد و صحیح پنداشته شود، دقیقاً رابطه ی آن با عدم تحریف گات ها را نمی توانم درک کنم. ایشان حتی برای دلخوشی مخاطبان، یک بار واژه «گات ها» را ذکر نکرده که قدری بتوانیم خودمان را به عدم تحریف گات ها بقبولانیم. وی در دومین دلیلش می افزاید:

بسیاری از پیروان مذاهب گوناگون، کوشش می کنند که تنها با «دید خود» دنیا را دیده و بررسی کنند و چون اغلب مخاطب آنها، پیروان همان مذهب هستند و موضوعی را که به نظرشان می رسد، بطور یک طرفه مطرح می کنند و به بحث نمی گذارند، این گونه به نظر می رسد که هر چه می گویند یا می نویسند حقیقت محض است و به اصطلاح چون تنها به قاضی می روند (یا قاضی طرفدار خود دارند)، پیروز بیرون می آیند!^{۴۰}

در کنار همه بحث های دقیق پژوهشی که پیش از این گذشت، این دلایل نیز، برای اثبات عدم تحریف گات ها شیرین است. اگر کسی توانست این دلیل را به هر نحوی به گات ها کمی مربوط نماید، من دست او را از دور می فشارم.

سومین دلیل عدم تحریف گات ها از نگاه ایشان چنین است:

تمام بخش های اوستا به خاطر زبان و فرهنگی که بر آن حاکم است، کاملاً از یکدیگر جداپذیر است، مانند اینکه همین اکنون بیاید و مطالب کتاب آلمانی و انگلیسی و فرانسوی و ایتالیایی را با هم مخلوط کنید، درست است که این زبان ها همه ریشه لاتین که خود

زیر مجموعه زبان سانسکریت است دارند، ولی هر زبان شناسی به راحتی می تواند آنها را از هم تفکیک کند.

از نظر مفاهیمی هم بخش های اوستا با هم فرق دارد، مثلاً شما بیایید و بطور عمدی اشعار حافظ و فردوسی و مولانا را در یک کتاب به طور مخلوط و درهم برهم بنویسید و چنان تنظیم کنید، که معنی خوب و درستی هم بدهد، حتی یک فرد ایرانی که با باورها و سبک اشعار این شعرا آشنا باشد، می تواند به سادگی این اشعار را از هم جدا کند، چه برسد به شعرشناسان یا کارشناس شعر پارسی که بصورت بسیار دقیق خواهند فهمید که این کتاب، قلابی است و خواهند توانست تمام نکات تاریخ را به شما توضیح دهند. هر شاعر یا نویسنده سبک و روشی دارد و از نظر کارشناسی مطالبی را باور دارد و می خواهد به مخاطب خود بیان کند که کسانی که با او آشنایی کارشناسی داشته باشند، می توانند به سادگی بفهمند و نظریات او را جدا نمایند.

در ضمن در گذر تاریخ بخش های مختلف اوستا همیشه از هم جدا بوده و در همه جای اوستا، گاتاها به عنوان پیام اشوزرتشت مکرراً ستایش شده است و روی همین اصول دانشمندان اوستاشناس با دلیل و برهانی قاطع که مورد پذیرش همه دانشمندان دین شناس است، گاتاها را از بخش های دیگر اوستا و بویژه یسنا که زبان و

فرهنگ آن بسیار نزدیک به گاتاها است، جدا کرده اند و ثابت کرده اند که تمام مطالب گاتاها که از خود پیامبر می باشد، نه تنها دست نخورده، بلکه دقیق و کامل به جای مانده است.^{۴۱}

ایشان خودش را به در و دیوار کوبیده تا دلیلی بتراشد و همه این جملات می خواهد به سادگی بگوید: چون که گات ها از نظر لفظ و محتوا از قسمت های دیگر اوستا به روشنی قابل تفکیک است و با هم خلط نمی شوند، پس گات ها تحریف نشده است!

باور کنید گاهی شک می کنم که ایشان قصد مزاح داشته یا حقیقتاً در مقام پاسخگویی و دفع شبهات از آیین زرتشتی بوده است. با این حساب باید هر بخش از کتابی که با سایر بخش های آن کتاب متفاوت بود را دُرّ نایاب آن کتاب و غیر محرّف و اصلی بخوانیم. اصلاً من به روش خود ایشان پاسخ می دهم که «یشت ها» و تمام گفته هایش چون با سایر بخش های اوستا از نظر متن و محتوا متفاوت است، غیر محرّف و اصلی ست و هر آنچه که در آن آمده است سینه به سینه از زرتشت نقل شده است.

اگر دلیل چهارم را مرور کنیم، شاید شک شما در تخصص موبد موبدان در چشم پزشکی و عدم شناخت باستان ما و اصول تاریخی به یقین تبدیل شود. چهارمین دلیلی که ایشان ذکر می کند چنین است:

گاتاها با خطی نوشته شده که خط دین دبیره نامیده می شود، خطی که هنوز هم می توان ادعا کرد که کامل ترین خط جهان است، این خط چهل و چهار حرف دارد و زیر و بم آن مانند نت موسیقی ضرب دارد، به گونه ای که دیکته ندارد و هر چه می گوئید، می توانید با این خط به طور کامل و دقیق بنویسید، این خط به گونه ای گاتاها را تنظیم کرده که موبدی که امروز آیات گاتاها را تلاوت می کند، همان تلفظی را دارد که پیامبر داشت و این یکی از بهترین شگردی بوده که پدران دوراندیش ما به کار برده اند، خطی که مانند نت موسیقی ست و هر کس در هر کجای دنیا بر حسب آن نت، آن موسیقی را بنوازد، همان آوایی از ساز پیرون می آید که منظور سازنده آن آهنگ بوده است.

و بنابراین کمتر کسی حتی اگر دلش می خواسته می توانسته تلفظ آن را عوض کند، چه برسد به اینکه بخواهد مضمون آن را دستکاری نماید.^{۴۲}

در صفحات پیشین مرور شد که همین خط ابداعی نیاکان ما، سبب مهجور ماندن اوستا شد و از آن رو که عموم طبقات جامعه امکان دسترسی و فهم آن را نداشتند، اوستا رفته رفته به خطر افتاد.



راستی چه کسی ثابت نموده که نوشتارهای آهنگین را نمی توان مورد دستبرد قرار داد؟

در کدام آکادمی به اثبات رسیده که نت های موسیقی را نمی توان پس و پیش نمود و آن را کاست یا افزود؟

خود آقای موبد موبدان می گوید که «کمتر کسی حتی اگر دلش می خواسته می توانسته تلفظ آن را عوض کند»، یعنی کسانی در جامعه هستند که بتوانند در نوشتار آن دستیازی کنند. شما ثابت کنید که کسی این دستیازی را نکرده، نه آنکه در خیالات خود دلیلی بتراشید تا گات ها را به دور از تحریف معرفی کنید!

اصلا سوال من اینجاست که آیا در خانواده شما چند نفر هستند که قرائت این خط ابداعی را بلد باشند؟

مگر نه اینکه عموم طبقات جامعه زرتشتی که هیچ، حتی بخشی از موبدان و موبدیاران امروزی با این نوع نگارش نا آشنا هستند و هیچ گونه ارتباطی با آن نمی توانند برقرار کنند. راستی در گذشته هم موبدان زیادی بوده اند که با این خط نا آشنا باشند؟!

مطالب کتاب گاتاها، بسیار کلی است که هدف آن انسان سازی یا دینی و وجدان ساز است مطالبی که همیشگی است و زمان و مکان بر روی آن تأثیر ندارد و نمی تواند جز به آنچه که منظور اشو

زرتشت بوده، تفسیر و تأویل گردد، و در گاتاها به هیچ سنن و آداب ویژه ای هم اشاره نشده است یا از روش ویژه زندگی سخن نگفته است که در گذر زمان تغییر کند یا نیاز به تغییر آن باشد. گاتاها، حاوی چهارچوبی کلی و زندگی ساز است که همیشه مورد پذیرش بوده و هست و مطلبی نداشته که بخواهند آن را عوض کنند.^{۴۳}

اقیانوس آرام از دریای مدیترانه بزرگتر است! خانه دو طبقه ما از برج ایفل کمی کوچکتر به نظر می آید! به گرسنه ها چلوکباب بدهید! کارخانه جوراب بافی جوراب می بافتد! موهای سر انسان ها رشد می کند!

اینها که گفتم حرف هایی کلی بود. البته ناگفته نماند که برخی از جملاتی که گفتم به تعبیر موبد موبدان «بسیار کلی» بود.

آیا کلی گویی دلیل بر عدم تحریف گات هاست؟

مگر سایر دانشمندان و فرهیختگان ایران در طول تاریخ عقلشان نمی رسیده که جملاتی کلی بیان کنند و چیزی شبیه به گات ها را گردآوری نمایند. آیا مگر جملات کلی گفتن کار سخت و پیچیده ای است؟ رابطه کلی گویی و عدم تحریف را نمی توانم درک کنم. کجای کلی گویی سبب می شود که چیزی از گات ها حذف نشده باشد.

نکته دیگر اینکه ایشان در این دلیل که هیچ ارتباطی با عدم تحریف گات ها نیز ندارد، ادعا می کند از محاسن این کتاب این است که به هیچ سنن و آداب ویژه ای اشاره نمی کند؛ که باید به این مهم در جای خود پرداخت که آیا حقیقتاً چنین است؟ و این عدم اشاره خودش ارزش محسوب می شود؟!

درست است که اکنون در دانشگاه های بزرگ جهان، بر حسب اصول زبان شناسی، بسادگی می توانند گاتاها را درک و ترجمه نمایند، ولی حتی در دوران کورش و داریوش هم مردم ایران به این زبان سخن نمی گفتند و تاکنون هیچ کتیبه و هیچ کتاب دیگری به این زبان در دنیا کشف نشده است که ما بتوانیم به آن استاد یا کسی بتواند متنی به اشعار گاتاها بیافزاید.^{۴۴}

در صفحات پیشین از «ژان کلنز» - که چهل سال در راه اوستا، پژوهش نموده است - نقل شد که هنوز نیمی از معانی و مفاهیم گات ها روشن نشده است. حتی گفته هایی از پور داوود آمد که ترجمه هایی را نادرست می شمارد. از برخی موبدان پارسیان هند نیز نقل کردیم که ترجمه گات ها هنوز به طور صحیح رخ نداده و معنایش فهمیده نشده است.



ایشان ادعا می کند که این از محاسن گات هاست که کسی آن را نمی داند!

البته باید گفت که این دلیل، همان دلیل چهارم است به بیانی دیگر و در واقع ایشان برای بالا بردن تعداد دلایل شان، چنین ترفندی به کار برده است. قابل ذکر است که حتی اگر همه گفته های این دلیل را بپذیریم، ناگفته پیداست که خودشان گفته اند: «یا کسی بتواند متنی به اشعار گاتاهایاافزاید؟» یعنی ممکن بوده که کسی از آن بکاهد، همانطور که ابراهیم پورداوود گفته که حجم کتاب زرتشتیان سه چهارم کاسته شده است.

این مسئله را هم باید یادآور شد که در طول همه این قرن ها، پیش از تأسیس دانشگاه های بزرگ جهان، مردم زرتشتی و موبدان که توان فهم این کتاب را نداشته اند، چگونه از منابع غنی این کتاب استفاده می کرده اند؟!

اگر قابل فهم و دسترسی نبوده پس چه فایده داشته و اصلاً چگونه مردم متوجه شدند که این کتاب مهمی است تا آن را حفظ کنند، تا دانشگاه ها تأسیس شود و با آن آشنا شوند.

اگر عده ای بودند که آن را می فهمیدند و مردم عادی از آن به دور بوده اند، ثابت کنید که آیا ممکن نیست برخی از نااهلان آن گروه، دستیازی کنند!

تا همین پنجاه سال پیش موبدی که می خواسته «نوزوت» شده و به مقام موبدی برسد، بایستی تمام گاتاها و حتی یسنا و بخش های بسیار زیادی از اوستا را از بر کند و با دقت و وسواس مطالب آن را یاد گرفته و به یاد بسپارد. چرا که می دانید بر اساس سنت، موبدان کار دیگری جز پاسداری از دین نداشته اند و مانند امروز نبوده که من که موبدزاده بوده و موبد شده ام، بتوانم به پیشه ای غیر از موبدی بپردازم و تمام عمر و زندگی خود را صرف نگهداری دین و ایمان خود و مردم می کرده اند و با حداقل زندگی مادی، کارشان از بامداد تا شام اوستاخوانی بوده و به گونه ای خودکار به تدریج بخش های اوستا را از بر می شده است و با وجودی که ممکن بوده، معنی این جملات را هم درک نکنند، تمام آیات را اهورایی و مانتره می دانسته و تاریخ نشان می دهد که حتی روی تلفظ آن تعصب و وسواس زیادی داشته اند. چه برسد که به اینکه به کسی اجازه دهند که در آن کتاب ها دست ببرند. تازه اگر هم می خواست یا اگر حتی اکنون هم بخواهد نمی تواند مطالب کتاب گاتاها را عوض کند یا جمله ای به آن بیفزاید، مثل فارسی زبانان که کتاب های آسمانی را به زبان عربی می خوانند یا پارسی زبانانی که کتاب انجیل یا تورات را به زبان اصلی می خوانند این زبان ها را نمی دانند. چه برسد به اینکه بخواهند به زبان عربی یا عبری یا لاتین چیزی به آن به افزایند. به ویژه که گاتاها شعر است و هرگونه تغییری را کارشناسان به

راحتی خواهند فهمید. حتی تا همین اواخر هم رسم بوده که هر موبدزاده ای می خواسته موبد شود، بایستی با خط خوش و با دقت بخش هایی از اوستا را به صورت کتابی بنویسد و به استاد خود پیشکش کند و...^{۴۵}

من فقط یک جمله می گویم و مابقی حرفها باشد به عهده سایرین؛ با کدام استدلال تاریخی ادعا می کنید که در صدها و هزاران سال پیش موبدان به حفظ کردن گات ها می پرداختند؟ خواهش دارم تنها یک منبع برای این ادعا بیان فرماید. اگر آنها تا این حد به حفظ کردن کتابشان اهتمام داشتند، پس چرا کتاب زرتشتیانِ دیروز تا امروز به این مقدار رژیم لاغری گرفته است؟!

چهار دلیل پایانی موبدِ موبدان در عدم تحریف گات ها را یکجا نقل می کنم و آنگاه نکات کوتاهی را با هم مرور می کنیم. واقعاً دلایلی تا این حد بی پایه و غیر علمی، بسیار ملال آور است.

دلیل ۸- در تاریخ ثبت شده که، دو مجموعه کتاب اوستا یکی در کتابخانه ی تخت جمشید بوده که بر روی دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بوده و به دستور اسکندر مقدونی گجستک در زمان آتش زدن تخت جمشید در آتش سوخته و دیگری کتاب اوستای واقع در

گنج شایگان بوده که به دستور او به یونان برده شده است و از سرنوشت آن اطلاع دقیقی در دست نیست. این امر موجب شد که در دوره ی اشکانیان به دستور بلاش اول، که ایرانیان دوباره جان گرفته و سرنوشت خود را به دست گرفتند، کتاب های گوناگون دینی زرتشتیان که در آتشکده های متعدد موجود در سرزمین پهناور ایران و در منزل های بسیاری از موبدان و بهدینان زرتشتی وجود داشت، جمع آوری شود و به صورت کتابی با نام اوستا (که به معنی بنیان و اساس است) ثبت و نگهداری گردد و چنان گاتاها که کتاب آسمانی ماست بین کتاب یسنا جا گرفت که پس از چند هزار سال، به وسیله ی اوستا شناسان از بقیه ی قسمت های یسنا، شناخته شده و جدا گردید و این سیاست بلاش بسیار کارساز افتاد چرا که حدود دویست سال است که بخش های گوناگون اوستا را دقیقاً بررسی کرده و کوشش کرده اند، زبان های گوناگون باستانی را بشناسند و ترجمه کنند و در اختیار مردم قرار دهند، که نخستین بار به وسیله دانشمندان فرانسوی و آلمانی و بعد بسیاری از اوستا شناسان جهان این کار انجام گرفته و بعدها توسط پارسیان هند و دانشمند بزرگ ایرانی، پور داوود و موبد فیروز آذرگشسپ و دیگران این کار بزرگ انجام گرفته است. بنابراین با پی بردن به این حقیقت است که شما به کار سترگی که موبدان موبد بزرگ چون مهراسپندان در طول تاریخ کرده اند پی خواهید برد. این کارها موجب شد که حتی پس از

یورش تازیان که به دستور برخی خلفا و سلاطین نادان، کتاب های ایرانیان را سال ها سوزانیدند و در آب ریختند، نتوانستند از بین روند و باز هم مانند گنجی که در گاو صندوقی بزرگ پناه بود و کسی از وجود آن خبر نداشت، تمام کتاب آسمانی و مقدس ما زرتشتیان لابلای کتاب و ادبیات اوستا پابرجا ماند و در اثر یورش بیگانگان از بین نرفت و اکنون اوستا شناسان می توانند با دقت بخش های گوناگون اوستا را از هم تشخیص و جدا و ترجمه و تفسیر نمایند و این امر برآستی از شگفت انگیزترین داستان های ادبی و تاریخی مهم ایران و جهان است.

دلیل ۹- درست است که در زمان پیشین صنعت چاپ نبوده ولی به این معنی نیست که در سرزمینی به پهناوری ایران تنها دو کتاب اوستا وجود داشته و یکی را در تخت جمشید و دیگری را در گنج شایگان نگهداری می نمودند و همه ی موبدان سرزمین پهناور ایران که کارشان موبدی بوده و بایستی برای گذران زندگی هم که شده اوستا را از بر کنند و بسرایند، مجبور باشند مرتب بین شیراز یا تبریز و محل زندگی خود رفت و آمد کرده تا به متون مذهبی دین خود دسترسی پیدا کنند؛ پر آشکار است که این چنین نبوده، این از دشمنان ماست که چنان در مردم القا کرده اند، که انگار در تمام ایران دو اوستا بیشتر نبوده، بلکه آشکار است که در سراسر ایران هزاران کتاب دست نویس اوستا وجود داشته و کمینه اگر نتوانیم

بگویم هر موبدی کتاب اوستای کامل جداگانه دستویس داشته، لا اقل می توانیم با اطمینان بگوییم که در آتشکده ی هر شهری از ایران کمینه یک کتاب اوستا از اول تا آخر وجود داشته است و بنابر این هیچ دشمنی هرچقدر هم پر نیرو و بی رحم باشد، نمی توانسته تمام کتاب های دینی رانه در کشور ما بلکه در هیچ کشوری از بین ببرد. بر اساس همین اصل است که از ایران باستان که همه جهانیان می دانند ابر قدرت زمان خود بوده است، هیچ کتاب علمی و فرهنگی و ادبی و تاریخی باقی نمانده، ولی اوستا که برای زرتشتیان مقدس بوده، نیاکان با فرهنگ و موبدانمان در پستوها و نهان خانه ها مخفی کرده اند و تا پای جان آن ها را نگاه داشته اند باقی مانده است.

دلیل ۱۰- در تاریخ آمده است که کتاب اوستای موجود در تخت جمشید و گنج شاپیگان بر دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بوده است. بنابر این کتاب به این بزرگی که طبیعتاً وزن بسیار سنگینی داشته است، کتابی نبوده که اساساً بتوان از آن برای مطالعات روزمره استفاده کرد. بلکه به عنوان گنجینه ای ارزشمند نگاهداری می شده است و جنبه ی کاربردی نداشته است.

دلیل ۱۱- با توجه به اینکه همان گونه که گفتیم مجموعه کتاب های گوناگون مذهب ما که اوستا نامیده می شود، نشان می دهد و کتاب اوستا که به اندازه ی چندین برابر گاتاها، کتاب آسمانی ما

حجم دارد، از روز نخست تا کنون موبدان می توانستند در هر زمان هر چه را که فکر می کرده اند برای مردم مفید است به صورت کتابی جداگانه بنویسند و به مردم ارائه نمایند و بیان کنند که این کار در گذر تاریخ بارها انجام شده و لازم نبوده که در گاتاها دست ببرند و آن را تحریف کنند. کما اینکه در بخش های اوستا، کاملاً آشکار است و بیشتر هم گفتیم که زبان و فرهنگی که بر تمام اوستا هست یک کاسه نیست، و تنها و تنها زبان و فرهنگی که در کتاب آسمانی «گاتاها» وجود دارد، همسو و هم آهنگ و یک کاسه است.^{۴۶}

پس از خواندن این همه شبه دلیل، به صورت گذرا و فشرده به چند نکته اشاره می کنم.

درباره دلیل هشتم باید بیان شود که این دلیل نیز همانند دلایل پیشین، هیچ ارتباطی با اعتبار گات ها ندارد و به نوعی گات ها را بی اعتبارتر می نماید. این حرف ها در بهترین حالت مربوط به زمان پس از اشکانیان است. اما دلیلی باید آورده شود که گات ها در زمان اشکانیان و یا هخامنشیان تحریف نگردیده است.

یکی از تناقضات دلیل هشتم این است که در ابتدا ایشان بیان می کند که اوستای اصیل بر روی دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بود. این در حالی

۴۶. پاسخ به پرسش های دینی زرتشتیان، صص ۷۴ - ۷۶

است که اوستای کنونی به هزار صفحه هم نمی رسد و البته با خط درشت و فاصله زیاد بین خطوط، کمتر از پنجاه صفحه ی آن مربوط به گاتها است! جالب است که ایشان در انتها بیان می کنند: تمام کتاب آسمانی و مقدس ما زرتشتیان لابه لای کتاب و ادبیات اوستا پابرجا ماند!

ایشان قرار گرفتن گات ها لابه لای یسنا را دلیلی بر اعتبار و مصونیت گاتها می شمارند! گویی یسنا محفظه ای محکم و دور از دستبرد همگان بوده است!

با این بیان، از ایشان و سایر موبدان سوال می کنم آیا شما حاضرید یسنا را مصون از تحریف بدانید؟

آیا حاضرید آن را حجت دینی خود بدانید؟

در حالیکه روشن است قرار گرفتن گاتها در میان سروده هایی که برای شما حجت نیست، تنها و تنها هویت مبنایی و مستقل گات ها را زیر سؤال می برد.

یکی دیگر از تناقضات دلیل هشتم این است که ایشان بدون ارائه دلیل، گات ها را حجت دینی خود در طول تاریخ قلمداد می کند و از طرفی می گوید که گات ها دویست سال پیش توسط دانشمندان زبان شناس غربی از لابه لای یسنا بیرون کشیده شد. یعنی تا قبل از آن حتی موبدان زرتشتی نیز تفاوتی بین گات های امروزی و دیگر بخش های اوستا قائل نبودند. ناگفته

نماند که دانشمند باستان شناس و اوستا شناس تنها بر کهن بودن و در واقع قدیمی تر بودن گات ها نسبت به دیگر بخش های اوستا تأکید دارند نه انتساب یقینی آن به زرتشت.

درباره دلیل نهم، تنها حرفم این است که خود نگارنده ی آن و سایر موبدان، یک بار آن را مطالعه کنند و رابطه آن را با دلیل هشتم و دهم که خود ایشان بیان می کند را بسنجند. آیا موبد موبدان به تناقض باور دارند؟!

رابطه دلیل دهم با عدم تحریف گات ها و انتساب آن به زرتشت را من نمی توانم درک کنم. از جناب موبد موبدان بابت این مسئله عذر خواهی می کنم.

دلیل یازدهم هم حتما دلیل مهم و استواری است و باید به آن توجه شود، پس آن را هم مسبوق به گفته ام درباره دلیل دهم می کنم.

در همین جا از آقای موبد موبدان عزیز یک خواهش کوچک می کنم و آن اینکه: این یازده دلیلی که در چندین صفحه بیان نمودید را از ما باز پس گیرید و ما آن را نادیده می گیریم؛ قدری در کنج خانه و در زاویه ای خلوت در اندیشه تان، به گات ها و دلایل اعتبارش فکر کنید، تنها یک دلیل ساده اما در عین حال منطقی و به دور از بافندگی ارائه دهید. داستان را می فشاریم.

▪ کدامین منبع مقدس!

دقت و تمرکز بر متون مقدس اوستایی و ادعاهای کوچک و بزرگ زرتشت دوستان، ما را از راه ناهموار شناخت گات ها عبور داد. آتش شله قلمکاری را خوردیم که دست پخت موبد موبدانِ تهران بود. شاید ترکیب ناموزون دلایل وی در اعتبار گات ها و انتساب آن به زرتشت، ناموزون تر و سخت ترکیب تر از آتش معروف دربار ناصرالدین شاهی بود. رها بودن اندیشه و عدم تعصب در یافتن حقیقت، مرا به سرکشیدن این آتش شله قلمکار واداشت. عیبی نیست اگر موبدان و زرتشتیان با دلایل سست و بی پایه بخواهند اوستا و گات ها را موجه جلوه دهند. آنها پیرو این آیین اند و چنین احساس وظیفه نموده اند که به هر ترتیب ممکن از اوستا و گات ها دفاع نمایند. اما من در پی امر مهمتری هستم؛ شناخت آیین و فرهنگ زرتشت!

پرسشی که ذهن مرا سخت مشغول کرده این است: «چگونه می توان به حقیقت آیینی که زرتشت پیام آور آن بوده رسید؟!»

عزیزان زرتشتی ادعایشان این است که گات ها دریچه ای است برای شناخت و رهیافت به عمق گفته ها و باورهای زرتشت، اما سرانجام مطالعه پیرامون آن، نتوانست راه امیدوار کننده ای را پیش رویم قرار دهد. شاید این مطلب را خود موبدهای گرامی درک کرده باشند که در کنار گات ها، سایر



کتاب های موجود در اوستا را پیشنهاد می دهند، تا شاید بتوان با آیین و فرهنگ زرتشتی کمی مانوس تر شد.

این باور راسخ و استوار جامعه زرتشتی است که: «براستی اوستا توضیح دهنده گاتاهاست و درک درست گاتاهای بدون فهمیدن اوستا ممکن نیست.»^{۴۷} موبدان این مسئله را به زرتشتیان می آموزانند که: «می دانید که گاتاهای کتاب آسمانی زرتشتیان درست است که مانند علوم پایه کامل و دقیق و بسیار عرفانی می باشد، ولی برای درک این کتاب اهورایی، نیاز به آگاهی و دانش بالا و دقت و پژوهش بسیار است و به سادگی قابل درک نیست. در حالی که اوستا به صورتی بسیار ساده تر باورهای گاتاهایی را به مردم فهمانیده است»^{۴۸}

این باور از دیرباز در میان همه پیروان زرتشت وجود داشته که اوستا، اوستاست و باید در حفظ و پیروی از آن کوشید. اوستاست که راه و رسم زندگی بر مبنای اندیشه اشو زرتشت را ترسیم می کند و برای پیروی از این راه و مسلک باید در برابر آن گرنش نمود.

۴۷. پاسخ به پرسش های دینی زرتشتیان، ص ۸۵

۴۸. همان، ص ۹۶



قرن ها بر اساس همین باور، زرتشتیان تمام اوستا را گرامی می داشتند و پیروی از آن را مایه خوشبختی می دانستند.^{۴۹} در روزگار معاصر برخی از موبدان و اندیشمندان زرتشتی که از تعالیم اوستا آگاهی داشته و توان پاسخگویی به اشکالات و ایراداتی که به بخش هایی از آن وارد می شود را نداشتند، به انکار سایر بخش های اوستا غیر از گات ها پرداختند. بیشتر این انکارها مربوط به بخش وندیداد می شود، چرا که احکام شرعی و قوانین اجتماعی زرتشتی محسوب می شود و با توجه به غیرعقلانی بودن بخش های عمده ای از آن، راهی جز انکار در پیش رو نمی ماند.

▪ مصائب وندیدادی!

یکی از موبدانی که نگاهی متفاوت به مسائل پیرامونی زرتشتی دارد و برخی گفته هایش برخلاف بنیان آیینی زرتشتی است، درباره وندیداد می نویسد:

وندیداد یکی از نوشته های اوستایی است که در کنار دیگر ادبیات اوستا به نام های یسنا، یشت ها، ویسپرد و خرده اوستا جای دارد. این نوشته هرچند به خط و گویش اوستا نگارش شده ولی

۴۹. موبد اردشیر خورشیدیان در صفحه ۹۵ کتاب پاسخ به پرسش های دینی زرتشتیان اذعان می کند

که راه خوشبخت زیستن پیروی از اوستا است.

بسیاری از بخش های آن با اندیشه و فلسفه زرتشت، پیام آور ایرانی هماهنگی ندارد...

پس از گردآوری قوانینی که پیش از زرتشت رواج داشته است، دوباره مهر زرتشتی بر آن زدند تا اعتبار تازه و بیشتری در باور مردم داشته باشد. به این شکل که هر فصلی از وندیداد را با عبارت "زرتشت از اهورامزدا پرسید" آغاز کردند و در پاراگراف بعدی با پاسخی که از اهورامزدا دریافت شده بود به صورت "چنین گفت اهورامزدا"؛ نوشته وندیداد تنظیم گردیده و به عنوان پیامی از طرف زرتشت به مردم سفارش شده بود. در صورتی که در هیچ بندی از گات ها که سروده های زرتشت است، چنین عبارت و آموزه هایی با این ساختار که پرسش و پاسخ باشد به چشم نمی خورد. به عبارتی دیگر این شیوه، ترفند نویسندگان و گردآورندگان ادبیات اوستایی گوناگون و به دور از اندیشه زرتشت بوده که تصمیم داشتند تا با آن وسیله نوشته و باورهای قدیم خود را به دین زرتشتی نسبت دهند.

نیرنگ خاور شناس سوئدی باور دارد که دین زرتشت ابتدا در میان قوم ماد و سپس در بین قوم پارس گسترش یافته باشد. از آثار بر جا مانده چنین بر می آید که مغان قوم ماد با کنجکاوی بسیار و نگرش سیاسی خود، هنگامی که از سوی آیین زرتشت متوجه خطر شدند به زودی خود را از هواداران متعصب دین زرتشت معرفی

کردند و از آنجا که مغان در میان اقوام و قبیله های ماد آن زمان در جایگاه پیشوای دینی قرار داشته و برگزاری مراسم آیینی را خودشان انجام می دادند و آن را پشت در پشت به ارث برده بودند، گرایش آنان به اندیشه زرتشت از نظر برداشت و دید مردم، طبیعی جلوه کرده بود. به این ترتیب سیاست و پیش بینی مغان درست بود، زیرا آنان در دین جدید پا گرفته در سرزمین ایران، جایگاه و موقعیت پیشین خود را همچنان حفظ کردند و به تدریج تمام باورها، سنت ها، آداب و رفتار خود را به نام آموزش های زرتشت به دین تازه وارد کردند. به این شکل دین زرتشتی و آموزه های پیام آور آن در راه گسترش و تغییرات پس از آن تحت نفوذ مغان قرار گرفت. در نتیجه ویژگی های شادابی، واقع بینی، تازگی و معنوی از آن گرفته شد و به تدریج احکام بدوی دشوار، اصول خرافاتی مغان، قوانین خشک و سخت آیینی که در بسیاری از موارد نیز غیر عملی بودند را با این شیوه به دین زرتشت وارد کردند.^{۵۰}

شاید این گفته ها در نظر اول کمی مورد توجه قرار بگیرد، اما با دقت در آن، سوالات زیادی را در ذهن ایجاد می کند. جناب موبد، حرف هایی که از جنس تحقیق و پژوهش نیست را بر قلم جاری نموده و نمی تواند ارزش تحقیقی داشته باشد.

۵۰. بخشی از مقاله «جایگاه و ندیداد در فرهنگ و ادبیات اوستا» نوشته کورش نیکنام

پرسش هایی از این موبد باید پرسیده شود که تنها به گوشه هایی از آن اشاره می کنم.

اگر مغان قوم ماد تا این حد زیرکی داشتند و راه نفوذ خود در آیین زرتشت را به این خوبی می دانستند؛ شما چگونه می توانید ثابت نمایید که آنها هیچ گزندی به گات ها نرسانده اند؟!

آنها تا این حد در آیین زرتشت نفوذ یافتند که به گفته خود شما «به تدریج تمام باورها، سنت ها، آداب و رفتار خود را به نام آموزش های زرتشت به دین تازه وارد کردند». پس چه چیزی از آیین زرتشت باقی مانده است؟

آیا آیینی که شما امروز سنگش را به سینه می زنید، آیین زرتشت است یا آیین مغان؟!

عقل سلیم به خوبی می تواند نتیجه بگیرد گروهی که به این میزان توانایی و رشد دارد تا آیین پیشین خود را لباسی نو بپوشاند و طعمی جدید به آن دهد و به اسم آیین جدید مورد پذیرش عموم طبقات جامعه، مردم را بر سر سفره آن بنشاند؛ قطعاً و یقیناً می تواند همه یا بخشی از کتاب مقدس آیین جدید را حذف یا تحریف نماید.

نمی دانم توجیه این دسته از موبدان چیست! چرا که بارها سعی نمودم با این دسته از پژوهشگران زرتشتی ارتباط برقرار نمایم و موفق نشدم. اما

همانطور که گذشت، به خوبی روشن گردید که پژوهشگران دقیق در فن زرتشت پژوهی بر این باورند که کتاب مقدس زرتشتی ها در طول زمان ها از گزند ها مصون نمانده و حتی معنای دقیقی از آن را نمی توان استخراج نمود. حتی می توان ادعا نمود که کاسته شدن بخش های زیادی از گات ها و سایر بخش های اوستا یک نظریه اجماعی در بین پژوهشگران محسوب می شود.

البته ناگفته نماند که موبد موبدان تهران این سخنان را رد می کند و به خوبی پاسخ این گونه شبهات درون دینی را می دهد. شاید این نوع نگرش های درون دینی را بتوان فرار از چاهی به چاه عمیق تر یا مصداق حقیقی از چاله به چاه افتادن دانست. یا باید قدرت و نفوذ مغان در آیین زرتشت را پذیرفت و یا همه آنچه که در طول قرن های گذشته کتاب مقدس زرتشتی یا اوستا دانسته می شد را باور نمود.

▪ موبد موبدان و شبهات درون دینی

روزی که وارد یکی از کتاب فروشی های معتبر زرتشتی در پایتخت شدم، یکی از نخستین مسائلی که توجه مرا به خود جلب نمود، همین عدم تمرکز افکار زرتشتی به پذیرفتن و یا نپذیرفتن بخش های گوناگون اوستا بود. بانوی کتابفروشی که ظاهراً آگاهی اش از آیینی که از آن پیروی می کرد، در سطح مطلوبی بود، گفت: ما زرتشتی ها تنها گات ها را قبول داریم

و سایر بخش های اوستا تنها کتاب هایی اساطیری هستند و ارزش دینی برای ما ندارند.

دقایقی به گفتگو گذشت و او حرف هایش را در همین زمینه به روش خاص موبدان دگراندیش ادامه داد. وقتی سکوت نمود و نوبت به من رسید، پرسیدم که آیا انجمن موبدان تهران را قبول داری؟ پاسخش مثبت بود. کتابی را از قفسه های مغازه اش برداشتم و گفتم: ناشر این کتاب همین انتشاراتی شماس و نویسنده اش رئیس انجمن موبدان تهران! خوب است نظر ایشان را بشنوید. برایش با صدای رسا خواندم:

شوربخانه خیلی از هم کیشان من هم این اشتباه را می کنند که برای ما زرتشتیان گاتاها کتاب آسمانی آورده اشو زرتشت کافی است و بخش های دیگر اوستا که پس از اشو زرتشت، بوسیله موبدان بزرگ به ویژه در دوران ساسانیان نوشته شده را باید کنار گذارد و امروزه که در زمان نانو تکنولوژی زندگی می کنیم، این کتاب ها دیگر کهنه و قدیمی شده است. در صورتی که هیچ کشوری در دنیا را نمی توان با قانون اساسی تنها اداره کرد. پیروان هیچ دینی را هم نمی توان تنها بر اساس کتاب دینی یا آسمانی آن اداره کرد.^{۵۱}

۵۱. پاسخ به پرسش های دینی زرتشتیان، ص ۸۵

سخن به اینجا رسید، شماره صفحه کتاب را برایش خواندم و گفتم: خوب است این صفحات را به دقت مطالعه کنید، من این جمله را می خوانم و ما بقی کار با خود شما:

براستی اوستا توضیح دهنده گاتاهاست و درک درست گاتاها بدون فهمیدن اوستا ممکن نیست.^{۵۲}

بانوی کتاب فروش، دیگر سخنی نگفت و تنها به حساب و کتابی که خریده بودم پرداخت.

حقیقت این است که بخشی از جامعه زرتشتی در مقابل سوالات گوناگون نسبت به آیین شان و عدم توانایی پاسخگویی، به انکار بخش های گوناگون اوستا روی آورده اند. البته همین گروه قلیل در پاسخگویی به پرسش های همدینان از سایر بخش های اوستا یاری می جویند، اما در مقابل پیروان سایر ادیان چنین ...

هنوز قشر سستی و پایبند به آیین و فرهنگ زرتشت، بر استواری اوستا اعتقاد دارند و به دیده احترام و تقدس در آن می نگرند:

شما با بررسی اوستا متوجه خواهید شد که به هر حال نیاکان شما که زرتشتی بوده اند و به شدت گفته های اشو زرتشت را باور داشته و این کتاب را با خط دین دبیره نوشته و حتی در گویش آن هم

تعصب داشته و برای پاسداشت و نگهداری دقیق آن توهین ها و تحقیرها تحمل نموده و جان ها فدا کرده اند، با توجه به دانش زمان خودشان چه بوده است. آن وقت است که گیج و مبهوت خواهید شد و به نیاکان خود آفرین خواهید گفت و اوستا را بر دیده خواهید نهاد.^{۵۳}

٤

تعالیم اهورایی

می گویند: «دین زرتشت بر پایه خرد بنا شده است و ایمانی را می پذیرد که خرد پذیر باشد و یا حداقل خرد آن را رد نکرده باشد و با هر گونه خرافات مخالف است و هر باوری که خرد روشن و اندیشمندانه آن را رد کرده باشد را نمی پذیرد.»^۱

می گویند: «هر بار که گاتاها و اوستا را ورق زده و خوانده و اندیشیده ام، نکته ای تازه و حقیقتی نو یافته ام که با دانش امروز کاملاً برابری داشته و بروز است.»^۲

می گویند: «اشو زرتشت، در زمانی به این راستی ها پی برده و این اصول انسانی را مطرح کرد که انسان نسبت به اطلاعات امروزه بشر در نادانی مطلق به سر می برده است.»^۳

۱. پاسخ به پرسش های دینی زرتشتیان ، ص ۵۷

۲. همان ، ص ۵۱

۳. همان ، ص ۶۷

می گویند: «گاتاها کتاب آسمانی زرتشتیان درست است که مانند علوم پایه، کامل و دقیق و بسیار عرفانی می باشد، ولی برای درک این کتاب اهورائی، نیاز به دانش بالا و دقت و پژوهش بسیار بالاست، و به سادگی قابل درک نیست. در حالی که اوستا به صورتی بسیار ساده تر باورهای گاتاهی را به مردم فهمانیده است.»^۴

پس باید اوستا را گشود و با تعالیم اهورائی آن آشنا شد. هم گات ها را باید خواند و هم اوستا را؛ شاید گات ها را نتوان فهمید، اما تفسیری عالی با بیانی ساده به اسم اوستا در اختیار ماست! باید خودم را برای رویارویی با کتابی آماده کنم که سراسر بر مبنای خرد راهنمایی می کند.

دومین ماه رمضان است که مشغول مطالعه در آیین و فرهنگ زرتشتی هستم. تابستان است و هوای شهر ما بسیار گرم تر از هر سال؛ چمدان هایمان را می بندیم و به منطقه ای در حوالی بیروت می رویم که هم چشم اندازش منظره ی زیبای دریای مدیترانه است و هم هوای کوهستانی اش در تابستان به جان می نشیند. روزها را بیشتر استراحت می کنیم و شبها را تا سحر، اوستا خوانی می کنم.

در این مدت درباره ی زرتشت و زرتشتیان بسیار خوانده و شنیده ام؛ نسبت به گذشته دیدگاه متفاوتی دارم. اما اکنون می خواهم به اندرون

اعتقادات و تعالیم زرتشتی قدم بگذارم. این آغاز ماجرای اوستا خوانی ام است.

▪ آغازین گام اوستایی : خداشناسی

یکی از مهمترین مباحث در هر دینی، مسئله خداشناسی و خالق باوری است. نقطه مشترک همه ادیان همین مسئله است. در عقاید زرتشت هم خدا جایگاه خاص خود را دارد. اینکه آیا زرتشت به خدا اعتقاد داشته و نوع نگاه و عقیده اش در این زمینه چگونه بوده، صاحب نظران را به اختلاف انداخته است. در مطالعه و بررسی کتاب ها و پژوهش های موجود، به سه نوع عقیده درباره ی خدا در دین زرتشت برمی خوریم:

- ✓ تعدد خدایان یا پولیتیسم (polytheisme)
- ✓ دو خدایی ("ثنویت" یا "دوانگاری") یا دونالیسم (Dualisme)
- ✓ یگانه پرستی یا مونوتویسم (Monotheisme)

▪ همه فدایی : آری یا فیری؟!

یکی از نظریاتی که در باب الهیات زرتشتی وجود دارد، تعدد خدایان یا همان همه خداپنداری در آیین زرتشت است. صاحب نظران این طبقه، بر اثر پژوهش و تحقیقی که انجام داده اند نه دوانگاری و نه توحید زرتشتی را می پذیرند. این گروه قائل اند که زرتشت نه یکتا پرست بوده و نه ثنوی مذهب،

بلکه مانند اکثر اقوام و ملل زمان خود، خدایان متعددی را می پرستیده و این خدایان را از ستاره ها و آسمان انتخاب کرده است.^۵

در گفته های بعضی از اندیشوران، خط سیری از چند خدایی تا یکتا پرستی در آیین زرتشت ترسیم می شود. در جلد اول «تاریخ اجتماعی ایران» از خاورشناسی زبده به نام «دکتر هارلز»^۶ چنین نقل می شود:

...در اوستا عقیده بر تعدد خدایان مبنی بر طبیعت پرستی یا «ناتورالیسم (Naturalisme)» و سپس ثنویت و دوگانه پرستی و بالاخره وحدت و یکتا پرستی همه جا جلوه گر است. این اختلاف در عقاید زرتشت در هر یک از جزوات اوستا بلکه هر فصلی از فصول آن دیده می شود. وحدت پرستی وقتی جلوه بیشتر دارد که از خدایان به عبارت «مزدا آفرید» یا «مزدا داتا (mazda-dhata)» تعبیر می شود و این وحدت پرستی در کتاب "گاتها" عمومیت دارد. اما کتاب "وندیداد" از دوگانه پرستی و ثنوی بودن زرتشت و فصول "یسنا" از طبیعت پرستی وی حکایت می کند. پرستش خدایان متعدد در "یشتها" بیشتر جلوه گر شده است.

۵. به بخش یازدهم "تاریخ اجتماعی ایران باستان" نوشته دکتر موسی جوان مراجعه شود.

۶. شارل ژوزف دو هارلز دو دولن (۱۸۳۳ - ۱۸۹۹) (به فرانسوی Charles-Joseph de Harlez de Deulin) | وی کشیشی خاورشناس از بلژیک بود که اوستا را با نگاهی متفاوت ترجمه نمود. وی استاد زبان های شرقی در دانشگاه لوون و عضو فرهنگستان پادشاهی بلژیک بود.

خط سیر این چینی در جایی دیگر از تحقیقات همین کتاب تبیین می شود:

دین ایده نولوژی مسلط یا شکل مسلط ایده نولوژیک است که در دوران اشکانی به صورت تثلیث اورمزد، ناهید، مهر در می آید و سرانجام در دوران ساسانی به شکل آیین زرتشتی یکتاپرستانه و این بار مجهز به قواعد فقهی و شرعی، اصولی و کلامی پایه معنوی دولت قرار می گیرد.^۷

▪ دیدگاه دوم : تومید

بحث درباره چند خدایی در آئینه آیین زرتشتی، بحثی دامنه دار است. در میان آراء مختلف، عده ای بحث همه خدایی را مطرح می کنند و برای تقریب به ذهن کردن آن، از واژه «وحدت وجود» یاری می گیرند.^۸ پیش از این، در کتاب «حریصا»^۹ از علیقلی جدیدالاسلام - کشیشی که مسلمان شد - نقل کردیم که وی ریشه همه خدا پنداری را «پولس» می داند، اما باید دانست که این مسئله ریشه ای کهن تر دارد و شاید بتوان ریشه آن را از آغاز اندیشه در میان انسانها جریان شناسی کرد.

۷. تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، ص ۷۷۲.

۸. موبد رستم شهزادی در کتاب «جهان بینی زرتشتی» این مسئله را توضیح و تبیین نموده است.

۹. حریصا، ص ۲۳.

گروه دیگری که در بحث الهیات زرتشتی صاحب نظرانه نظریه پردازی می کنند، اندیشه زرتشتی را توحیدمدارانه القا می نمایند. برخی از پژوهشگران ایرانی، ادعای توحید کامل در دین زرتشت و مکتب او را دارند و آنچه که امروز در اذهان جای گرفته و زرتشت و زرتشتیان را ثنوی و دوانگار می پندارد را حاصل تهمت های ناروا و کج فهمی بر می شمردند. ابراهیم پورداوود و حلقه شاگردانش جزو این دسته اند.^{۱۰} «محمد معین» در پایان نامه دوره ی دکترایش در رشته ادبیات فارسی، تمام قد ارادتش را به زرتشت ثابت نموده و پایان نامه ای تحت عنوان «مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات پارسی» به دانشکده ادبیات تقدیم می کند. وی در بخشی از پایان نامه اش درباره توحید و ثنویت زرتشت بحث کرده و تلاش می کند تا با وام گیری از اشعار شاهنامه فردوسی، توحید زرتشتی را به اثبات برساند.^{۱۱}

موبدان امروزی و انجمن های آنان نیز سعی می کنند تا توحید را در آیین زرتشت به اثبات برسانند. اما «آرتور کریستنسن» -ایرانشناس معروف دانمارکی- کمی به توحید زرتشتی تخفیف می دهد و ادعا می کند که دین زرتشت نوعی یکتا پرستی ناقص به شمار می آید.^{۱۲}

۱۰. گات ها کهن ترین بخش اوستا، ص ۹۰

۱۱. زندگی و اندیشه زرتشت، صص ۴۵۹ - ۴۶۸

۱۲. ایران در زمان ساسانیان، ص ۶۱

هیچ نقل قولی را جز گفته های اوستا و متون کهن و معتبر زرتشتی نمی توان پذیرفت. اگر بخواهم هر نظری را بپذیرم، در مقابل مدعیان توحید زرتشتی، جریان دیگری وجود دارد که خدای زرتشتی را در ثنویت می بیند و به شدت از آن دفاع می کند. یکی از چهره های این جریان، دکتر موسی جوان است که در «تاریخ اجتماعی ایران باستان» در پاسخ به کسانی که زرتشت را موحد می دانند می نویسد:

کسانی که زرتشت را موحد می پندارند وقتی پرسش شود که ستاره در دین وی چگونه در جنگ با دیو و اهریمن نامرئی صف آرائی کرده و به نبرد و پیکار پرداخته اند پاسخ می دهند که این داستانها در اوستا از افسانه های دینی و تعییرات مجازی از حوادث عالم است. چنین پاسخی بی منطق و بی پایه است و زرتشت در همه جا با دروغ مبارزه کرده و از حقیقت و راستی جانبداری نموده و ممکن نیست در دین خود داستانهای موهوم و خلاف حقیقت را در سیمای حق و حقیقت جلوه داده باشد بلکه وی در همه ی این داستانها به عقیده خود حقیقت گویی کرده ولو بعداً کشف شده که مانند دیگر متفکران زمان خود به اشتباه رفته است.^{۱۳}

حرف ها و اقوال، بسیار زیاد و گوناگون است. «رومن گیرشمن»^{۱۴} - باستان شناس فرانسوی - سیری تحریفی را برای خدای زرتشتی قائل است و این آیین را از آغاز توحیدی نمی داند. به اعتقاد وی: «آیین زرتشتی مبنی بر توحید نبود ولی در عهد ساسانی بر اثر نفوذ ادیان بزرگ وحدت را پذیرفت».^{۱۵}

▪ فدای قوب ها ؛ فدای بدها

باید اذعان کرد مشهورترین نظریه ای که درباره الهیات زرتشتی وجود دارد و مورخان و شرق شناسانی هم بدان باور دارند، اینکه دین زرتشت یک سیستم دوگانه پرستی دارد. یعنی اشیاء در این آیین به دو بخش تقسیم می گردند: نوع خوب و نوع بد. تمام خوب ها یک ریشه و یک مبداء دارند به نام «اهورامزدا» یا «سپند مینو». «انگره مینو» یا «اهریمن» هم ریشه و مبداء تمام بدهاست؛ هرچه تیرگی و سیاهی و زشتی و پلیدی در جهان دیده می شود، زاده و آفریده اوست.

خالق در این نوع اندیشه دوتاست، یکی اهورامزدا و دیگری اهریمن. دنیا بر مدار دو خالق و دو آفریننده می چرخد. دو مبداء وجود دارد که با هم در تضاد و تباین اند.

۱۴. Roman Ghirshman

۱۵. ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۸۳

بسیاری از دانشمندان و محققین مباحث ادیان، این نظریه را می پذیرند که زرتشت ثنوی مذهب و دوحدا انگار بوده است. نویسنده کهن ترین متن عمومی به زبان فارسی در تاریخ ادیان می نویسد:

مذهب ثنوی: ایشان همان گویند که زرتشت گفته است که صانع دو است: یکی نور که صانع خیر است و یکی ظلمت که صانع شر است و هرچه در عالم هست از راحت و روشنائی و طاعت به صانع خیر باز گردد و هرچه از شر و فتنه و بیماری و تاریکی است به صانع شر، لیکن هر دو صانع را قدیم گویند.^{۱۶}

در میان شرق پژوهان غربی هم، دوانگاری زرتشتی جایگاه ارزنده ای دارد. جوزف گثر^{۱۷} می نویسد:

پس از آنکه زرتشت به دربار گشتاسب در بلخ رفت و میان او و دانایان دربار گشتاسب بحث و گفتگو شد، از او پرسیدند این آفریدگار بزرگ کیست؟ جواب داد: اهورامزدا پروردگار دانا و فرمانروای بزرگ جهان. گفتند: تو بر آنی که او همه چیزهای جهان را آفریده؟ پاسخ داد: او هرچیز را که نیکوست آفریده، زیرا اهورامزدا جز نیکویی به کاری توانا نیست. پرسیدند: پس زشتی ها و پلیدی ها ساخته کیست؟ پاسخ داد: زشتی ها و پلیدی ها را "انگره



مینو" یعنی "اهریمن" بدین جهان آورده است. سوال شد: پس بدین گونه در جهان دو خدا وجود دارد؟ زرتشت گفت: آری در جهان دو آفریدگار هست.^{۱۷}

در «تاریخ ملل شرق و یونان» نیز آمده است:

اساس ایرانیان قدیم بر این بوده که در عالم خوبی و بدی مدام در جنگ اند. اهورامزدا یا "هرمز" منشاء خیر است و هر چیز خوب در دنیا و مفید را مانند نور و آتش و آب، خرمن و میوه و حیوانات اهلی او آفریده... منشاء بدی و عفریت شر، اهریمن می باشد تمام عیوب و بلایا از اوست.^{۱۸}

▪ گات های یک فداباور ؛ گات های دوفداباور

باید پاسخ این پرسش را یافت که نظر اوستا و در رأس آن گات ها درباره ی خدای زرتشت چیست؟!

با وجود اینکه در نگاه یک محقق بی طرف که در پی یافتن چونی و چرایی آیین و فرهنگ زرتشتی است، بین گات ها و ویسپرد و وندیداد و

۱۷. سرگذشت دین های بزرگ جهان ، ص ۱۷۲.

۱۸. تاریخ ملل شرق و یونان ، ص ۱۳۰ و ۱۳۱.

یشت ها و ... تفاوتی وجود ندارد، اما خرده ای نیست به خاطر اهتمام برخی از هواداران این آیین، خداشناسی زرتشتی را از گات ها آغاز کنیم.

در سرود سی یسنا، سخن از گوهر الهی است و دارد توصیه می نماید که «به سخنان مهین گوش فرا دهید، با اندیشه روشن به آن بنگرید؛ میان این دو آیین (دروغ و راستی) خود تمیز دهید پیش از آنکه روز واپسین فرا رسد هر کسی به شخصه دین خود اختیار کند».^{۱۹}

هنگامی که توصیه می کند تا هر کسی دین خودش را اختیار نماید، آنگاه به ترسیم حقیقت جهان می پردازد و دنیا را بر اساس دو مینو به نمایش می گذارد که هر دو در راستای هم بوده اند و با هم فعالیت شان را آشکار نموده اند. در سومین بند از سرود سی یسنا می خوانیم:

اکنون بدانید که از ازل این دو مینو بودند که هر دو خود را با هم توأمان به فعالیت آشکار کردند. چه در اندیشه و چه در سخن و چه در کار این دو آشکار می شوند. به صورت خوب یا بد و از این دو

۱۹. ترجمه پورداوود از بند دوم از سرود ۳۰ یسنا

آنان که دانا هستند راست را بر می‌گزینند ولی آنان که نادان باشند بد را اختیار می‌کنند.^{۲۰}

بر اساس آنچه که بیان شده است، وجود دو خدا را به خوبی می‌توان لمس نمود و دو ذات ازلی که با هم و در کنار هم بوده‌اند را با اندیشه‌ی گات‌هایی باید پذیرفت. بر اساس این بینش، اگر اهل خیر و نیکی باشیم باید در پی خدای خوب باشیم و اگر اهل شر و نگون‌بختی، خدای بد را پیروی کرده ایم.

با وجود آنکه برخی تلاش می‌کنند تا گات‌ها را کتابی توحیدی معرفی نمایند، اما راهی برای برون رفت از دوحدایی گات‌ها وجود ندارد. ضمن اینکه آیات و گفته‌های گات‌ها در کنار سایر بخش‌های اوستا، خداشناسی زرتشتی را کامل می‌کند و چینش این پازل، بیانگر دوحدایی در بینش زرتشتی است.

▪ دیدگاه اوستا درباره خداشناسی

آنچه بیان شد، نگاه گات‌ها به نظام خالق و خلق و مخلوق است. دو مینو یا گوهری که توأمان در یک مسیر فعالیت می‌کنند؛ مسیر اندیشه و گفتار و

۲۰. پورداوود این بند را چنین ترجمه کرده است: «آن دو گوهر همزادی که در آغاز در عالم تصور ظهور نمودند یکی از آن نیکی است در اندیشه و گفتار و دیگری از آن بدی (در اندیشه و گفتار و کردار) از میان این دو مرد دانا باید نیک را برگزید نه زشت را».

کردار را. اکنون اختیار با انسان هاست که در پی کدام یک از این دو مینو بر آیند.

در سایر بخش های اوستا نیز، رد پای نظام دوگانگی آفرینش مشهود است. دوخدایی که هیچ سنجیتی با هم نداشته و در هیچ چیزی با هم سازگاری ندارند. در بند دوم هات ۴۵ یسنا آمده است:

اینک سخن می گویم از دو مینو. در آغاز آفرینش، «سپند مینو» آن دیگری - «مینوی ناپاک» - را چنین گفت: نه منش، نه آموزش، نه خرد، نه باور، نه گفتار، نه کردار، نه دین و نه روان ما دو [مینو] با هم سازگارند.

این آغاز ماجراست، دوخدایی که گفتگو میانشان نتوانست دوستی و همدلی را به ارمغان بیاورد و هر کدام به راهی رفتند مخالف دیگری؛ یکی نیک آفرین شد و دیگری بد آفرین. هر دو قدرت خالقیت و آفرینش داشتند و دست به کار شدند تا در مقابل دیگری آفرینشی داشته باشند برای صف آرای.

آنگاه که آن دو «مینو» به هم رسیدند، نخست «زندگی» و «نازندگی» را [بنیاد] نهادند و چنین باشد به پایان هستی: «بهترین

منش، پیروان «اشه» را و «بدترین زندگی» هواداران «دروج» را خواهد بود.^{۲۱}

این پیش بینی قرآنی است که «اگر در زمین و آسمان خدایی جز خدای یگانه می بود، هر دو تباه می شدند».^{۲۲} این سرنوشت پیش روی خدای خوبی ها و بدی های زرتشتی قرار گرفت.

باید به این مسئله نیز توجه داشت که در اوستا با خدایانی دیگر نیز رو به رو هستیم که آفریده اهورامزدا هستند. اهورامزدا هنگامی که این خدایان را می آفرید، آفرینش آنها را هم ردیف و هم رتبه و همانند خود انجام می داد!

اهوره مزدا به سپیتمان زرتشت گفت:

ای سپیتمان!

بدان هنگام که من مهر فراخ چراگاه را هستی بخشیدم، او را در شایستگی ستایش و برازندگی نیایش، برابر با خود - که اهوره مزدایم - بیافزیدم.^{۲۳}

۲۱ - یسنا، هات ۳۰، بند ۴

۲۲ - سوره انبیاء، آیه ۲۲: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»

۲۳ - یشت دهم، مهریشت، کرده یکم، بند ۱

▪ نبرد فدای خوبی ها و فدای بدی ها

نبرد بین دو خدایِ ینش زرتشتی آغاز شد و هر کدام خلقت و آفرینش را در دستور کار خود قرار داد. در ادبیات اوستایی از خدای بدی ها به «اهریمن همه تن مرگ»^{۲۴} یا «اهریمن مرگ آفرین»^{۲۵} تعبیر می شود.

اهورامزدا خدای خوبی ها - آغاز خلقت و تقابلش با اهریمن را برای پیامبرش زرتشت، اینگونه روایت می کند که خود، اولین سرزمینی که آفرید «ایران ویج» بر کرانه رود «دایتیا» بود؛ در مقابل اهریمن «اژدها» را در رود دایتیا آفرید و «زمستان» دیو آفریده را بر جهان هستی چیرگی بخشید.

سپس خدای خوبی ها دست به کار شد و سرزمین دومش را به نام «سغد» آفرید. خدای بدی ها بیکار نشست و در مقابل حشراتی گزنده به نام «سکیتیه» را آفرید که مخصوص گله های گاو و گزیدن آنهاست تا بدین وسیله گله های گاو را نابود سازد.

در مرحله سوم خدای خوبی ها شهر مرو و خدای بدی ها در مقابل خواهش های گناه آلود را آفرید. سپس خدای خوبی ها شهر بلخ و خدای بدی ها «بروَر» به معنی موردانه کش را بیافرید. آنگاه خدای خوبی ها در میان شهر مرو و بلخ، شهری به نام «نسیایه» و خدای بدی ها سست باوری را

۲۴. وندیداد، فرگرد یکم، بند سوم

۲۵. وندیداد، فرگرد نوزدهم، بند یکم

آفرید. در مرحله ششم خدای خوبی ها شهر هرات و دریاچه آن را آفرید و خدای بدی ها دو چیزی به نام «سرسک» و «دریویک»^{۲۶} آفرید که هنوز بعد از چند هزار سال از آمدن زرتشت، معانی آنها مشخص نیست و نمی دانیم چه چیزی را آفریده است!

این نزاع های آفرینی بین دو خدای خوبی ها و بدی ها تا شانزده مرحله ادامه می یابد.^{۲۷} این آفرینش ها سرآغازی است برای مشکلات آدمیان که در میان این درگیری ها، توان آفرینش ندارند و تنها نظاره گرند.

در بین درگیری های اهورامزدا و اهریمن، چیزهای دیگری وجود دارد که خود به خود آفریده شده و هیچ کدام از این دو خدا در آفرینش آنها نقشی نداشته و مسولیت آنها را به عهده نمی گیرند. نمونه ای از آنها را در بند چهل فرگرد دوم و نندیداد می یابیم که اهورامزدا درباره ی نوع خاصی از روشنایی ها سخن می گوید و از آنها چنین تعبیر می کند: «روشنی های خود آفریده و هستی آفریده».

۲۶. جلیل دوستخواه می نویسد: «دارمستتر» به جای آنها «پشه آلوده» آورده و هیچ گونه توضیحی در این باره نداده است. «تیرگ» به پیروی از زند و نندیداد آنها را به «شیون و مویه» برگردانده که در دین مزدایستی کاری است نکوهیده و اهریمنی و «بیلی» واژه دوم را به معنی «مایع غلیظ» گرفته است.

اوستا، ج ۲، ص ۶۶۱.

۲۷. و نندیداد، فرگرد یکم

خدای خوبی ها نوع فعالیت های خود را تغییر می دهد. آیین مزدیسنی را می آفریند. «کرشفت مرغ» را می آفریند و به او قدرت سخن گفتن می دهد تا دین را به «وَرِ جمکرد» ببرد.^{۲۸} اکنون در پی این سوال نیستیم که چرا به جای برگزیدن پیامبری از میان آدمیان، مرغی را مامور این وظیفه خطیر می گردانند؟! اهورامزدا زرتشت را به پیامبری بر می گزیند تا مردم را به آیین مزدیسنی بخواند. زرتشت برنامه ی خود را چنین تبیین می کند:

اینک من -زرتشت- سران خانمانها و روستاها و شهرها و کشورها را برانگیزم که به دینِ اهوراییِ زرتشتی بیندیشند و سخن گویند و رفتار کنند.^{۲۹}

اهریمن -خدای بدبها- برای مقابله با اهورامزدا و خنثی کردن آفرینش های او و جلوگیری از گسترش دین مزدیسنی، قتل زرتشت را در دستور کار خود قرار می دهد و هنگامی که در این کار شکست می خورد، به فریکاری روی می آورد.

اهریمنِ مرگ آفرینِ نیرنگ بازِ تبهار چنین گفت:

به سوی زرتشتِ اشون بتاز و او را تباه کن. دروج و «بویتی» و «مَرِ شون» - آن سیجِ نهان روان، آن دوزخِ زاده - تاخت کنان بیامدند.^{۳۰}

۲۸. وتدیداد، فرگرد دوم، بند ۴۲

۲۹. یسنا، هات ۸، بند ۷

این دو خدا در صدد مقابله با هم اند. به هر ترتیبی باشد باید یکدیگر را دفع نمایند. اهریمن ۹۹۹۹۹- یک عدد از صد هزار کمتر- بیماری را آفرید و به جهان فرستاد. اهورامزدا، ایزد دوستی و پیوند و آرامش به نام «آیریمَن» را مامور می کند تا به زمین آمده و مسولیت چاره و درمان دردها و ناخوشی ها را به عهده بگیرد. البته در متون زرتشتی مشخص نیست که خود این ایزد چگونه آفریده شد و آیا اساسا خودش مخلوق است یا آفریدگار!

این درخواست در یسنا چنین آمده است:

ای ایریمن گرامی؛ بدین جا آی یاری مردان و زنان زرتشتی را؛
یاری منش نیک را؛ یاری هر آن «دین»ی را که در خور پاداشی
گرانیهاست. دهش آرماسنی آشه را که اهورامزدا ارزانی دارد،
خواستارم.^{۳۱}

▪ تکلیف ما و خدای زرتشت

با تمام آنچه گذشت، روشن روشن است که چاره ای جز پذیرفتن خدای خیر و خدای شر نیست. باید پذیرفت همانطور که خدای خوبی ها - اهورامزدا- قدرت آفرینش دارد و آفرینش های نظام مند می کند، خدای بدی ها - اهریمن- نیز توان آفرینش دارد و در مقابل آفرینش های خدای

۳۰. وندیداد، فرگرد نوزدهم، بند یکم

۳۱. یسنا، هات ۵۴، بند یکم

دیگر، آفرینشی انجام داده تا در کار دیگری خلل ایجاد کند. حتی اگر این حرف به ذائقه برخی نواندیشان زرتشتی شیرین نیاید و ادعا داشته باشند: «از زمانی که اشوزرتشت پیام خود را به مردم زمان خود رساند یکتاپرستی را سفارش کرد و خدای اندیشه او اهورامزدا نام گرفت باور به دوخدایی در هیچ زمانی مربوط به دین زرتشت نبوده است».^{۳۲}

تنها در سایه توحید و یگانگی خداوندی است که آفرینش بر روال منطق قرار می گیرد. وجود خدایان دیگر چنان غیر عقلانی و پرتضاد است که حتی اندیشمندان مسیحی تلاش می کنند تثلیث (پدر، پسر، روح القدس) شان را در زیر سایه توحید قرار دهند تا بتوانند آن را با عقل سازگار نمایند. واقعه ای را از مأمون عباسی^{۳۳} نقل می کنند که گویای تضاد عقلانی دوخدایی یا همان ثنویت است:

مأمون از مردی متکلم که مذهب ثنوی داشت، پرسید: مذهب چیست؟

گفت: مذهب آنست که صانع دو است یکی صانع خیر و یکی صانع شر و هر یک را فعل و صنع او پیدا است. آن که خیر کند شر نمی کند و آن که شر میکند خیر انجام نمی دهد.

۳۲. پاسخ موبد کورش نیکتام به پرسش یکی از مخاطبان | kniknam.com

۳۳. مأمون پسر هارون الرشید هفتمین خلیفه عباسی؛ وی جلسات مناظره و گفتگو بین سران ادیان و مذاهب گوناگون تشکیل می داد تا حقانیت و ابطالشان ثابت گردد.

مأمون گفت: هر دو به افعال خود قادرند یا عاجز؟

جواب داد: هر دو به افعال خود قادرند و صانع هر گز عاجز نیست.

مأمون گفت: هیچ عاجزی به اینها راه یابد؟

گفت: نه؛ و چگونه معبود عاجز بود!

مأمون گفت: الله اکبر؛ صانع خیر خواهد که همه به او باشند و

صانع شر نباشد و یا صانع شر خواهد که صانع خیر نباشد و به خواست
و مراد ایشان باشد؟

گفت: نباشد و یکی را بر دیگری دست نیست.

مأمون گفت: پس عجز هر یک از این دو ظاهر گشت و عاجزی

خدا را نشاید و آن ثنوی متحیر شد.^{۳۴}

حقیقت امر هم همین است. نزاع بین اهورامزدا و اهریمن بر سر چیست؟

اهریمن چگونه آفرینش می کند؟

اگر آفرینشش مستقل است که او خود خداست و اگر در زیر سایه

اهورامزداست؛ پس اهورامزدا خالق بدی و شر است و این با اعتقادات

زرتشتی منافات دارد!

تکلیف چیست؟!

آنچه بیان شد، تمام و کمال بر اساس گفته های "اوستا" بود. حتی خودِ بزرگانِ زرتشتی هم به این مهم اذعان دارند که اهورامزدا خدای نیکی هاست و بدی ها را او نیافریده است.

فقط اسلام است که قائل به برتری مطلق الله است. ما معتقدیم که شیطان تحت اراده اهورامزدا نیست. ما معتقدیم اهورامزدا قدرتمند و تواناست، اما قادر مطلق نیست.^{۳۵}

بر اساس همین اعتقاد بود که وقتی مقاله «زرتشت؛ چهره ای پر از ابهام» را نوشتم، نظرات بسیاری از طرف دوستان زرتشتی برایم رسید. برخی پیام ها اعتراضی بود و برخی دیگر نقدی؛ در این میان پیام هایی هم می آمد که تنها از سر تعصب بود و توهینی.

شخصی به نام مهرداد برایم نوشت:

زرتشت دوگانه پرست نبود. جالب است که این را می گوئید. آیا در دین اسلام می گوئید که خدا هم نیکی را آفرید و هم بدی را؟! آیا خدایی که نیکوست می تواند بدی بیافریند؟! خلق بدی و شر تنها توسط انگرمینو یا شیطان انجام می گیرد. زیرا اهورامزدا خدای

۳۵. مصاحبه موبد خجسته میستری با فصلنامه هفت آسمان، شماره ۳۹

یگانه از هر بدی پاک است. این را در دین اسلام هم نیز می بینیم و شما هنوز نیز اسلام را درست درک نکرده اید.

ما شک نداریم که هنوز به گوهر زلال اسلام دست نیافته ایم، اما در اعتقاد اسلامی، چنین باوری وجود ندارد که بدی ها و شرور خدایی جداگانه برای خود داشته باشند. این بحث مفصلی است که مبدأ خیر و مبدأ شر چیست؟ در این باره اندیشمندان اسلامی، فراوان گفته اند و نوشته اند. حتی در میان متفکران مسیحی و بی خدایان نیز، درباره مبدأ خیر و شر سخنان فراوانی گفته شده و این رشته سر دراز دارد.

آنچه که این دوست گرامی بیان نموده، اعتقادِ راسخِ پیروان آیین زرتشتی است. نبضِ کلامِ ایشان، همان دو خدایی و ثنویت است.

▪ مبدأ بدی و شر چیست؟!

با اینکه بررسی مبدأ بدی ها و شر، مجال سخن ما نیست و خود بحثی مفصل و دامنه دار است؛ اما برای روشن شدن موضوع و پرهیز از بحث های تخصصی، تنها به نقل واقعه ای از «آلبرت اینشتین»^{۳۶} اکتفا کرده تا با همین بیان ساده، بحث تکمیل گردد:

۳۶. آلبرت اینشتاین (Albert Einstein) فیزیکدان نظری آلمانی بود. او بیشتر به خاطر نظریه نسبیت شهرت دارد.

روزی یک استاد دانشگاه تصمیم گرفت تا دانشجویانش را به مبارزه بطلبد. او پرسید: "آیا خداوند هر چیزی را که وجود دارد، آفریده است؟"

دانشجویی شجاعانه پاسخ داد: "بله"

استاد پرسید: "هر چیزی را؟"

پاسخ دانشجو این بود: "بله هر چیزی را"

استاد گفت: "در این حالت، خداوند شر را آفریده است. درست است؟ زیرا شر وجود دارد."

برای این سوال، دانشجو پاسخی نداشت و ساکت ماند. استاد از این فرصت حظ برده بود که توانسته بود یکبار دیگر ثابت کند که ایمان و اعتقاد فقط یک افسانه است.

ناگهان، یک دانشجوی دیگر دستش را بلند کرد و گفت: "استاد، ممکن است که از شما یک سوال بپرسم؟"

استاد پاسخ داد: "البته"

از مرحوم پروفسور حسایی نقل است: «پس از آنکه نظریه نسبیت انیشتین در محافل علمی مطرح شده بود، روزی خدمت آیت‌الله العظمی بروجردی رسیدم. ایشان از من درباره این نظریه توضیح خواستند و بنده هم این نظریه را به طور مبسوط شرح دادم. آیت‌الله العظمی بروجردی سؤالات دقیقی می پرسیدند و من هم جواب می دادم. وقتی مطلب تمام شد، به من فرمودند: سلام مرا به آقای انیشتین برسان و بگو شما موفق شدید از فیزیک روزنه ای به متافیزیک باز کنید».

دانشجو پرسید: "آیا سرما وجود دارد؟"

استاد پاسخ داد: "البته، آیا شما هرگز احساس سرما نکرده اید؟"

دانشجو پاسخ داد: "البته استاد، اما سرما وجود ندارد. طبق مطالعات علم فیزیک، سرما عدم تمام و کمال گرماست و شیء را تنها در صورتی می توان مطالعه کرد که انرژی داشته باشد و انرژی را انتقال دهد و این گرمای یک شیء است که انرژی آن را انتقال می دهد. بدون گرما، اشیاء بی حرکت هستند، قابلیت واکنش ندارند. پس سرما وجود ندارد. ما لفظ سرما را ساخته ایم تا فقدان گرما را توضیح دهیم."

دانشجو ادامه داد: "و تاریکی؟"

استاد پاسخ داد: "تاریکی وجود دارد".

دانشجو گفت: "شما باز هم در اشتباه هستید استاد، تاریکی فقدان کامل نور است. شما می توانید نور و روشنایی را مطالعه کنید، اما تاریکی را نمی توانید مطالعه کنید. منشور نیکولز تنوع رنگهای مختلف را نشان می دهد که در آن طبق طول امواج نور، نور می تواند تجزیه شود. تاریکی لفظی است که ما ایجاد کرده ایم تا فقدان کامل نور را توضیح دهیم."

و سرانجام دانشجو پرسید: "و شر؟ استاد، آیا شر وجود دارد؟"

خداوند شر را نیافریده است. شر، فقدان خدا در قلب افراد است، شر فقدان عشق، انسانیت و ایمان است. عشق و ایمان مانند گرما و نور هستند. آنها وجود دارند. فقدان آنها منجر به شر می شود".

و حالا نوبت استاد بود که ساکت بماند.

نام این دانشجو آلبرت انیشتین بود.

■ نگاه زرتشتی به زنان

در روزگار ما، بحث های مربوط به بانوان از بحث های داغ و پر مخاطب است. شاید توجه به این نوع مباحث، در دوره های دیگر هم رواج داشته و این روند، نیاز به جریان شناسی دارد.

بررسی وضعیت اجتماعی، حقوقی، فرهنگی و... زنان در کتابهای کهن زرتشتی، راهی است که در بازخوانی اوستا باید پیموده شود. هم زرتشتیان گرامی و هم بسیاری از علاقمندان فرهنگ کهن ایرانی، پندارشان این است که زنان در آیین و فرهنگ گذشته شان جایگاهی ستودنی داشته و در خیالپردازی های شبه علمی خود، این تصویر را به زیبایی رنگ آمیزی می کنند.



موبد موبدان تهران بیان می کند:

گاتاها، اوستا، شاهنامه را از دید تاریخی نیز بخوانید و به برابری زن در باور و فرهنگ ایرانی آشنا شوید که هیچ ملتی همانند ایرانیان به زن بها نداده است.^{۳۷}

موبد رستم شهزادی -از موبدان معاصر و مترجمین گات ها- نیز در باب نگاه آیین زرتشتی به زنان چنین می نویسد:

در ایران باستان، مقام زن در جامعه بسیار بالا بود و زن در بسیاری از شوون زندگی با مرد همکاری می کرد. بنا بر نوشته ی کتاب نیرنگستان پهلوی، زنان می توانستند در سرودن یسنا و برگزاری مراسم دینی با مردان شرکت کنند، یا خود به تنهایی به انجام این گونه کارها پردازند. زنان حتی می توانستند در اوقات معینی به پاسداری آتش مقدس پرداخته و برابر کتاب مادگان هزار دادستان به شغل وکالت و قضاوت مشغول گردند.^{۳۸}

اجازه دهید من هم از همین کتابی که موبد رستم شهزادی نام برده است شروع کنم.

۳۷. پاسخ به پرسش های دینی زرتشتیان ، ص ۱۳۴

۳۸. جهان بینی زرتشتی ، ص ۴۴

«مادِگانِ هزار دادرستان» (ماتِکانِ هزار دادرستان؛ به معنای «کتاب هزار رأی قضایی») کتابی به پارسی میانه درباره آیین دادرسی ایران در زمان ساسانیان است. این کتاب به خط و زبان پهلوی ساسانی (پارسیک) در نیمه نخست سده هفتم میلادی در دوره حکومت خسرو پرویز نوشته شده است. نسخه ای از این کتاب به دست ما رسیده که میراث یک خانواده زرتشتی ایرانی بوده و به صورت دو نیمه ناقص جدا شده موجود است که برخی از واژه‌های آن‌ها نیز آسیب دیده و ناخوانا شده است.

نویسنده آن «فرخ مرد بهرامان» یکی از قضات زمان خسرو پرویز است که در شهر گور می‌زیسته و خود و پدرش در دستگاه قضایی ساسانی بوده‌اند و به اوراق و اسناد بایگانی قضایی دسترسی داشته‌اند. گردآورنده به برخی از منابع کتاب خود مانند خویشکاری‌نامه موبدان (رساله درباره وظایف روحانیون زرتشتی) و دادرستان‌نامه (رأی‌نامه یا رساله فتوای قضایی) اشاره کرده است.^{۳۹}

این کتاب تا امروز به زبان‌های انگلیسی و آلمانی و روسی ترجمه شده و نسخه ای از آن را موبد رستم شهزادی به فارسی برگردانده که باید اذعان نمود ترجمه ایشان منطبق با متن نبوده و پایبند به نسخه اصلی کتاب نیست و سعی شده در مواردی با وضعیت کنونی جامعه جهانی چرخش داشته باشد.

۳۹. فصلنامه کانون وکلا، بهار و تابستان ۱۳۸۶، شماره ۱۹۶ و ۱۹۷، صص ۱۴۱ - ۱۴۳

موبد رستم شهزادی اشاره می کند که بر اساس این کتاب، زنان می توانستند به قضاوت و وکالت مشغول شوند و ارج و منزلت زنان زرتشتی در روزگاران گذشته را به اثبات می رساند. در یکی از مواد قانونی و قضایی این کتاب چنین آمده است:

مرد، پادشازن (خود را) به کسی که از (داشتن) زن و فرزند محروم است و در این محرومیت بی گناه است و (نیز) به طور قانونی (و رسمی) تقاضای (ازدواج) با زنی را کرده است، بدون رضایت زن می تواند واگذار کند و چنانچه (آن زن را) واگذار کند دارایی زن به کسی که زن را به او واگذار می کند نمی رسد.^{۴۰}

شاید سکوت بهترین عکس العمل در مقابل این متن قضایی زرتشتی باشد که موبد شهزادی با استناد به آن، به عزت و جایگاه بانوان گذشته ی سرزمین اشاره می کند.

چه جایگاه بلند و چه عزتی! که اینها سرتاسر حقارت و جهالت است.

مردی، بانوی گرامی خانه اش را به شخصی دیگر که از زن و فرزند محروم است اهدا کند و همه اموال زن را نیز به تصاحب خویش در آورد! در این میان، زن حتی اجازه اظهار نظر ندارد و...

۴۰. مادایان هزار دادستان (هزار رای حقوقی)، ص ۳۶۲، ش ۶۷

اگر همین کتاب «مادِگانِ هزار دادستان» را در دست بگیریم و ورق بزنیم و نگاهی گذرا به برخی از احکام حقوقی و قضایی آن بیاندازیم، به کردارهای جانکاه دیگری نسبت به زنان بر خواهیم خورد.

یکی از حقوقی که برای مردان قائل شده و به رسمیت شناخته، اجازه و اختیار اجازه دادن زن است. مرد می تواند زن خود را به دفعات برای مدتی معین و در ازای دریافت وجه یا بدون آن به مرد دیگری واگذار کند. در چنین مواقعی رضایت داشتن یا نداشتن زن شرط نیست و فقط رضایت شوهر و مرد دوم کفایت می کند. برخی دیگر از شرایط اجازه دادن زن چنین بوده که فرزندان احتمالی که به وجود می آمده، به شوهر زن تعلق داشته اند؛ اما تا زمانی که زن در خانه مرد دوم بوده، نگهداری و مخارج زن و فرزندان او به عهده همان مرد بوده است.

کتاب «زن در حقوق ساسانی» نوشته کریستیان بارتولومه نیز منبع خوبی برای رجوع است و حرف های قابل تاملی دارد.

▪ (زرتشتیان و موبهد پستی به نام زن!)

کاش موبدانِ قلم به دست، در بحث زنان سکوت می کردند و بی هیچ سخن و گرافه گویی از کنار آن عبور می کردند تا سبب نمی شد دلم از این دروغ پردازی بگیرد و کتاب های کهن شان را در پی پاسخ به پرسش وضعیت زنان زرتشتی ورق بزنم.

از آن زمان که مشغول کنکاش در مسیحیت بودم، هنوز این جملات را به خاطر دارم که:

بسیاری از یونانی ها زن را موجودی پلید و حاصل عمل زشت شیطان می دانستند. رومی ها و برخی از یونانیان بر این باور بودند که زن روح انسانی ندارد و روح انسانی فقط در مرد قرار داده شده است. «سقراط» حکیم نامدار یونانی، وجود زن را سرچشمه سقوط بشر می دانست و «فیثاغورث» دیگر دانشمند یونانی، به وجود اصلی خوب معتقد بود که نظم، نور و مرد را آفریده و اصلی بد که آشوب، تیرگی و زن را پدید آورده است. این مثل میان یونانیان قدیم رواج داشت که: «زن حیوانی بلند مو و کوتاه فکر است». در نظر رومیان، زن نماد شیطان و از انواع ارواح شیطانی بود.^{۴۱}

اکنون که ذره بینم بر روی زرتشت افتاده، با سخنانی از همین جنس رو به رو هستم. در «بندهش» که از منابع با ارزش و مهم زرتشتی به حساب می آید، مرد را موجودی خوب و زن را موجودی روسپی (جهی) به حساب آورده که خدا از روی ناچاری او را آفریده است و اگر موجود دیگری وجود داشت، خداوند هیچ گاه زن را نمی آفرید.

هرمز هنگامی که زن را آفرید، گفت که «ترا نیز آفریدم (در حالی که) تو را سرده پتیاره از جهی (دختر اهریمن یا روسپی) است. تو را نزدیک کون دهانی آفریدم که جفت گیری، تو را چنان پسند افتد که به دهان مزه شیرین ترین خورش ها، (و) از من تو را یاری است، زیرا مرد از تو زاده شود؛ (با وجود این،) مرا نیز که هرزدم، بیازاری، اما اگر مخلوقکی را می یافتم که مرد را از او کنم، آنگاه هرگز تو را نمی آفریدم، که تو را آن سرده پتیاره از جهی است. اما در آب و زمین و گیاه و گوسفند، بر بلندی کوهها و نیز آن ژرفای روستا خواستم و نیافتم مخلوقکی که مرد پرهیزگار از او باشد جز زن (که) از (سرده) جهی پتیاره است».^{۴۲}

از همین جا، سخنی را با برخی دروغ پردازان مدافع نمای آیین و فرهنگ زرتشت در میان می گذارم. کسانی که ادعا می کنند به موجب متن اوستا و نیز متن پهلوی ماتیکان هزار دادستان (مادیان هزار دانستان) حقوق زن زرتشتی از این قرار بوده است: «زن حق مالکیت بر اموال خود را داشته است. زن حق اداره مستقل خانواده خود را داشته است. زن حق حضانت و سرپرستی فرزندان خود را داشته است. زن حق داشته تمام اموال خود را به موجب وصیت به هر کس دلخواه واگذار کند. پدر حق شوهر دادن دختر را نداشته، مگر آنکه مادر رضایت و موافقت داشته باشد. دارایی مرد پس از

مرگ بطور مساوی بین زن و پسران و دخترانش تقسیم می شده است. شهادت زن در دادگاه دارای اعتبار شهادت مرد بوده است. زن می توانسته است موبد یا قاضی و یا وکیل شود و سخنانی از این دست و...

بر هر کسی که اندک مطالعه ای در زمینه زرتشت داشته باشد، روشن است که این ادعاها نه در اوستا و نه در ماتیکان هزار دادستان و نه در هیچ منبع دیگری از متون فقهی و تشریعی زرتشتی نیامده است و سخنانی مجعول و مغلوط اند. اگر براستی منبع و ماخذ معتبری برای این سخنان دارید، آشکار کنید تا دنیا به حقیقت مفاهیم زرتشت احترام بگذارد؛ اما چنانچه این حرف ها بر راستی و درستی استوار نیست - که در کتابهای کتابخانه ی ما چنین مطالبی نقل نشده است - از دروغ پراکنی دست بردارید که شما اهورامزدا را دشمن دروغ یا به تعبیر خودتان دروغ می دانید.

▪ زنانی که کفاره دیگری می شوند!

کریستیان بارتولومه، زرتشت پژوه و مترجم آلمانی گات ها بیان می کند:

در امپراتوری ساسانی، بنابر قوانین متداول از قدیم، زن شخصیت حقوقی نداشت. یعنی زن شخص فرض نمی شد، بلکه شیء پنداشته می گردید. به عبارت دیگر وی شخصی که صاحب حقی باشد به

شمار نمی رفت، بلکه چیزی که می توانست از آن کسی، حق کسی شناخته شود، بشمار می رفت. بطور خلاصه زن دارای حقوقی نبود.^{۴۳}

شاید بر همین اساس و با همین بینش است که جناب هاشم رضی - که از پرآثارترین محققان در زمینه زرتشت پژوهی است - اذعان می کند: به موجب متن اوستایی و زرتشتی وندیداد، در برخی موارد گناه یک مرد زرتشتی در صورتی بخشیده می شد که موبدان با دختر یا خواهر ییگناه آن مرد همخوابگی می کردند.^{۴۴}

بر اساس اوستا، در دین زرتشتی مجازات زنان نه تنها بخاطر گناه خودشان، که حتی بخاطر جرم و گناهی که مردان مرتکب می شوند، امری متداول بوده و باید به سخت ترین و باورنکردنی ترین شکل ممکن اجرا گردد. در نمونه ای از این مجازات ها چنین مقرر شده که چنانچه مردی سگ آبی را چنان بزند تا بمیرد، می بایست برای مجازات و کفاره گناهش، یکی از خواهران یا دخترانش را به خزانه موبدان و یا به خود موبد واگذار کند (احتمالاً برای مدتی موقت و نه دائمی). این خواهر یا دختر می بایست باکره و حدوداً پانزده ساله باشد تا موبد او را به خود بپذیرد.^{۴۵}

۴۳. زن در حقوق ساسانی، ص ۴۰

۴۴. دانشنامه ایران باستان ج ۴، ص ۲۴۴۷ و ۲۴۴۸

۴۵. وندیداد، فرگرد چهاردهم، بند ۱۵

▪ شوهر پرستی یا خداپرستی

همین نگاه شیء بودن به زنان است که سبب می شود زنان را امر کنند تا به جای پرداختن به نماز و عبادت پروردگار، در سه وقت نماز از شوهر خود بخواهند تا هر دستوری دارد، بگویند تا او انجام دهد و در صورت تمرد از شوهر او را «جَه» خوانند. «جَه» به معنای فاحشه و زانیه و بدکاره است. در باب ۵۹ کتاب «صد در نثر» می خوانیم:

اینکه در دین بر او یزه مازدیسنان زنان را نیایش کردن نفرموندند؛ که نیایش ایشان آنست که هر روز سه بار بامداد، نماز پیشین و نماز شام در پیش شوهر خویش باز ایستند و دست بکش کنند و گویند که ترا چه اندیشه است تا من آن اندیشم ترا چه میباید تا من آن گویم و ترا چه میباید تا من آن کنم که فرمائی. هر چه شوهر فرماید آنروز بر آن نباید رفتن و البته بی رضای شوهر هیچ کاری نکردن تا خدا از آن زن خشنود باشد چه خشنودی ایزد در خشنودی شوهر پیوسته است چه هر گاه که فرمان شوهر کار کنند در دین او را اشو خوانند و اگر نه او را جَه خوانند.

▪ دشتان و گرفتاری های عادت ماهیانه

رئیس انجمن موبدان تهران در فرهنگستان علوم پزشکی ایران، پشت تربیون قرار گرفت و از طب و بهداشت در آیین زرتشتی سخن گفت. وی در بیانی منطقی و وار و بهداشتی گونه، درباره ی زنان حائض گفت:

در خانه زرتشتیان اطافی سنگ فرش با تختخوابی جداگانه برای زنان داشتند که زنان در زمان عادت ماهیانه (دشتان) بمدت پنج شب از مردانشان جدا می شدند، که برآستی اثر بهداشتی تنی و روانی خوبی داشته است. ای کاش امروزه نیز زنان در این مدت، از هم بستر شدن با زوج خود دوری کنند.^{۴۶}

نوع گفتار جناب موبد، همانند داستان کسی است که به عیادت دوستی سرطانی که به تازگی شیمی درمانی کرده و بی حال بر روی تخت بیمارستان افتاده رفته است. وقتی باز می گردد و سایرین از وی، احوال بیمار را می پرسند، او پاسخ می دهد: با آرامش تمام بر روی تخت دراز کشیده بود!

موبد عزیز، بیمار سرطانی از فرط سرطان و شیمی درمانی، بی حال بر روی تخت افتاده است، نه از سر آرامش!

آیا شما از دشتان و مصائب اش بر زنان آگاه نیستید که این چنین بهداشت جنسی در دین زرتشت را رخ نمایی می کنید؟!

۴۶. پاسخ به پرسش های دینی زرتشتیان، ص ۲۲۳

سوال می کنم از شما و همه کسانی که بهداشت جنسی را میراث هزاران ساله زرتشتی می دانند؛ دشتان چیست و اعمال تطهیر از آن چگونه است؟!

در «اساطیر و فرهنگ ایرانی» توضیح نسبتاً خوبی در این باره آمده است:

دشتان به معنی خون حیض و یا زنی که دوران عادت ماهیانه را می گذرانند می باشد. صورت اوستایی آن دَختَر و در پهلوی دشتان است. درباره دشتان در کتابهای دینی زردشتی مطالبی آمده. در نندیداد فرگرد ۱۶ وظایف زن دشتان و جدا کردن آن در مدت قاعدگی از اعضای خانواده، و شست و شوهای لازم سخن رفته و چنین آمده که: زن دشتان باید یک معبر که از گیاه و درخت خالی باشد در خانه انتخاب نماید، و زمین آن را سنگ ریزه نرم بپاشد و آنرا از خانه جدا سازد. زن دشتان باید از آتش سی گام و از آب سی گام و از شاخه برسم سی گام و از مرداشو (=پارسا) سه گام فاصله داشته باشد. کسی که برای او غذا می برد باید سه گام با او فاصله داشته باشد. اگر کودک کی تن او را لمس کند باید کودک را شست و شو داد. مدت جدایی زن دشتان چهار شب است و اگر باز هم در آن حال باشد باید تا پایان شب ششم جدا بماند، و اگر باز هم در آن حال بود، تا پایان شب نهم و اگر باز در حال دشتان باشد معلوم می گردد که دیوها در جشن و بزرگداشت خودشان، آفت خود را به آن زن نازل ساخته اند. برای چاره این کار مزدپرستان باید یک معبر که از

گیاه و درخت خالی باشد انتخاب کنند، سه سوراخ در زمین حفر کنند و در سوراخ اول زن را با شاش گاو و در سوراخ دوم با آب شست و شو دهند. باید آن زن دویست مورچه دانه دزد در تابستان و دویست خرفستر (جانور زیانکار) در زمستان به هلاکت رساند. اگر مردی به زن دشتان نزدیک شود (=مقاربت کند) گناه او سنگین و باید ضربات تازیانه را تحمل نماید.

در صد در بندهش آمده: زن چون دشتان شود در آن سه روز بیشتر می باید از همه چیز پرهیز بکند. از دیدن آب و آتش و خورشید و ماه و ستاره و مرداشو (=پارسا) نباید در او نگاه کند. باید او در گنجی نشیند تا سه روز بگذرد.^{۴۷}

و نیز در همین کتاب می خوانیم:

به زن دشتان باید نان و خورش و آب به پیمانۀ بدهند، چه اگر آن را نتواند بخورد، به هیچ کار نیاید (=مازاد و بیش مانده غذا). زن دشتان به هر چه نگاه کند خوره (=فَر) و پاکی از او بکاهد. زن دشتان، پای برهنه بر زمین نشاید نهد و دست برهنه هیچ چیز نشاید خوردن. دو زن دشتان با هم نشاید خوردن و خفتن.^{۴۸}

۴۷. اساطیر و فرهنگ ایران، ص ۵۱۲

۴۸. همان، ص ۵۱۳

جناب موبد گرامی، اجازه دهید برای فهمیدن عمق بهداشت جنسی در آیین زرتشت، نگاهی هم به کتاب «شایست ناشایست» (کتاب احکام شرعی زرتشتیان در عصر ساسانی) بیاندازیم.

آیا فصل سوم این کتاب که به احکام زن حائض اختصاص دارد را خوانده اید؟ نظرتان درباره این موارد بهداشتی چیست:

زن در ایام حیض و پیش از غسل (که دو روز پس از اتمام خون انجام می شود) نباید با آب خود را شستشو دهد. (یعنی در زمانی که بیش از هر زمان دیگر نیاز به رعایت بهداشت دارد).

وقتی که خون شروع شد، لباس بر تنش پاک است اما در آن ایام، اگر لباس جدید بپوشد، آن لباس، ناپاک می شود.

در اتاقی که زن حائض در آن است نباید آتش افروخت (به جز در سرمای شدید) و باقیمانده ی غذای او برای هیچکس حتی خودش قابل استفاده نیست.

ظرف غذا و پارچه و سفره ای که لمس کرده ناپاک است.

اگر زن حائض پا بر رخت خواب و فرش بگذارد، آن دو ناپاک می شوند.

اگر خوراک پخته سه گام با زن دستان (حائض) فاصله داشته باشد ناپاک می شود.

اگر لباس کسی به بدن زن حائض برخورد کند، لباسش ناپاک می شود و باید با ادرار گاو شسته شود.

اگر دستان خود را با آب شست مرتکب گناه شده، کفاره به او تعلق می گیرد و باید دویست حشره (مثل مورچه و مارمولک که از شرورند) بکشد تا جبران گناه او شود.

اگر به آب و آتش نگاه کند مرتکب گناه شده است.

اگر به خورشید، ماه، ستارگان، چارپا و گیاه نگاه کند و یا با مرد اشو هم سخن شود، گناه کرده و ناپاکی را به آنها منتقل کرده است؛ چون دیو زن حائض بسیار نیرومند و مسری است و در حالی که در بدن حائض است، از طریق نگاه او به چیزهای دیگر سرایت کرده آنها را ناپاک می گرداند.

باید پانزده گام از آب و آتش فاصله بگیرد.

زن زانو هم تا هر زمانی که خون از او آید و لکه بینی کند، حائض به شمار می رود و باید احکام آن را رعایت کند.

با این احکام سخت که در روزگار ساسانیان و به اسم دین زرتشت بر مردم تحمیل می شد، همانند آفتاب روشن است که چرا مردم سرزمین من، دین آباء و اجدادیشان را رها نموده و مسلمان شدند.

کدامیک از این احکام با بهداشت و مسائل مقاربتی سازگار است. باید از موبد موبدان که در پشت تریبون سخن از بهداشت کهن زرتشتی می راند، پرسش شود: آیا مادر و خواهر و همسر و دختر شما، در دوران عادت ماهیانه شان، چنین اعمال سخت و سنگینی را مراعات می کنند؟

در دنیای معاصر ما، همه پذیرفته اند که نزدیکی با زن در دوران عادت ماهیانه صحیح نیست؛ اما شما که دم از بهداشت زرتشتی می زنید، برایمان روشن کنید چرا مردی که در دوران عادت ماهیانه همسرش، بی آنکه با او نزدیکی کند، تنها بران او - که آیین زرتشت آن را هم ناپاک می داند - دست بزند و آن را بفشارد، باید نود ضربه تازیانه بخورد؟^{۴۹} آیا این هم از مسائل بهداشت مقاربتی زرتشتی است؟

گناه زن چیست که عادت می شود و چرا باید از همه چیز محروم شود و حتی نگاه هم نکند که تباهی و آلودگی را سرایت ندهد!

آیا این همان بهداشتی است که شما از آن دم می زنید؟

آیین زرتشت زن را در این ایام نجس می پندارد و حتی از دست زدن کودکی بر او نهی می کند. با این حساب تکلیف مادری که کودکش را شیر می دهد و عادت شده است چیست؟ بعید می دانم که بتوانید بگویید

۴۹. وندیداد، فرگرد شانزدهم، بند ۱۶

کودکش را شیر ندهد! اما این سخن با احکام شرعی زرتشتی در تضاد است. آیا شما احکام آیین تان را زیر پا خواهید گذاشت؟!

▪ گمیز یا چاله هایی پر از ادرار گاو

بیچاره زنی که عادت ماهیانه اش کمی طولانی شود و به جای یک هفته، نه روز ادامه یابد. مراسم تطهیر سختی در انتظار او خواهد بود!

جلیل دوستخواه^{۵۰} درباره واژه «گمیز» می نویسد:

گمیز: (مرکب از «گ» = «گاو» + «میز» = «شاش» یا «ادرار») شاش یا ادرار گاو است که در گاه به معنی مطلق شاش هم به کار رفته است...

«کریستن سن» می نویسد: «...جمشید جسد تهمورث را پاک کرد و برای او استودانی ساخت و آن جسد را در آن نهاد... دست جمشید در اثر تماس با اهرمن، دچار برص گردید و خشک شد و پیوسته نگران بود که مبادا این درد به مردمان سرایت کند و بر اثر آن آدمیان تباه شوند؛ تا روزی که در بیابان زار و نزار به خواب رفته بود. گاوی بر دست او ادرار کرد و او آن گاو را در خواب دید... آنگاه سروش

۵۰. جلیل دوستخواه: ایران شناس و پژوهشگر معاصر ایرانی

به نزد وی آمد و... از او خواست به مردمان توصیه کند که هرگاه از خواب بیدار می شوند «دستشوی» (=ادرار گاو) بر تن خویش زنند.^{۵۱}

باید تحقیق علمی صورت بگیرد که آیا ادرار گاو می تواند برای درمان برخی بیماری ها مفید باشد و یا خیر. اما مسئله اینجاست: چرا زنی که عادت ماهیانه اش به درازا کشیده باید در چاله ای پر از ادرار گاو غسل داده شود تا تطهیر گردد.

درباره ی تطهیر با گمیز یا همان ادرار گاو با موارد زیادی رو به رو می شویم.

مثلاً اگر کسی در بیابانی به مرداری برخورد نماید، باید گمیز بازی نماید. کسی که در بیابان با مرداری روبه رو شده باشد، ناپاک گشته و باید بدن خویش را با گمیز بشوید و سی بار با دست خشک بمالد و هربار از سر خویش آغاز نماید. پس از شستشوی خویش با گمیز، باید شروع به دویدن نماید و هزار گام بدود تا به شخصی برسد. سپس باید دویدن را تا هزار گام دیگر ادامه دهد...^{۵۲}

۵۱. اوستا، ج ۲، ص ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷

۵۲. ونیدداد، فرگرد هشتم، بند ۹۷ - ۱۰۲

اگر کسی به مردار سگ یا آدمی دست زده باشد نیز باید به شستشو با گمیز همت گمارد.^{۵۳}

مرده کشان نیز باید تطهیر شوند. مرده کشی کاری است که موجب نجاست و ناپاکی می شود و راه تطهیر و پاک شدن، ادرار است. ادرار گوسفند یا گاو نر مشکل را حل می کند. برای این نوع تطهیر، می توان از ادرار زنان و مردان خویشاوندان نزدیک مرده نیز استفاده کرد.

ای دادا جهان استومند! ای آشون!

پیشابی که نَسو کشان باید گیسو و تن خویش را بدان بشویند، کدام است؟

پیشاب گوسفند یا گاو نر؟ پیشاب مرد یا زن؟

اهورا مزدا پاسخ داد:

پیشاب گوسفند یا گاو نر، اما نه پیشاب مرد و نه پیشاب زن، مگر آن که مرد یا زن، نزدیک ترین خویشاوند مرده باشند.

مزدا پرستان باید پیشاب را آماده کنند تا نَسو کشان گیسو و تن خویش را بدان بشویند.^{۵۴}

۵۳. وندیداد، فرگرد هشتم، بند ۳۵ و ۳۶

۵۴. وندیداد، فرگرد هشتم، بند ۱۲ و ۱۳

ظاهراً در آیین و احکام زرتشتی، ادرار از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ چه ادرار گاو باشد، چه ادرار گوسفند و چه ادرار انسان.

ای کاش رئیس انجمن موبدان، به این مسائل بهداشتی در آیین زرتشت نیز اشاره می‌فرمودند تا ما را با فواید ادرار گاو و گوسفند و اقوام مرده آشنا می‌ساختند.

اگر کمی اوستا را با دیده‌ی گمیز بین مطالعه کنیم، موارد زیاد و متفاوتی درباره آداب دینی و ادرار گاو و گوسفند را می‌توان رصد نمود که باید درباره آنها از انجمن موبدان و رئیس عالیمقدارش پرسش نمود و رابطه آنها را با بهداشت سنجید.

▪ سقط جنین و ادرار گاو (گمیز)

به نظرم مشکلات دوران قاعدگی و عادت، بسیار آسان‌تر و قابل تحمل‌تر از سقط جنین است.

همه به مشکلات سقط جنین آگاهند و از درد کشیدن‌ها و بیماری‌های بعد از آن اطلاع دارند. باید دانست بانوی سقط جنین شده اگر زرتشتی باشد، دردها و بیماری‌های ناشی از سقط، بخش کوچکی از مشکلات و گرفتاری‌های اوست؛ زیرا چنین بانویی خود را باید برای مراسم بعد از سقط جنین آماده کند.



یکی از آداب دینی در آیین زرتشت، مراسمی ویژه بانوان بعد از سقط جنین است. در اوستا درباره ی احکام طهارت زنی که سقط جنین کرده چنین آمده است:

ای دادار جهان استومند! ای اَشَوَن!

هرگاه در خانه مزدپرستان زن آبستنی پس از بارداری یک یا دو یا سه یا چهار یا پنج یا شش یا هفت یا هشت یا نه یا ده ماهه، کودکی مرده بزاید، مزدپرستان آن زن را به کجا باید ببرند؟

اهورامزدا پاسخ داد:

به جایی در آن خانه زرتشتی که زمین آن بی آب و گیاه ترین جا باشد، گله های گاوان و گوسفندان کمتر از آن بگذرند، آتش - پسر اهوره مزدا - کمتر در آن برافروخته شود؛ دسته های برسم ویژه آیین کمتر بدان برده شود و مردم اَشَوَن کمتر از آن بگذرند.

ای دادار جهان استومند! ای اَشَوَن!

چه اندازه دور از آتش؟

چه اندازه دور از آب؟

چه اندازه دور از دسته های برسم ویژه آیین؟

چه اندازه دور از مردم اشون؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

سی گام دور از آتش

سی گام دور از آب

سی گام دور از دسته های برسم ویژه آیین

سه گام دور از مردم اشون

مزدپرستان باید گرداگرد آن جا چینه ای بر آورند و در درون
آن، او را خوراک و جامه دهند.

ای دادار جهان استومند! ای اشون!

نخستین خوراکی که بدان زن باید داده شود چیست؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

باید سه یا شش یا نه جام «گمیز» آمیخته با خاکستر بیاشامد تا گور
درون زهدان وی شسته شود.

پس آنگاه می تواند شیر گرم مادیان یا گاو یا میش یا بز یا
گوشت پخته و نان و شراب ناب بیاشامد و بخورد، اما نوشیدن آب
بر او روا نیست.

ای دادار جهان استومند! ای اشون!



چنین زنی تا چه هنگام باید بدین سان بماند و تا چه هنگام باید تنها با این گونه گوشت و نان و شراب زندگی کند و از نوشیدن آب پرهیزد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

باید تا سه شب بدین سان بماند، باید تا سه شب با این گونه گوشت و نان و شراب زندگی کند و از نوشیدن آب پرهیزد. پس هنگامی که این سه شب سپری شد، تن و جامه ی خویش را با «گمیز» و آب در کنار نه گودال بشوید و بدین سان پاک شود.

ای دادار جهان استومند! ای اشون!

چنین زنی تا چه هنگام باید بدین سان بماند؟

پس از سپری شدن آن سه شب، تا چه هنگام باید تنها بماند و جدا از دیگران زندگی کند و جا و خوراک و جامه اش جدا باشد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

باید تا نه شب بدین سان بماند. باید تا نه شب پس از سپری شدن آن سه شب تنها بماند و جدا از دیگر مزدآپرستان زندگی کند و جا و خوراک و جامه او جدا باشد.

پس هنگامی که این نه شب سپری شد، تن و جامه ی خویش را با گمیز و آب بشوید و پاک کند.^{۵۵}

بعید می دانم این قوانین سخت و عجیب، توضیح بردار باشد. همه آنچه که یک زن سقط کرده برایش لازم باشد در گفتگوی زرتشت و اهورامزدا آمده است. زن فرزند سقط کرده برای بهداشت مجاری اش، باید بین سه تا نه لیوان ادرار گاو مخلوط شده با خاکستر بپاشد. باید در تمام این ایام لب به آب نزند و دور از همه کسان و خویشان اش باشد. بعد از سه روز باید نه گودال را پر از ادرار گاو کرده و زن را در تک تک آنها فرو نمایند تا شستشو گردد. دوباره باید شش شب دیگر به تنهایی به سر برد و آنگاه بدن و لباس هایش را با ادرار گاو بشوید.

شاید همین احکام سخت و دلکش سبب شده تا جمعیت زرتشتیان دنیا روز به روز رو به کاستی باشد و بزرگان شان در ترسِ انقراض شان صبح را به شب برسانند.

▪ زرتشتیان و نسل کشی جانوران

در «دشتان و گرفتاری های عادت ماهیانه» گذشت که اگر زنی بیش از نه شب زمان قاعدگی اش به طول انجامد، در بینش زرتشتی آن زن گرفتار دیوها شده است و باید در گودال هایی که از ادرار گاو پر شده شستشو

شود. در کنار این شستشو آن زن باید دویست مورچه و دویست خرفستر را نیز بکشد.

سوال اینجاست که علت این گونه کشتار حیوانات چیست؟

چرا باید برای طول کشیدن دوره ماهیانه، چهارصد جانور را کشت؟

علت این گونه نسل کشی حیوانات چیست؟

در بخش های گوناگونی از اوستا با چنین جنایاتی در حق جانوران مواجه هستیم. برای نمونه به همین یک مورد بسنده می شود.

زرتشت از اهورا مزدا درباره کشتن سگ آبی چنین پرسش می نماید:
کسی که سگ آبی را چنان بزند که جان از تن وی جدا شود، پادافره ی گناهش چیست؟

اهورا مزدا در پاسخ زرتشت کارهای گوناگونی را گوشزد می کند که باید تمام آنها انجام شود تا گناه کشتن سگ آبی بخشیده شود. در بین همه این کارها، کشتن بسیاری از حیوانات برای بخشیده شدن واجب است:

او باید ده هزار مار بر شکم خزنده را بکشد.

او باید ده هزار مار سگ نمای را بکشد.

او باید ده هزار سنگ پشت را بکشد.

او باید ده هزار از قورباغگانی را که در خشکی می زیند، بکشد.

او باید ده هزار مور دانه کش را بکشد.

او باید ده هزار مور گزنده و گودال کن و آسیب رسان را بکشد.

او باید ده هزار کرم خاکی را بکشد.

او باید ده هزار مگس چنندش انگیز را بکشد.^{۵۶}

با این حساب، اگر در طول سال تنها دو سگ آبی به دست انسانها کشته شود، برای جبران آن خسارت، نسل بسیاری از حیوانات دیگر باید ریشه کن گردد!

با این حساب، اگر کسی جاهلانه یا عامدانه سگی آبی را بکشد و اکنون در صدد بخشیده شدن از این گناه باشد، باید مابقی عمرش را در پی سایر حیوانات بیافتد و آنها را قلع و قمع نماید تا شاید مورد بخشش اهورامزدا قرار بگیرد!

با این حساب، موبدان که مدعی اند اوستا کتابی بر مدار عقل و خرد است و هرگاه آن را مطالعه می کنند نکته ای جدید را می یابند، رابطه این گونه نسل کشی حیوانات با خرد را توضیح دهند تا ما هم از این دریای خردانگیز اوستایی بهره مند شویم!

▪ تازیانه های بی مسبب

بر اساس اوستا، آداب دینی تنها گریبانگیر جانوران نشده و آنها تنها گروه از موجودات زنده ای نیستند که از احکام و قوانین زرتشتی رنج می برند. انسانها نیز در پیچ و خم سخت این قوانین کمر خم خواهند کرد.

در قوانین آیین زرتشت، حساب تازیانه ها برای رفتارهای گوناگون کم نیست. در بخش های گوناگون کتاب وندیداد، تعداد تازیانه های بیشماری را می خوانیم که اگر چنین احکامی در جامعه زرتشتی به مرحله اجرا برسد، دیگر کسی توان زندگی کردن و زنده ماندن را نخواهد داشت و در طول شبانه روز باید عده ای تازیانه بزنند و عده ای تازیانه بخورند و کسی نمی رسد که به کاری دیگر مشغول شود.

در هیچ کجای دنیا، هیچ عقل سالم و خرد پویایی بر مجازات مجرمان خرده نمی گیرد و قوانین بازدارنده از جرم و خطا را تحسین می کند؛ اما قوانین بازدارنده زرتشتی، وضع را به گونه ای غیر قابل باور و بی منطق سامان دهی می کند.

در بخش «یشت ها» با تازیانه هایی برای کسب آرامش و آمرزش روبه رو می شویم:

آنان باید سه شبانه روز تن خویش را بشویند و پادافره [گناهان] را، سی تازیانه بر خود روا دارند.^{۵۷}

در فرگردهای سوم تا ششم و نذیداد، با بسیاری از این احکام تازیانه ای رو به رو هستیم که در بخشی از آن می خوانیم:

ای دادارِ جهان استومند! ای اَشَوَن!

اگر کسی تمام پیکر سگ یا آدمی مرده را بر زمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرو نشیند، پادافره ی گناهش چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

هزار تازیانه با اسپهه - اشترا، هزار تازیانه با سروشو - چرن^{۵۸}

دو هزار تازیانه برای زمین انداختن مردار سگی، آیا می تواند حکم قابل قبولی باشد؟

▪ اوستا و جایگاه والای سگ ها

البته ناگفته نماند که سگ ها در آیین زرتشت از مقام رفیعی برخوردار هستند که در موارد بسیاری این جایگاه، پا به پای انسانهاست.

۵۷. یشت دهم، مهر یشت، کرده ی سی ام، بند ۱۲۲

۵۸. وندیداد، فرگرد ششم، بند ۲۴

در اوستا، سگ ماده هم ردیف زنان قرار گرفته است و دوران بارداری آنها، با بارداری ماده سگان یکی شمرده شده است.^{۵۹}

در اوستا مردار سگان، با مردار انسانها یکی شمرده شده و احکامی که بر آنها مترتب است، به یک نحو می باشد.^{۶۰}

در اوستا گناهای وجود دارد که انجام دهنده آنها «پشوتنو» می شوند و پشیمانی و دادن تاوان، آنان را رهایی نمی بخشد و مجازات آن مرگ است. یکی از آن گناهان دادن استخوان سفت یا غذای داغ به سگ گله یا خانگی است. یکی دیگر از این گناهان ترساندن و فریاد زدن بر سر ماده سگ آبتن است.^{۶۱}

البته اینها بخشی از گفته های اوستا درباره ی سگ ها می باشد. درباره احکامی که هر کدام به نوعی با سگان در ارتباط است، باید یک رابطه سنجی شود تا بتوان بینش زرتشتی نسبت به سگ ها را به خوبی دریافت. باید دانست که خود موبدان و داعیان و پرچمداران امروزمین زرتشتی گری، روشی علمی و منطقی برای هم چینی نکته ها و احکام اوستا ارائه نمی دهند و راهی برای استخراج از منابع بیان نمی کنند. شاید نبود یک روش منطقی برای استخراج از منابع فقهی بر اساس اصول عقلی سبب افول زرتشتی گری

۵۹. وندیداد، فرگرد پانزدهم، بند ۱۹

۶۰. وندیداد، فرگرد ششم

۶۱. وندیداد، فرگرد پانزدهم، بند یک تا شش

شده باشد. با وجود اینکه مجریان آتشکده ها شعار خرد گرایی و خردورزی می دهند، اما گفته ها و نکته هایشان خرد ستیز است.

یکی دیگر از احکامی که مربوط به سگهاست، مسئله تطهیر مسیرهای عبور جنازه مُرده ها می باشد. البته چون از نگاه زرتشتی سگ جایگاه ارزشمند و والایی دارد، این مُردار شامل انسان ها و سگ ها می باشد. یعنی در این نوع تطهیر، جنازه انسان و سگ در یک ردیف و ارزش قلمداد شده است.

چنانچه جنازه انسان یا سگی از مسیری عبور داده شد، مردان و زنان و گله های گاو و گوسفندان و آتش و ... را دیگر نمی توان از آن مسیر عبور داد، مگر آنکه آن مسیر با سگ های ویژه ای که مخصوص این نوع تطهیرند و شرایط خاصی دارند، تطهیر شود.

اهورامزدا روش تطهیر مسیر را به زرتشت چنین بیان می کند:

شما باید سگ زرد چهار چشم یا سگ سفید زرد گوش را سه بار از درازای آن راه بگذرانید.^{۶۲}

البته اگر آن سگ با اکراه و بیزاری از آن مسیر عبور کند، به جای سه بار، شش یا نه بار باید از آن مسیر عبور داده شود.

۶۲. وندیداد، فرگرد هشتم، بند ۱۴ تا ۱۹

درباره ی چند و چون این روش در میان کتاب هایی که در اختیار ماست، سخن زیادی وجود ندارد، اما یک مسئله شاید قابل تأمل باشد که این نوع سگ خاص که چهار چشم داشته باشد و زرد هم باشد، یا اینکه سگ سفیدی که گوشش زرد باشد را از کدام منطقه ی این کره خاکی باید یافت؟!

▪ چرخه گاو : مسئله این است!

در کنار سگ ها و اهمیت ویژه شان، حیوانات دیگری را می توان نام برد که جایگاه ارزشمند و کارآمدی در متون مقدس زرتشتی دارند. در این میان تنها به «گاو» اشاره می کنیم. «گراردو نیولی» درباره گاو و اهمیت آن از نگاه مردم شرق آفریقا و هند و ایران گزارش جالبی می دهد که تعمق در آن راهشگایی می کند. این شرق پژوه ایتالیایی، در درس گفتارهایش در پاریس، درباره «چرخه گاو» چنین توضیح می دهد:

دلم می خواهد دغدغه ی فکری ام را با مثالی توضیح دهم. دانشمندی آمریکایی به تازگی کتابی منتشر کرده است در موضوع «بوم شناسی ادیان» که هم از نظر موضوع و هم از نظر آرای تأمل برانگیز آن بسیار جالب است. در این مورد فقط می خواهم خاطر نشان کنم «چرخه گاو» بنابر تعریف او - که در دو گروه «دامداران نیمه یکجانشین که معیشت آنان به گله داری وابسته است، یعنی مردمان کنونی نیلوتی در مشرق آفریقا (نوئر، دینکا، ماسایی) و هند و

ایرانیان نخستین که تمدن آنان حدود دو هزار سال پیش از میلاد شکوفا شد، مورد مطالعه قرار گرفته - در مورد هند و ایرانیان ظاهراً دوره ای طولانی و پیچیده متعلق به پیش از تاریخ داشته است که با شواهد باستان شناسی کاملاً مستند گشته و نقش آن - حتی اگر به دلایل بسیار در اثر کمبود اطلاعات از نظر ما دور بماند - در تشکیل این چرخه احتمالاً نقشی فرعی نبوده است. در این باره، به خصوص به تمدن هیلمند رجوع می کنیم: در کاوش های شهر سوخته مجموعه اشیایی به دست آمده که به کمک آنها می توان نوعی روند «ایدئولوژی سازی» گاو را بازسازی کرد؛ جانوری که بی گمان زیر بنای اقتصاد دره سند و فلات ایران بوده است. بنابراین، آیا این نقش گاو در تمدن های پیش آریایی نواحی هند و ایرانی در برابر «چرخه گاو» فرضی باید تنها به «آرزوی گاو»، در میان جنگ آوران اشغالگر آریایی منحصر شود؟ و یا تجربه مذهبی این تمدن ها تا اندازه ای توانسته بر مفاهیم تازه هند و ایرانیان نخستین و نیز احتمالاً بر «چرخه گاو» بازسازی شده اثر بگذارد؟ فکر می کنم که جستجو در این راستا نیز لازم باشد.^{۶۳}

شاید همین چرخه گاو باشد تا سبب شده گاو در میان آیین زرتشت و هندو بدین سان قداست یابد. البته این مسئله جای تحقیق بیش از این دارد.

همچنین در میان بعضی از ادیان و مسلک های بومی آفریقایی و شرق آسیا، رد پای قداست گاو دیده می شود.

اما در مورد گاو و اوستا، باید دانست که گاو در اوستا مورد ستایش است:

فَرَوَشی گاو خوب کُنش و گیومرتِ اَشَوَن را می ستایم.^{۶۴}

و در «ماه یشت» می خوانیم:

خشنودی ماه در بردارنده ی تخمه گاو را و گاو یگانه آفریده را و
چهارپایان گوناگون را

...

دروود بر اهوره مزدا

دروود بر امشاسپندان

دروود بر ماه در بردارنده تخمه گاو

اینها نمونه ای است از جایگاه گاو؛ و آنقدر این جایگاه رفیع و بلندمرتبه است که ماه نیز به خاطر در بر گیرندگی تخمه گاو مورد قداست واقع می

گردد و ستایش می شود. با چنین نگاهی نسبت به چهارپایی، طبیعی است که ادرارش نیز از مهم ترین مطهرات و پاک کنندگان باشد!

▪ فویدوده یا ازدواج با مزارم

به ادامه بحث مربوط به بانوان باز گردیم. «ویراف» یکی از موبدان بلند پایه عصر ساسانی است که سفرنامه ای به معراج و جهان پس از مرگ نوشت که در تمام دوران روزگار زرتشتی از کتاب های مهم و متون اصیل زرتشتی محسوب می گردیده است.

«ارداویراف نامه» گزارشی از معراج و جهان پس از مرگ است که توجه شرق پژوهان غربی را نیز به خود معطوف داشته است. «فیلیپ ژینیو»^{۶۵} از پژوهشگران ادیان ایران باستان می نویسد:

در میان آثار مزدیسنايي به پهلوی، ارداویراف نامه یکی از مقبولترین و شناخته شده ترین آنهاست. گرچه زمان نگارش آن متأخر است، ولی یکی از اساسی ترین منابع برای شناخت آموزه ها درباره جهان دیگر، در ایران باستان می باشد. در قلمرو دنیای پس از مرگ، این کتاب آخرین نشانه ای است که باید آنرا با داده های اوستا و با آنچه ما درباره همین موضوع، در دوره ساسانی، از طریق

۶۵. فیلیپ ژینیو - Philippe GIGNOUX | ایرانشناس، تاریخ دان ادیان باستان ایران و مدیر مطالعات Ecole Pratique des Hautes Etudes و مدیر Studia Iranica و از اهالی فرانسه.

متن های کتیبه ای موبد کردیر در دست داریم، مقایسه کرد. این کتیبه ها شرح دیداری را که این موبد از بهشت داشته است روایت می کند.^{۶۶}

در این روایت، موبد «ویراف» دیده های خود را از عذاب گناهان روایت می کند. یکی از این مشاهدات چنین است:

پس دیدم روان زنی که ماری نیرومند از تن او بالا می رفت و از دهان او بیرون می آمد. و پرسیدم که: «این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافره گرانی را تحمل می کند؟» سروش اهلو و آذر ایزد گفتند که: «این روان آن زن دروند است که خویدوده را تباه کرد»^{۶۷}

این آغاز آشنایی با واژه ای جدید در آیین زرتشتی است.

«خویدوده» چیست؟

خَویدوده یا خواه دوده (پهلوی: خوئیتوک دس) و صورت کتابی آن «خوئیتودات» (اوستایی: xaētuuadaθa) مفهومی است در دین زرتشتی که اشاره به نوعی ازدواج پسندیده و خوب می نماید. در مورد شیوه این ازدواج بین محققین و اوستاشناسان اختلاف نظر وجود دارد. آنچه اکثر محققین و شرق

۶۶. ارداویراف نامه، ص ۱۳

۶۷. ارداویراف نامه، فصل ۸۶، ص ۹۱

پژوهان و صاحب نظران در ادیان ایران باستان پذیرفته اند اینکه منظور از خویدوده «ازدواج با محارم» است.

امروزه برخی از کسانی که تمرکزشان بر روزگار باستان است، آن را بنابر ذوق و سلیقه خود بازگو می کنند و داده های تاریخی و متون کهن را به یکسو نهاده، چنین وانمود می کنند که «ثویت» و «ازدواج با محارم» و... هیچگاه در میان زرتشتیان واقعیت نداشته و «تهمتی» بوده که از روی عناد بازگو شده است.

اما طبق آنچه که گذشت، خدایی که در آیین زرتشت با آن روبه رو شدیم، نمی تواند خدای واحد و یگانه باشد. در بهترین حالت، دو خدا وجود دارد که یکی مربوط به نیکی ها و دیگری مرتبط با بدی هاست. البته این در شرایطی است که بتوانیم خدایان دیگری که در اوستا با آن روبه رو می شویم را به نوعی توجیه منطقی کنیم.

در مورد مسئله «ازدواج با محارم» هم وضع به همین گونه است. هرچه که تلاش مشتاقان زرتشتی گری برای سرپوشی این نوع ازدواج بیشتر می شود، صدای آن بلندتر می شود؛ تا جایی که خودم بارها با این پرسش رو به رو بوده ام که آیا حقیقتاً ازدواج با محارم در آیین زرتشت بوده است یا خیر؟ این پرسش را کسانی از من پرسیده اند که از آیین زرتشت تنها اسمش را شنیده اند و هیچ اطلاعی از آن ندارند، اما بر اثر تلاش موبدان برای

سرپوش گذاری این مسئله، آنها هم از عمق فاجعه انسانی ازدواج با محارم مطلع شده اند!

موبد بزرگ زرتشتی «آذرفرنبغ فرخزادان» در فصل هشتادم از کتاب سوم دینکرد، خویدوده را سستی برگرفته از آمیزش اهورامزدا با دخترش سپندارمذ می داند که مشی و مشیانه^{۶۸} (نخستین آدمیان و نخستین برادر و خواهر) آن را ادامه دادند تا به نسل همه مردمان گیتی برسد. او هرگونه آمیزش به غیر از روش خویدوده را با آمیزش گرگ و سگ، و آمیزش اسب و خر مقایسه می کند که محصول جفت گیری آنها از نظر نژادی پست و فرومایه خواهد شد. این نکته ای است که مورد توجه و تأکید دیگر بزرگان زرتشتی همانند «زادسپرم» نیز قرار گرفته و در بخش بیست و ششم کتاب گزیده های زادسپرم، خویدوده را موجب تولید نسل پاک دانسته است.

۶۸. در تاریخ اساطیری ایران، از نطفه کیومرث که بر زمین ریخته می شود، پس از چهل سال شاخه ای ریواس می روید که دارای دو ساق و پانزده برگ است. این پانزده برگ برابر با سال هایی است که آبودامن (مشیا) و مشیانه - نخستین زوج آدمی - در آن هنگام دارند. آبودامن (مشیا) و مشیانه، هسان و همبالاند و نشان در کمرگاه چنان به هم پیوند خورده است که شناخت این که کدام نر و کدام ماده اند ممکن نیست. مشیه و مشیانه دارای هفت جفت فرزند می شوند، هر جفتی یک نر و یک ماده. هر کدام از جفت ها با هم آمیزش می کنند و روانه یکی از هفت کشور می شوند. از آنان فرزندان دیگر به وجود می آیند و نسل بشر ادامه می یابد. آبودامن و مشیانه در صد سالگی می میرند. بنا بر آنچه گفته شد، فرزندان آبودامن و مشیانه آغاز و مبدا بسیاری از نژادهای گوناگون را در بر می گیرند.



آذرفرنبغ هر کس را که با خویدوده مخالفت ورزد و آن را سبک بشمارد، از تبار دیوان و دشمنان مردم می داند. وی همچنین در پاسخ به مخالفان خویدوده و برای توجیه و تبلیغ دینی و ذکر محاسن آن، یادآور شده است که آیا بهتر نیست اگر زخمی در آلت مادر یا خواهر یا دختر وجود داشته باشد، پدر یا پسر یا برادر آن را ببینند و بر آن دست برند و مرهم نهند؟

به موجب فتوای بیستم از مجموعه فتاوی موجود در کتاب «روایت آذرفرنبغ فرخزادان» اگر دختر یا خواهر مردی به خویدوده با او رضایت و موافقت نداشته باشند، مرد می تواند از زور استفاده کند و زن را وادار به اینکار کند.

با کمی تأمل هوشمندانه، به خوبی دریافت می شود که مردم پاک سرشت ایران از چنین کرداری بیزار بوده و رویگردانی می کرده اند. موبدان می کوشیده اند تا با نسبت دادن خویدوده به اهورامزدا و زرتشت و بیان تشویق از یکسو و تهدید از سوی دیگر، مردم را وادار به انجام آن کار کنند. یکی از نشانه های رویگردانی مردم نسبت به این کردار قبیح را در پایان بخش هشتم از کتاب روایت پهلوی می توان جستجو کرد. زرتشت به اهورامزدا می گوید: «این کار سخت و دشواری است و چگونه می توانم خویدوده را در میان مردم رواج دهم؟» و اهورامزدا جواب می دهد: «به چشم



من نیز چنین است، اما وقتی کردار نیک باشد، نباید دشوار و سخت باشد. به خویدوده کوشا باش و دیگران را نیز کوشا کن.»

جا دارد که این جملات کتاب پنجم دینکرد را نیز یادآور شویم:

برای هر کس که درباره انجام ندادن آن به مجادله پردازد، باید مسلماً با اقامه دعوا دلیل منطقی عرضه کرد و او را مورد مواخذه قرار داد و به هیچ روی برائت پیدا نمی کند تا هنگامی که آن را انجام دهد.

و نیز دلیل اینکه مردم باید این کار را بکنند این است که به طور مطمئن و آشکار (این کار) به همین گونه، در آغاز آفرینش از سوی آفریدگار انجام شده است.

مدافعه در این کار باید اساسی باشد و پس از آن امتحان دقیق لازم است.

با انجام دادن این کار افزایش پیدا می شود، همانگونه که پس از انجام دادن (این کار) در آغاز، از یک (خویدوده)، (مردمان) بسیار و فره بزرگ یعنی خویشکاری بزرگ و دیگر نیکی ها و برتری ها به

وجود آمد، تا اینکه مردمان همگی این کار را درست به شمار آوردند.^{۶۹}

در ادامه، این کردار را اصل دین زرتشتی معرفی می کند و از اندرزهای ویژه زرتشت بر می شمرد:

کسی که اصل دین را اساساً پذیرفته است باید بر این (کار) که هیچ سالار برجسته ای مخالف آن نیست پایدار باشد (قبول داشته باشد).

پیام آوران و پیغمبرانی چند (بر آن تاکید کرده اند) و به ویژه اندرز اشو زرتشت پاک هست از سوی آفریدگار اورمزد، هنگامی که خود (به حضور او) رسید تا فرمان او را بشنود.^{۷۰}

در کنار تمامی مدارک موجود نسبت به این کاردار در آیین زرتشت، این ابیات فردوسی، شاعر کهن گرای ایران را نیز می توان ضمیمه کرد. وی در بازسازی ماجرای ازدواج «بهمن» با دخترش «همای چهارزاد» بیان می دارد وقتی که هما از پدرش باردار بود، بهمن در بستر بیماری افتاد، وصیت کرد که فرزندش که اکنون جنین است، خواه پسر باشد یا دختر، به پادشاهی برسد:

۶۹. کتاب پنجم دینکرد، فصل ۱۸، ص ۶۰

۷۰. همان، ص ۶۲

پسر بد مر او را یکی همچو شیر
 که ساسان همی خواندی اردشیر
 دگر دختری داشت نامش همای
 هنرمند و بادانش و نیک‌رای
 همی خواندندی ورا چهارزاد
 ز گیتی به دیدار او بود شاد
 پدر در پذیرفتش از نیکوی
 بران دین که خوانی همی پهلوی
 همای دل افروز تابنده ماه
 چنان بد که آبستن آمد ز شاه
 چو شش ماه شد پر ز تیمار شد
 چو بهمن چنان دید بیمار شد
 بفرمود تا پیش او شد همای
 بزرگان و نیک‌اختران را بخواند
 به تخت گرانمایگان بر نشاند
 چنین گفت کاین پاک‌تن چهارزاد
 به گیتی فراوان نبودست شاد
 سپردم بدو تاج و تخت بلند
 همان لشکر و گنج با ارجمند
 ولی عهد من او بود در جهان
 هم‌انکس کزو زاید اندر نهان
 اگر دختر آید برش گر پسر
 ورا باشد این تاج و تخت پدر^{۷۱}
 با همه آنچه که گذشت در باب ازدواج با محارم در بینش زرتشت،
 حرفی باقی نمی‌ماند. اما خرده گیران کم نیستند و ممکن است اشکال

۷۱. شاهنامه، پادشاهی بهمن اسفندیار صد و دوازده سال بود، بخش پنج.

تراشی کنند. برای همین شاهدهی نیز از اوستا می آورم تا چنانچه سخنی باقی ماند، با این متن اوستایی حل گردد.

طبق بیان اوستا، «سپندارمذ» که دختر مزدا معرفی شده است، همسر اهورامزدا نیز می باشد. باید «آرت یشث (آشی یشث)» از کتاب اوستا را بخوانیم تا وضعیت دگرگون ازدواج های خواهر و برادر و خدا و بنده و... با هم را در ینش زرتشتی درک کنیم. در این بخش از اوستا، اهورامزدا (خدا) با دخترش ازدواج می کند. حالا بماند که چگونه می شود خدا ازدواج کند و خانواده داشته باشد! ما در آیین زرتشت، در اصل چگونگی خدا دچار مشکل هستیم، دیگر این مسائل که جای خود دارد.

اهوره مزدا - بزرگترین و بهترین ایزدان - پدر تست

سپندارمذ مادر تست

سروش نیک پارسا و رشن بزرگوار نیرومند و مهر فراخ چراگاه - [آن]
هزار گوش ده هزار دیده بان - برادران تواند.

دین مزداپرستی خواهر تست^{۷۲}

در کنار تمام آنچه که گفته شد، باید بیان نمود که برخی از پژوهشگران، «خوبدوده» را چیزی فراتر از ازدواج با محارم می دانند و ادعا می کنند:

۷۲. یشث هفدهم، آرت یشث (آشی یشث)، بند ۱۶

منظور از خویدوده منحصرأ «ازدواج با محارم» نیست و معنای «همخوابگی با محارم» را نیز می‌دهد. چه به شکل ازدواج باشد و چه به شکل هم‌بستری‌های موردی یا مکرر. به این عبارت‌ها که در فصل هشتم کتاب روایت پهلوی آمده است، توجه کنیم و بینیم آیا این توصیه‌های دینی مفهوم «ازدواج» را می‌رساند یا مفهوم «همخوابگی» را:

«اگر مردی یک خویدوده با مادر و یکی نیز با دخترش کند، آنکه با مادر بوده، برتر از دختر است». «اگر با دختر و خواهرش خویدوده کرده باشد، آنکه با دختر بوده، برتر از آنست که با خواهر بوده باشد». «اگر پدری با دختر حلال زاده و تنی خودش خویدوده کند، برتر است؛ اما اگر با دختر نامشروع خودش که محصول آمیزش با زن دیگران بوده باشد، خویدوده کند، باز هم ثواب می‌برد». «روزی جمشید با خواهرش جمک بخوابید و از ثواب این همخوابگی بسیاری از دیوان بشکستند و بمردند». «اهورامزدا به زرتشت گفت که خویدوده بهترین و برترین کارها است. کسی که یکبار نزدیکی کند، هزار دیو می‌میرد؛ اگر دوبار نزدیکی کند، دو هزار دیو می‌میرد؛ اگر سه بار نزدیکی کند، سه هزار دیو می‌میرد؛ اگر چهار بار نزدیکی کند، مرد و زن رستگار خواهند شد». «پسر به مادر و پدر به دختر و

برادر به خواهر باید بگوید که تن خود را برای آمیزش کردن به من
 بده تا اهورامزدا را خشنود کنیم و جای نیکی در بهشت بیابیم.^{۷۳}

عبارات بالا و بخصوص انجام چندین باره خویدوده توسط یک
 شخص بر روی مادر و خواهر و دختر خود، نشان می دهد که منظور
 از خویدوده در دین بهی زرتشتی «ازدواج با محارم» نیست، بلکه
 «همخواهگی و آمیزش با محارم» است.^{۷۴}

شاید کسی در مقابل این گفته ها سخنی داشته باشد، اما من با سکوت و
 تفکر از کنار آن عبور می کنم!

▪ ماچراهای دهمه!

یک جستجوی ساده در فضای مجازی با عنوان «تشییع جنازه در بت»
 تصاویر وحشتناکی را در پیش روی شما قرار می دهد که تا ساعتی جانتان
 درد خواهد کشید.

بتی ها برای آنکه روح مُرده زودتر به آرامش برسد، جنازه را در
 محیطی باز رها می کنند تا لاشخورها و پرندگان وحشی، بدن متوفی را
 بدرزد. تصاویر این واقعه آن قدر دردآور است که نمی توان وصف نمود.

۷۳. روایت پهلوی، صص ۲۱۹ - ۲۲۹

۷۴. بخشی از مقاله «ازدواج با محارم یا همخواهگی با محارم؟» نوشته رضا مرادی غیات آبادی

یکی از واژگان کلیدی در برخورد با آداب و رسوم زرتشتی، واژه «دخمه» است که نمی توان به سادگی از آن عبور کرد و ذهن را همانند نوع برخورد تبتی ها با مردگانشان در گیر می کند. در «فرهنگ ادیان جهان» درباره این واژه چنین آمده است:

دخمه (Daxma) در میان مردم به «برج خاموشان» شهرت دارد. در آیین زردشتی، بنایی که در دوران باستان مردگان را در آن می گذاشتند تا گوشت شان طعمه مردارخواران (مثلاً لاشخورها) شود.

به نظر می رسد که در دوران باستان اجساد را فقط در مکان دوردستی می گذاشتند که هیچ بنایی در آن نبود. به اعتقاد زردشتیان، مرگ سلاح اصلی انگره مینو («اهریمن») است، به طوری که جای اجساد را محلی می انگارند که اهریمن در آن حضور موثر دارد. دفن کردن، سوزاندن یا به دریا انداختن جسد موجب خواهد شد که آفرینش های مقدس خاک، آتش و آب آلوده شوند؛ از اینجااست که پیدایش رسم گذاشتن مردگان در فضای باز، پرداختن به اجساد بر طبق مقررات دقیق دینی صورت می گیرد.^{۷۵}

در سفر به یزد، با «برج خاموشان» یا «برج سکوت» رو به رو می شویم که دخمه ای در ۱۵ کیلومتری جنوب شرقی یزد در حوالی منطقه صفائیه و

بر روی کوهی رسوبی و کم ارتفاع به نام کوه دخمه قرار گرفته است. دو عمارت سنگی مدور، برج مانند با فضای میان تهی قرار دارد که به دخمه یا دادگاه زرتشتیان مشهور است. یکی قدیمی تر به نام «مانکجی هاتریا» (زرتشتی هندی الاصل) و دیگری که جدیدتر می باشد به نام «گلستان» معروف است که مربوط به دوره قاجاریه می باشد. دخمه گلستان بیست و پنج متر قطر دارد و ارتفاع دیوار آن از سطح تپه شش متر می باشد. دخمه مانکجی نیز پانزده متر قطر دارد.

دخمه محلی است که زرتشتیان از دیر باز تا حدود چهل سال پیش، اموات خود را طبق اصول، فرهنگ و آداب و سنن مذهبی خود و طی انجام مراسم ویژه در آن می نهادند تا طعمه کرکس های کوه های اطراف شوند. وسط فضای میان تهی دخمه چاهی وجود داشت که به "استودان" معروف است و استخوان های به جای مانده از اجساد را داخل آن می ریختند. پس از مدتی و طی مراسمی خاص، محوطه داخل دخمه جارو شده و بار دیگر مورد استفاده قرار می گرفت. در حقیقت محوطه داخلی دخمه ها مانند گورستانی بود که چندین بار از آن استفاده می شد.

بعد از این که «مانکجی لیمجی هاتریا» معروف به «مانکجی صاحب» به عنوان نماینده «انجمن بهبودسازی وضعیت زرتشتیان در ایران» در حدود ۱۴۰ سال قبل و از طرف پارسیان بمبئی برای بهبود وضع اجتماعی و دینی زرتشتیان به ایران آمد، بعضی از دخمه ها تعمیر و نوسازی و دخمه های



جدیدتری هم ساخته شدند که مدتی مورد استفاده قرار داشتند. بعدها در تهران از اواسط دهه ۱۳۱۰، در کرمان از دهه ۱۳۲۰ و در یزد از دهه ۱۳۴۰ به بعد، دخمه تبدیل به آرامگاه گردید و به کلی فراموش شد.

باید پذیرفت که تصوّر صحنه تکه تکه شدن بدن انسانی به دست لاشخورها شدیداً اندوهبار است، چه برسد که آن مرده، عزیزی برای انسان باشد. مادری را فرض کنیم که شاهد باشد لاشخورها پیکر فرزندش را تکه تکه می کنند و به سوی او حمله ور شده اند و یا فرزندی به دیده ی خود والدین اش را در چنین وضعی ببیند.

آن قدر این مراسم سخت و جانکاه است و با عواطف و احساسات انسانی ناهمخوانی دارد که در دوران حکومت پهلوی ها اجازه برگزاری آن داده نمی شد. حتی در هند که سرزمین ادیان و مسالک گوناگون است و در این زمینه آزادی قابل قبولی را شاهدیم، از برگزاری این مراسم جلوگیری می شود.

آن قدر این سنت با انسانیت ناسازگار است و لکه ای سیاه برای زرتشتیان محسوب می شود که وقتی دکتر جهانگیر اوشیدری، رئیس سابق انجمن موبدان تهران در کتاب «دانشنامه ی مزدیسنا»، واژه های پرکاربرد در منابع زرتشتی و تاریخ ایران را توضیح می دهد، از توضیح حقیقت واژه "دخم" و

سنت زرتشتیان در این باره به زیرکی عبور کرده و بدون هیچ توضیحی تنها سطوری درباره معانی لغوی این واژه سخن می گوید.^{۷۶}

آن قدر این حکایت غیر قابل پذیرش است که امروزه در دنیای غرب برای اجرای این سنت زرتشتی محدودیت هایی هست و در بسیاری از کشورها قوانین مخالفی وضع شده، برای همین زرتشتی های آنجا مرده ها را می سوزانند و استدلال می کنند که در روش های جدید از حرارت شدیدی استفاده می شود که در اثر نیروی برق به وجود می آید و بنابراین شعله مقدس آلوده نمی شود.^{۷۷}

آن قدر دخمه و ماجراهایش جانشوز است که برخی از زرتشتیان و موبدان به پاکسازی دامن زرتشتی گری از آن می پردازند و ادعا می کنند: «دخمه از اصول زرتشتیان نیست».^{۷۸}

اکنون پرسش اینجاست، که آیا چنین کردار غیر انسانی و عاطفی، در دستورات آیین زرتشت آمده است؟ آیا می توان به گفته آن دسته از موبدان که دخمه را کرداری غیر زرتشتی می دانند اعتماد نمود؟

۷۶. دانشنامه ی مزدیسنا، ص ۲۷۵ و ۲۷۶، ذیل «دخم»

۷۷. فرهنگ ادیان جهان، ص ۲۸۷

۷۸. موبد فریبرز شهزادی در گفتگو با خبرگزاری ایسنا، ۸ مرداد ۱۳۸۵

در پاسخ به این پرسش ها، باید خط کشی با قدرت اندازه گیری دقیق به دست بگیریم. همانطور که در بحث های مطرح شده ی پیش از این، میزان و معیار ما اوستا بود، در این مورد نیز به اوستا رجوع می کنیم.

در اوستا، خاکسپاری مردگان از کارهای بسیار زشت شمرده شده و گناهی نابخشودنی محسوب می شود. در بحث آفرینش و تقابل خدای خوبی ها و خدای بدی ها، گفتیم که هر چه خدای خوبی ها می آفرید، در مقابلش خدای بدی ها خلقی انجام می داد که با خدای خوبی ها مقابله کند. در دهمین مرحله از رویارویی خدایان دوگانه، خدای خوبی ها سرزمین «هرهوتی» را آفرید و در مقابلش، اهریمن، گناه نابخشودنی «خاکسپاری مردگان» را آفرید.^{۷۹}

با این حساب باید پیروان امروزی زرتشتی را پیروان اهریمن دانست، چرا که مردگان خویش را دفن می نمایند و گناهی چنین بزرگ و نابخشودنی را مرتکب می شوند.

در آیین زرتشت، یکی از کارهای بسیار پسندیده آن است که اگر مرده انسان یا سگی را دفن کرده بودند، آن جنازه را از خاک بیرون کشند.

ای دادار جهان استومند! ای اَشَوَن!

کیست نخستین کسی که زمین را بیشتر از همه شاد کام کند؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

کسی که هر چه بیشتر مردارهای مردمان و سگان را از خاک
بر آورد.^{۸۰}

این هم یکی از مواردی است که حرمت انسان ها و سگ ها با هم برابر
شمرده شده است!

بر اساس فرهنگ زرتشتی جنازه ها نباید دفن شوند و اگر دفنی صورت
پذیرفت باید آن را نبش قبر کرده و از خاک بیرون کشند. جنازه مردگان
باید به دخمه حمل شود، اما این کار به تنهایی نباید صورت پذیرد. اگر
کسی خود به تنهایی مرده ای را به دخمه برد، «نسو»^{۸۱} بر او می تازد تا او را
از راه بینی و چشم و زبان و آرواره ها و اندام نرینگی یا مادینگی و پشت
مرده آلوده کند و به پلیدی بیالاید.^{۸۲}

کسی که تنهایی جنازه را تا دخمه حمل کند، بیچاره شده است. به
مصیبتی دچار می شود که به قول ما ایرانی ها خدا نصیب گرگ بیابان نکند.
او را به بیابانی بی آب و علف می برند و بدترین خوراک ها و پوشاک ها را

۸۰. وندیداد ، فرگرد سوم ، بخش سوم ، بند ۱۲

۸۱. نسو: (در پهلوی «نسا» یا «نس» به معنای مردار یا پیکر مرده) نام دیوی است که بر پیکر مردگان
فرمان می راند و هر کس که به مردار نزدیک شود یا بدان دست زند یا به تنهایی مرده ای را به دخمه
برد، «نسو» از همه سوراخ های تن او به درون راه می یابد و او را می آلود.

۸۲. وندیداد ، فرگرد سوم ، بند ۱۴

به او می دهند. این وضعیت تا زمان پیری وی ادامه می یابد، آنگاه مردی توانمند و زورمند و چیره دست را فرمان می دهند تا پوست از تن وی برکشد و سر از تن او برگیرد!^{۸۳}

از فرگرد پنجم وندیداد بر می آید که مرده را باید برهنه راهی دخمه نمایند، اما روش پارسیان معاصر متفاوت از آن بوده است:

روش جدید پارسیان این است که جامه های کهنه را بر تن مرده می پوشانند: «هنگامی که مردی بمیرد و فرمان یابد که این جهان را ترک گوید، بهترین پوشاک برای او کهنه ترین آنهاست. این پوشاک باید کهنه و بکار رفته اما به خوبی شسته بشد. بازماندگان مرده نباید هیچ پوشاک نوی بر پیکر مرده بیندازند؛ زیرا در زند وندیداد آمده است که اگر پوشاکی به اندازه پاره پشمی از گلوله پشم نرشته، بیش از آنچه لازم است بر مرده بیافکنند، هر رشته ای از آن در جهان دیگر، مار سیاهی خواهد شد که بر دل سازنده آن پوشاک می چسبد و حتی مرده نیز به ستیزه با او خواهد خاست و خواهد گفت: آن پوشاک که تو بر من ساختی خوراک کرم ها و حشره ها می شود.»^{۸۴}

۸۳. همان، بند ۱۵ تا ۲۱.

۸۴. اوستا، گزارش دوستخواه، ج ۲، ص ۷۱۷، پاورقی ۳.

باید دانست که در جای جای اوستا، سخن از دخمه و خوراک لاشخور کردن مردگان آمده است. ذکر همه موارد آن ملال آور است و شاید همین فرمان اهورامزدا کفایت کند. اهورامزدا در پاسخ به زرتشت نسبت به چگونگی رفتار با پیکر مردگان و اینکه آن را باید کجا برد، پاسخ می دهد: «بر فراز کوه، در جایی که همیشه سگان و پرندگان مردار خوار بسر می برند».^{۸۵}

▪ کلماتی دیگر از اوستا

آنقدر در این مدت اوستا را ورق زده ام و آیه آیه و بند بندش را زیر و رو نموده ام که اگر بخواهم ثانیه به ثانیه آن را گزارش کنم، انجمن های گوناگون زرتشتی به ستوه می آیند. آنچه که در این بخش مورد بررسی قرار گرفت، تنها گوشه ای از یافته هایم از اوستا بود. شاید وقتی و جایی دیگر با حوصله ای تمام، تمام فهمیده هایم از اوستا را بیان کردم. اکنون در پایان این بخش، تنها به موارد کوچکی اشاره کرده و عبور می کنم.

یکی از گفته های تعجب برانگیز اوستا در باب پیمان شکنی است. بر اساس اندیشه اوستایی، تاوان کسی که پیمان شکنی کند، بر خویشان وی است و در حقیقت خویشاوندان پیمان شکن هستند که باید جور پیمان

۸۵. وندیداد. فرگرد ششم. بخش پنجم. بند ۴۵



شکنی دیگری را بکشند. مثلاً اگر کسی «گفتار-پیمان» را بشکند، نزدیکترین خویشاوندان وی باید تاوانی سیصد برابر بهای آن را بازپس دهند؛ یا اگر کسی «گاو-پیمان» را بشکند، ناوانی هشتصد برابر بهای آن بر عهده نزدیکترین خویشاوندانش است.

شاید در نگاه عزیزان زرتشتی، این مسئله امری بدیهی شمرده شود؛ اما واقعیت این است که تاوان دادن کسی به خاطر خویشتی نزدیک با کسی، منطقی و عقلانی به نظر نمی رسد. اگر کسی گمان کند که این مسئله همانند ضمانت کردن است باید گفت که بیان اوستا بویی از ضمانت نمی دهد و تنها به بهانه فامیل دور و نزدیک بودن تاوانی بر انسان تحمیل می شود. در مسئله ضمانت خودِ شخصِ ضامن در سلامت کامل ضمانت دیگری را به عهده می گیرد که در صورت بروز هرگونه مشکلی، عهده دار پیامدهای کار باشد، نه آنکه شخص بالاجبار به تاوان دادن بابت دیگری وادار شود.^{۸۶}

از دیگر غرایب موجود در اوستا اینکه اگر در خانه ای چوبین یا کلبه ای جگن پوش، در هنگام باریدن باران یا برف و یا وزیدن باد، سگی یا آدمی بمیرد، مزداپرستان باید آنقدر صبر کنند که باد، آب های روان زمین را

۸۶. وندیداد، فرگرد چهارم، بند ۵ تا ۱۰

بخشکاند، حتی اگر یک ماه به طول انجامد. آنگاه شکافی در دیوار خانه پدید آورند و جنازه را به بیرون از خانه منتقل نمایند.^{۸۷}

ادعای زرتشتیان آن است که آیین شان خردورز و خردپذیر است و بر پایه عقل و اندیشه بنا شده است. با این حساب سنخیت آنچه که گذشت با خرد چگونه توجیه پذیر است؟!

۸۷. وندیداد، فرگرد هشتم، بخش دوم

۵

آشَوَن هَا

بر اساس آنچه که از منابع اصیل زرتشتی گذشت، نمی توان آغاز دقیقی برای آیین زرتشت برشمرد. نه تاریخ دقیقی برای زمان پیدایش زرتشت می توان معرفی کرد و نه جغرافیای نزدیک به واقعیت را.

پژوهشگران و صاحب نظران در پاسخ به پرسشی درباره ی محل و زمان آغاز آیین زرتشت، زبان در کام فرو می کشند و پاسخ دقیقی ارائه نمی دهند. ابهامات گسترده ای که در آغاز و پیدایش آیین زرتشت با آن روبه رو هستیم، راهی را در طول تاریخ طی می کند که نمی توان آن را هموار دانست.

با تمام آنچه که درباره ی آغاز ماجرای زرتشت گفته می شود، اما بیشتر تاریخ نگاران بر این عقیده اند که آیین زرتشتی توانست در سرزمین تحت حکومت هخامنشیان گسترش یابد و حاکمان آن دوران، پیروان آیین زرتشتی شدند. فرهنگ عمومی این دوران، بر پایه آداب و سنت های زرتشتی پی ریزی شد. روزگار گذشت و با حمله اسکندر مقدونی، هخامنشیان منقرض گشتند. استیلا و حکومت اسکندر بر ایران تبعات

گسترده ای داشت. لشکر یونانی تمام قد تلاش نمود تا آیین و فرهنگ خود را جایگزین آیین زرتشتی نماید. می گویند هر جا نسخه ای از اوستا دیده می شد از میان می بردند و آتشکده ها را نابود می ساختند. برای همین است که زرتشتی ها به اسکندر لقب «گجستک» به معنای ملعون دادند.

در دوران حکومت سلوکیان، آیین رسمی، آیین یونانی بود و فرهنگ مردمان از زرتشتی مایل شد. در دوران حکومت اشکانیان و در زمان اشک بیست و دوم، دوباره سعی در گردآوری اوستا گردید و از پاره های باقی مانده و آنچه که در سینه ها و یادها بود، اوستایی گردآوردند. اما برآستی فاصله چند قرنی از نابودی اوستا و قرن ها تلاش در پاک سازی آیین زرتشتی، چه میزان از اوستا را می توانست گرد آورد؟!

وقتی نوبت به پادشاهی ساسانیان رسید، فرهنگی که قرن ها نابود شده و آیینی که نه کتاب مقدسش باقی مانده بود و نه معابد و آتشکده هایش، قدرت را در دست گرفت و موبدان به عنوان رهبران دینی زرتشتی، توانستند نبض حاکمیت را به دست بگیرند.

▪ موبدان و ساسانیان

یکی از واژه هایی که با آن رو به رو هستیم، «آشَوَن» است. اشون در درجه اول به زرتشت و شاگردان اولیه وی گفته می شود. در دوره های بعد، اشون ها کسانی بودند که مرد دینی محسوب می شدند و به نوعی در



خدمت دین بودند. در واقع می توان گفت «آشون ها» کارگزاران آشکده ها بودند.

«آرتور کریستن سن» ایرانشناس سرشناس دانمارکی، در کتاب «ایران در زمان ساسانیان»، قدرت بی حد و حصر موبدان در دوران ساسانی را به خوبی ترسیم نموده است.

یکی از قدرت های مهم موبدان زرتشتی در زمان ساسانیان، توانایی عزل نمودن پادشاه بود. پادشاه ممکن بود به بهانه های مختلف متهم به عدم لیاقت شود، از آن جمله هرگاه پادشاهی مطابق تعالیم روحانی اعظم رفتار نمی کرد نالایق به شمار می رفت. اصل قابل عزل بودن شاه اسلحه خطرناکی در دست موبدان بود.^۱ موبدان در این دوران حتی قدرت انتخاب پادشاه و حاکم را نیز داشتند. اگر چند نفر برای سلطنت پیدا می شدند و هر یک به گروهی از نجای عالی مرتبت دلگرم می بود، رای روحانی اعظم قاطع می گردید؛ چرا که او نماینده قدرت دینی و مظهر ایمان و اعتقاد مذهبی ملت محسوب می شد.^۲

در دوران ساسانیان علم و دانش مخصوص طبقه روحانی و موبدان بود و کسی نمی توانست به کسب تخصص پردازد مگر اینکه از این طبقه

۱. ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۸۱

۲. همان

محسوب می شد.^۳ اینها نمونه های کوچکی از قدرت بی حد و حصر موبدان در این دوره می باشد. دوره ای که مردم طبقات مختلف جامعه به کتاب های مذهبی و دینی دسترسی نداشتند و هر آنچه که طبقه حاکم به نام دین و کلام اهورامزدا به مردم القا می کرد مورد پذیرش واقع می شد. قوانینی که در این دوره بر مردم تحمیل می شد، بسیار زیرکانه تنظیم گردیده شده بود که همه مزایای آنها در نهایت به موبدان یا همان آشون ها ختم می شد.

اگر بخواهیم نمونه ای از این قوانین زیرکانه را بازگو کنیم، باید به احکام مربوط به مردگان نظری بیافکنیم. مرگ یکی از مراحل طبیعی در حیات انسان ها محسوب می شود و جامعه به صورت روزانه با آن سر و کار دارد. مردم باید برای مردگان خویش فکری کنند و جنازه را به سرانجامی برسانند. کسانی که ماموریت انتقال مردگان را به بالای تپه ها می یافتند، به آلودگیِ مردگان آلوده می شدند. آنها برای رهایی از این آلودگی، بعد از انجام مراسمات مفصل و سخت و صعبی که پیش روی آنان قرار می گرفت؛ باید موبدان را راضی می کردند تا از نجاست مرده کشی پاک شوند! باید شتری گران قیمت و یا گاو و گوسفندی را برای هدیه و رهایی از آلودگی حمل جنازه ی مُرده، به موبدان پیش کش می کردند. اگر شتر و گاو و گوسفندی نداشتند، باید از وسایل زندگی شان آنقدر به موبدان می دادند تا آنها راضی

۳. همان، ص ۲۰۸

تاریخ ایران باستان، ص ۳۶۶



شوند. اگر موبدان را راضی نمی کردند، این آلودگی دوباره از راه آلت تناسلی شان در آنها نفوذ می کرد!^۴

موبدان که در واقع حاکمان حقیقی دوران ساسانی بودند، در کنار قدرت و کسب درآمد از کردار روزانه مردم، نیاز به چیزهای دیگری نیز داشتند. قدرت و ثروت به خوبی فراهم بود و تنها مسئله شهوت مانده بود که باید آن را نیز سر و سامانی می دادند. از همین رو قانونی برای رسیدن به این امیال نفسانی وضع شد. قانون این بود که یکی از راههای پاک شدن از گناه، پیش کش کردن خواهران و دختران پانزده ساله به همراه گوشواره ها و پول به آشون مردان است.^۵ جالب اینجا بود که فرد گناهکار باید از روی رضایت و خرسندی بالش، زیرانداز و رواندازی نیکو به عنوان بستر هم برای این اشون مردان آماده کند!

با این مقدمات، درک و فهم میزان نارضایتی مردم آن دوران از دستگاه حاکمیت و رهبران دینی زرتشتی به راحتی قابل لمس است.

۴. در فرگرد نهم کتاب وندیداد، این مراسم به صورت مفصل و دقیق ذکر شده است. برخی از موبدان امروزی زرتشتی برای رهایی از چالش پیش رویشان نسبت به این قوانین، ادعا می کنند که اینها ساخته و پرداخته موبدان روزگار ساسانی است و نمی توان آنها را پذیرفت؛ در پاسخ به این عزیزان باید گفت که دوبار از یک سوراخ گزیده شدن خطاست! اگر به گفتار موبدان و نیاکان آن روزگار نمی توان اعتماد نمود، به طریق اولی به موبدان امروزی نیز نمی شود اعتماد کرد و سخن آنها را پذیرفت.

۵. وندیداد، فرگرد ۱۴، بند ۱۵

▪ مانی و حکومت موبدان

ورق زدن تاریخ، نیاز به شناخت آغاز و انجام قضا یا دارد. با درک صحیح از مصائب و سختی های مردم در دوران ساسانیان و فشارهایی که از طرف دستگاه موبدان بر مردم تحمیل می شد، گرایش انبوه مردم به جریان های مخالف، باورپذیر می شود. یکی از جنبش های آن دوران، به رهبری «مانی» صورت گرفت.

«مانی» مردی با اصالت پارتی بود که پدرش به بابل مهاجرت نمود. وی هم زمان با حکومت ساسانیان، در بین النهرین می زیست و آغازگر یک جریان بزرگ اجتماعی شد که برای مدتی خاورمیانه و آسیای مرکزی را تحت تأثیر قرار داد.^۶ فارغ از درستی یا نادرستی عقائد وی، اما سرنوشت او پس شگفت انگیز است. چه اینکه وی در همان مدت اندک، منافع موبدان زرتشتی را در گستره ای وسیع، به خطر انداخت و لذا به طرز فجیع و غیرانسانی اعدام شد. فردوسی سرنوشت مانی را چنین به نظم درآورده:

ز «مانی» برآشفست پس شهریار	برو تنگ شد گردش روزگار
بفرمود پس تاش برداشتند	به خواری ز درگاه بگذاشتند
چنین گفت کاین مرد صورت پرست	نگنجد همی در سرای نشست

۶. زردشتیان باورها و آداب دینی آنها، صص ۱۴۱ - ۱۴۳

چو آشوب و آرام گیتی به دوست بیاید کشیدن سرپاش پوست
همان خامش آگنده باید به کاه بدان تا نجوید کس این پایگاه
یایوختد از در شارســتان دگر پیش دیوار بیمارستان^۷

توضیح اینکه پادشاه ساسانی از دست او به خشم آمد، پس دستور داد تا او را از دربار بیرون بردند و به جرم آشوب گری، از سر تا پای، پوست از بدنش برکنند و آن را پُر از کاه کرده، از دروازه‌ی شهر آویزان نمودند.^۸

آری، مانی کشته و پوست از بدنش کنده شد، از کاه انباشته گردید و از دروازه شهر جندی شاپور (مرکز فرهنگی ساسانیان) آویخته شد. برخی از محققین می نویسند: «بدون شک عامل عمده در تعقیب و توقیف مانی، وجود کرتیر (موبد بزرگ عصر ساسانی) بوده است. که تعلیم او را موجب لطمه به عقائد مزدیسنان تلقی می کرد».^۹ رومن گیرشمن^{۱۰} و دیگر پژوهشگران نیز بر این باورند که دستگیری، شکنجه و اعدام مانی، با اعمال نفوذ موبدان زرتشتی صورت گرفت.^{۱۱} باید دانست که این نوع شکنجه

۷. شاهنامه فردوسی. پادشاهی شاپور ذوالاکتاف

۸. شاهنامه کامل فردوسی به نثر پارسی، ج ۲، ص ۸۸۷

۹. تاریخ مردم ایران؛ ایران قبل از اسلام، ص ۴۳۷

۱۰. رومن گیرشمن - Roman Ghirshman | باستان‌شناس فرانسوی و متوفای ۱۹۷۹

۱۱. ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۵۲

غیر انسانی و وحشیانه، از دستورات اوستاست، که فرمان می دهد پوست مخالفین را زنده زنده بکنید!^{۱۲} در گشت و گذار میان تاریخ دوران ساسانی، بر حسب دستور قوانین اهورایی زرتشتی، این روش مجازات بسیار دیده می شود. این روش از همان روزهای آغازین حکومت ساسانی مورد استفاده بود و در قالب دستورات دینی القا می شد. «اردوان پنجم» آخرین پادشاه اشکانی به دستور «اردشیر بابکان» بنیانگذار حکومت ساسانی، پوستش کنده شد و در معبد آناهیتا بدنش را آویختند.^{۱۳}

▪ این منم: کرتیر!

برای شناخت نوع رفتار موبدان و تعامل آنها با مردمان خویش و مردمان سایر اقوام و ادیان، درنگی کوتاه در زندگانی «کرتیر» سوبید بزرگ و پرنفوذ دوران ساسانی - غنیمت است. طبق بررسی تاریخ پژوهان، علی الظاهر وی در دوران پادشاهی هفت شاه ساسانی زندگانی می کرده است. اردشیر بابکان، شاپور یکم، هرمز یکم، بهرام یکم، بهرام دوم، بهرام سوم و نرسه، پادشاهانی هستند که کرتیر را درک کرده اند. وی توانست دین زرتشتی که در آن زمان باورهای گوناگونی را با خود یدک می کشید، یکدست کرده و به اوستا تقدس بخشد.

۱۲. ونیداد، فرگرد نهم، بند ۴۹

۱۳. مصاحبه «پرویز رجبی» تاریخ دادن معاصر با روزنامه اعتماد، ۱۲ / ۸ / ۱۳۸۸



اوج نفوذ و قدرت وی در زمان بهرام دوم بود. او از نفوذ خویش بیشترین استفاده را برد و پیروان آیین ها و مذاهب دیگر را بسیار آزار و اذیت نمود. در زمان او بود که پیروان ادیان یهودی و مسیحی و بودایی رنگ آرامش را ندیدند. او قاضی القضاات این دوره بود و آموزشگاه هایی را برای پرورش روحانیون زرتشتی بنیاد نهاد. در همین دوره بود که مبارزه با آیین جدیدالتاسیس مانوی را که در زمان پادشاهان پیش از این، از فضای باز سیاسی بهره برده و رشد چشمگیری یافته بود را در دستور کار خود قرار داد و بدترین فرجام را برای مانوی رقم زد.^{۱۴}

از وی چهار سنگ نوشته برجای مانده که به خط پارسی میانه است و به شرح سفرش به معراج و کردارهای خداپسندانه اش می پردازد. در بخشی از این نوشته ها آمده است:

«اهریمن و دیوان (مخالفان) از من ضربت ها و درد و رنج فراوان دیدند. آنگاه کیش اهریمن (منظور ادیان غیر زرتشتی) و دیوان از شهر رخت بر بست و بیرون برفت. یهودیان و بوداییان و برهمنان و نزاریان و مسیحیان و غسالیان و مانویان اندر شهر کشته شدند.

۱۴. در کتاب های گوناگون تاریخی این دوره به سرگذشت وی اشاره شده است. پرویز رجبی در شماره مخصوص دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران (مهر ۱۳۵۰) در نشریه «بررسیهای تاریخی» مقاله مطلوبی را به نگارش در آورده است. «تمدن ایران ساسانی» اثر ایرانشناس روسی «ولادیمیر گریگوریچ لوتوین» نیز اشارات مهمی دارد.

بت‌هایشان (منظور خدایانشان) نابود گردید و دیوخانه‌هایشان (منظور نیایشگاه‌هایشان) بر آشفته و ویران گردید. شهر به شهر و جای به جای. معابدشان تبدیل به جایگاه ایزدان شد. آنگاه من بسا آتشکده نشانیدم اندر شهر و بسا موبدان که خرسند و کامیاب شدند. من کافران و ملحدانی (منظور غیر زرتشتیانی) که به انجام فرائض دینی نپرداختند، کیفر دادم. بسیار کسان به «دین من» روی آوردند و بسیاری دست از دین دیوان برداشتند. بگذارید که من کرتیر به خواست خدا به همه نشان دهم که چه کارهای مفیدی در کشور انجام داده‌ام. بگذارید تا ایزدان اسرار آسمان‌ها و اعماق دوزخ را بر من روشن سازند. منم بسا پرهیزگار و دادگر. بدانید که این منم: کرتیر.^{۱۵}

آنقدر فجایع و جنایات او سیاه بود که نویسندگان مهم دوره‌های بعد زرتشتی سعی در زدودن خاطرات این دوره نمودند. حتی در دوره آغازین اسلامی، زمانی که تدوین کتاب پهلوی دینکرد در دستور کار زرتشتیان قرار گرفت، هیچ نام و نشانی از کرتیر را در آن ذکر نکردند و کسی را که مظهر تعصب بود و جز تعقیب و آزار مخالفان حاصل دیگری نصیب آیین زرتشت



نکرده بود، در ردیف موبدان و هیربدان بزرگ و نام آور دوران گذشته یاد نمودند.^{۱۶}

▪ جنایتی در مق اوستا

گفتیم که زرتشتیان و موبدان به اسکندر لقب «گجستک» به معنای ملعون را دادند. در باب علت آن هم بیان می کنند که چون او باعث نابودی اوستا شد. اما براستی باید پرسید که اسکندر تا چه میزان باعث نابودی اوستا گردید؟!

تاریخ را که ورق می زنیم، در می یابیم که اسکندر مقدونی در حدود ۵۵۰ سال پیش از حکومت ساسانیان بر ایران، به این سرزمین لشکر کشی کرد. این فاصله بین پنج تا شش قرن، چگونه می توانست اوستایی را که در دوران ساسانی ۲۱۰ سال بود را در زمان ما به چیزی در حدود دو جلد کتاب برساند! نقل کردیم که به گفته اوستاپژوهان معاصر «اوستایی که امروزه در دست داریم چهار یک اوستایی است که در روزگار ساسانیان در دست داشته اند»^{۱۷}

آیا از میان رفتن اوستا از دوران ساسانی تا زمان ما، آن هم در این حجم بالا را نیز می توان به گردن اسکندر مقدونی انداخت؟!

۱۶. تاریخ مردم ایران: ایران قبل از اسلام، ص ۴۴۵

۱۷. گاناها، ص ۲۸

البته باید گفت اسنادی وجود دارد که روشن می سازد اسکندر مقدونی، اوستا را به کلی نابود نساخت و آن را به گونه ای نیز محافظت نمود. «پان رییکا» پروفیسور ایران پژوه می نویسد:

شاه ویشتاسپ به نگارش اوستا فرمان داد و مقرر داشت که نسخه اصلی را در خزانه شاهی و دو رونوشت آن را در بایگانی، که اصطلاحاً «دژنوشت» نامیده می شد، نگه داری کنند. اسکندر کبیر پس از پیروزی دستور داد یکی از نسخه ها را سوزانده و دیگری را به زبان یونانی ترجمه کنند.^{۱۸}

برخی برای رهایی از این چالش تاریخی که بالاخره چرا و چگونه اوستا از دوران ساسانی تا زمان ما در این حجم بالا از میان رفت، راه برون رفتی را پیش رو می گذارند. این دسته، مشکل را به گردن سپاه اسلام می اندازند و ادعا می کنند که در حمله اعراب به ایران، کتابخانه ها به آتش کشیده شد و اوستا از میان رفت!

اما این مطلب تا چه میزان صحت دارد؟

درباره این ادعا که حمله سپاهیان اسلام سبب از میان رفتن اوستا و فرهنگ زرتشتی شد، باید به خوبی مطالعه و اندیشه کنیم. درباره نبرد بین ایرانیان و اعراب، سخن های گوناگونی زده می شود، اما منبعی موثق که

۱۸. تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه . ص ۶۹



روشن سازد نبرد پردازان عرب کتابخانه ای را نابود ساخته و کتابی را از میان برده باشند، نمی توان یافت. در سرزمین ایران آن دوران که وسعت آن بین پنج تا شش میلیون کیلومتر مربع بوده و در جای جای آن آتشکده وجود داشته و هر آتشکده ای مجهز به اوستا بوده، تا چه میزان باید آتشکده ها به آتش کشیده و یا ویران می شد که سبب نابودی اوستا گردد؟! اصلاً چند مورد گزارش در تاریخ داریم که در این پیکار آتشکده ای نابود و کتابخانه ای به آتش کشیده شده است؟! حتی در تاریخ های دست چندم که ارزش علمی چندانی ندارند و گزارشات متناقضی را روایت می کنند، آنقدر این نقل ها اندک است که اصلاً نمی توان آن را سبب نابودی اوستا بر شمرد. در کنار اینها، مگر موبدان ادعا نمی کنند که اوستا سینه به سینه در طول تمام تاریخ مانده است. مگر ادعایشان این نیست که از دوران هخامنشی تا ساسانی اوستا در سینه ها محفوظ ماند و سپس دوباره به نگارش در آمد! پس این سینه های محافظت کننده چه شدند؟! آیا نباید کمی با ژرف بینی این سینه ها و امیالشان را بازبینی کرد؟!

باید مسئله نبرد بین ایرانیان و نبرد پردازان عرب رمز گشایی شود. اسناد زیادی در تاریخ وجود دارد که ثابت می کند نه تنها در این نبرد، کتابخانه و کتابی به آتش کشیده نشد، بلکه کتابهای در انحصار طبقه موبدان بین مردم عادی پخش گردید و آنها هم به متن اصلی باورهایشان دسترسی پیدا کردند. این نکته نیز هویدا است که سپاهیان مسلمان به دیده اهل کتاب به زرتشتیان نگاه می کردند و همانطور که مسیحیان و یهودیان در مکه و مدینه در کنار

مسلمانان زندگی می کردند و از امنیت اسلامی برخوردار بودند، اینان نیز همین حقوق را داشتند.

برتولد اسپولر^{۱۹} ایرانشناس آلمانی تبار می نویسد:

این طور به نظر می رسد که تازه پس از تسلط عربها، اوستا در دسترس عموم قرار گرفته و به نام کتاب مقدسی آسمانی به مسلمانان ارائه گشته است. مسلمانان نیز این ادعا را پذیرفتند و نوشته های مجوسیان بدین عنوان مورد احترام واقع گشت. از ویرانی آتشکده ها به فرمان دولت و یا اقدامات دیگری بر ضلّه مقدّسات زردشتی و یا کتب دینی آنان خیلی به ندرت شنیده می شود، بلکه به عکس اوستا را از کتب مسلم زردشتیان به حساب آوردند و موجود بودن آن را دلیل بر عقاید زردشتی گرفتند. با این وضع عقاید زردشت نیز جزء ادبانی درآمد که با آنها می بایستی مدارا شود، و بدین ترتیب وظیفه سرکوبی آنان دیگر موردی نیافت و حتی در سال ۸۴۰ میلادی (برابر با ۲۲۵ هجری) اعضای دون پایه حکومت که در سرزمین سغد، به زردشتیان تجاوز کرده بودند، از طرف دولت مورد بازخواست و مجازات واقع شدند.^{۲۰}

۱۹. Bertold Spuler

۲۰. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ص ۳۳۸



با این حساب مقصر اصلی در جریان کاسته شدن از حجم اوستا چه کسی است؟

چرا اوستا که مجموعه ای از متون مقدس زرتشتی و آداب دینی آنان بود، تمام و کمال به دست ما نرسیده است؟!

اگر اسکندر مقدونی و سپاهیان عرب زبان سبب نابودی اوستا نشده اند، چه کسی این اقدام را انجام داده است؟!

کمی جستجو در کتابخانه و کتابهایش، سرنخ هایی را به دست ما می دهد که قضاوت در این باب را آسان می کند و خیانت گران به اوستا را رسوا می سازد. کتاب های زیادی هستند که سرنخ های مهمی از دست های خیانت گر به اوستا را به دست می دهند.

زرتشتیان با وجود اینکه در دوران ساسانی، حکومت رسمی را بر عهده داشتند، اما چالش های عقیدتی و آیینی، آنان را آسوده خاطر نمی گذاشت. در این دوره حاکمان زرتشتی، نبردی عقیدتی و حکومتی با آیین مسیحیت و مانوی داشتند.^{۲۱} برخی دیگر از مورّخین اینچنین از تنش های بین دینی و عقیدتی یاد می کنند:

۲۱. فرهنگ جامع تاریخ ایران، ج ۱، ص ۴۲۲

روحانیان زرتشتی در سده چهارم ناچار بودند به مبارزه و رقابت های زیادی با آیین های مانوی و مسیحی، که در آن اوان احکام دین خود را به طور جامع و کاملاً مدوّن در دست داشتند، تن در دهند.^{۲۲}

در همین دوران و در خلال این تنش ها، آیینی جدید در شبه جزیره و در همسایگی ساسانیان، ظهور کرد و به سرعت رو به گسترش بود. سرعت گسترش اسلام بسیار بیشتر از مسیحیت و مانوی ها بود و همین مسئله سبب مشکلات دو چندان برای موبدان و رهبران زرتشتی گردید. همین امر موجب شد که زرتشتیان در مناظرات و گفتگوها با مشکلاتی جدی مواجه شوند و علت آن خرافات و باورهای نادرست و نابخدانه ای بود که سراسر دین زرتشتی را فرا گرفته بود.

مردمان سرزمین حکومت ساسانی، تمایلات زیادی به ادیان رقیب یافته و طیف گسترده ای از جامعه به ادیان دیگر درآمده بودند. سرزمین زرتشتی با خطر مانوی گرایی و مسیحی گرایی و اسلام گرایی رو به رو شده بود و باید کاری جدی انجام می پذیرفت. وضعیت بحرانی و آژیر قرمز، رهبران زرتشتی را به رفورمی گسترده در آیین و متون مقدسشان وا داشت. رفورمی

۲۲ - تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه ، ص ۳۵



عظیم و هماهنگ، با هدف حذف بسیاری از متون دینی و کتاب های مقدس در دستور کار بود. در «تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز» آمده است:

در سده سوم میلادی نوشته های کتاب مقدس زرتشتیان یعنی اوستا تصحیح شد.

بعداً در سده های چهارم و ششم متون آن جمع آوری و مدون گردید. در زمان ساسانیان القبای اوستائی ویژه ای به نام زند پدید آمد...^{۲۳}

باید دانست که نوشتار این کتاب، به زبان رایج نبود و حتی برخی از موبدان و روحانیون زرتشتی دانایی آن را نداشتند و تنها قشر کمی از موبدان دانش آن را می دانستند.^{۲۴} با این حساب روند گزینش و کم و کاست کتاب مقدس زرتشتی در سکوت کامل از جامعه رخ داد و طبقات دیگر جامعه از آن اطلاعی نداشتند.

آرتور کیرستن سن می نویسد:

قرآینی در دست داریم که از روی آن می توان گفت شریعت زردشتی در قرن نخستین تسلط عرب تا حدی اصلاح شده و تغییر پیدا کرده است و زردشتیان خود مایل بوده اند، که بعضی از افسانه ها

۲۳. تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ص ۱۶۱

۲۴. تاریخ ایران باستان، ص ۳۳۰

و اساطیر عامی و بعضی از اعتقاداتی را که در فصول اوستا ثبت شده بود، حذف کنند.^{۲۵}

وی در ادامه می افزاید:

شریعت زردشتی که در زمان ساسانیان دین رسمی کشور محسوب می شد، مبتنی بر اصولی بود که در پایان این عهد بکلی میان تهی و بی مغز شده بود. انحطاط، قطعی و ناگزیر بود. هنگامی که غلبه اسلام، دولت ساسانی را که پشتیبان روحانیان بود واژگون کرد، روحانیون دریافتند که باید کوشش فوق العاده برای حفظ شریعت خود از انحلال تام بنمایند.^{۲۶}

وی در ادامه به صراحت تحریف عمدی و نابود کردن بخش عظیمی از اوستا توسط رهبران دینی زرتشتی را بیان می کند. این تحریف و دست برد عمدی در اوستا، در آثار دیگر تاریخ نگاران نیز دیده می شود.

نحله های مختلف و فرقه های گوناگون مذهبی، متکلمان رسمی را بر آن داشتند که در آن احکام اوستایی دست به اصلاحات و تغییراتی بزنند. بنابر سنت، شرایع در دوران ساسانیان بیست و یک «نسک» (فصل، بخش) داشته که فقط قسمت کوچکی از آن برای ما

۲۵. ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۰۸ و ۲۰۹

۲۶. همان، ص ۵۷۱



به جای مانده است. کهن ترین دست نویس های اوستا که امروز در دست است، فقط از سده سیزده و چهارده بوده، حتی پاره ای از آنان بسیار متأخرتر است.^{۲۷}

تلاش هیربدان و دیگر رهبران زرتشتی در آن دوران به ثمر نشست. آنان توانستند بخش عظیمی از اوستا را سانسور و یا به عبارت دیگر تحریف نمایند تا با چالش عظیمی در برابر دیگر ادیان و مذاهب رو به رو نباشند. از بیست و یک نسک اوستا که مجموعه بزرگی بوده است، تنها چیزی در حدود دو جلد کتاب به ما رسید که می گویند حدود یک چهارم اوستای آن روزگار است.

باید گفت که این سانسور با وجود همه گستردگی اش، نتوانست ردپای همه خرافات و کردارهای جاهلانه و غلط را بزداید و کتاب هایی از دستبرد و اصلاح گری جان سالم به در بردند. برخی از کتاب ها همانند «وندیداد» بر جای ماند تا گوشه های کوچکی از نوع رفتارها و کردارهای اصیل زرتشتی را آینه نمایی کند. تلاش سانسورگرانه هیربدان، میراث امروزی برخی از موبدان است که سعی می کنند وندیداد را چیزی جدای از اوستا بخوانند و با وجود تمام مدارک، آن را بافته های غیر زرتشتیان معرفی کنند. جریان سانسور اوستا در عصر رسانه و گسترش اطلاعات هنوز ادامه دارد.

۲۷. تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه، ص ۳۵ و ۳۶

▪ (فهرم) زرتشتی در دوران معاصر

خانم «مری بویس» از زرتشتی پژوهان معاصر هندی و فارغ التحصیلان دانشگاه کمبریج که از شدت علاقه اش به باستان ایران و فرهنگ زرتشتی، یک سال به میان مردمان زرتشتی یزد و کرمان رفت و مطالعاتش در این زمینه را از نزدیک پیش برد، از تحولات جدید زرتشتی چنین می نویسد:

زرتشتیان، از حدود قرن نهم میلادی، از هرگونه تماس با پیش رفت های کلی آموزش بشری محروم شدند و لذا نمی توانستند کاری بیش از حفظ و صیانت از اعتقادات خود و ادای مناسک آنها صورت دهند. ثروت روز افزون پارسیان (زرتشتیان) هند هم، تا پیش از اوایل قرن نوزدهم، هیچ گونه تغییر واقعی در این وضعیت به وجود نیاورد. در اوایل این قرن بود که توده های مردم زرتشتی توانستند فرزندان خویش را به مدارس الگوی غربی در بمبئی بفرستند. سپس یکی از کاهنان زرتشتی اولین چاپخانه آن شهر را برپا کرد که در نتیجه روزنامه های پارسی چاپ شدند. کمی پس از آن یکی از مبلغان مسیحی اسکاتلندی به نام ویلسون تصمیم گرفت که زرتشتیان بمبئی را که وی آنها را تحسین می کرد به مسیحیت بگرواند. نامبرده پیش از آن ترجمه کتب اوستایی و پهلوی را مطالعه کرده بود و حالا سعی می کرد تا با استفاده از روزنامه های جدید، به طور اهانت آمیزی به محتویات آنها و به ویژه تنویر موجود در آنها حمله کند. توده عوام زرتشتی هیچ علم و دانشی در مورد این کتب باستانی نداشت. هر چند خود ایشان دعاهای اوستایی را

به عنوان اورادی مقدس که بسیار نیرومند و موثر بود استفاده می کردند؛ اما به صورت تحت اللفظی درک و فهم نمی شدند. آنان که به شدت تکان خورده بودند به علما و روحانیون زرتشتی خویش رجوع کردند تا جواب انتقادات ویلسون را بدهد. اما این کاهنان نیز، که به شیوه ای کاملاًستی آموزش دیده بودند، برای مقابله با پرسش های وی به اندازه کافی مجهز نبودند. یکی از روحانیون بلند مرتبه صرفاً فهرستی از اعتقادات حنیف (ارتدکس) زرتشتی را تجدید چاپ کرد، بدون اینکه سعی کند تا از سرودهای دینی موجود در آنها، که ویلسون به باد مسخره و انتقاد گرفته بود، تفسیر تازه ای به دست دهد. در نتیجه توده مردم زرتشتی احساس کردند وی آنها را دچار شکست کرده است. دو روحانی دیگر نیز به غیب گرایی یا نهان گرایی پناه بردند و کوشیدند تا اوستا را بر پایه مفاهیم عرفانی و هندویی به گونه ای مجازی تفسیر کنند. آنان اعلام کردند که تعلیم و آموزه «داخلی» (باطنی) اوستا، راجع به خدایی متعالی و دور دست می باشد؛ در حالی که اورمزد و اهریمن چیزی بیش از تمثالات نفس های خوب و بد انسانی نبودند. آنان معتقد بودند که یَزَتَه ها نیز یک عده ذوات هوشمند واسطه (میانی) می باشند. آنان همچنین بدین نتیجه رسیدند که زرتشت به طور ضمنی اصل اعتقادی تناسخ را پذیرفته بود و نجات و رستگاری نیز از طریق انکار نفس و روزه گرفتن به دست می آمد. هر چند همه این حرف ها در واقع ربطی به زرتشتی گری نداشت، تعدادی از پارسیان هند آن را به

عنوان راه فراری برای وضعیت پیچیده ای که ناگهان در آن گرفتار شده بودند پذیرفتند.

دیگران سعی کردند تا ایمان مذهبی خویش را به نحو عاقلانه تری بازسازی کنند. در نتیجه، در سال ۱۸۵۱ «انجمن رفورم (اصلاح) دین زرتشتی» با این هدف که «هزار و یک پیش داوری های مذهبی که جلو پیش رفت جماعت زرتشتی را می گیرند از میان بردارد» پایه گذاری شد. بعضی از اعضای آن، این نظریه افراطی غربی (مورد تبلیغ ویلسون) را که زرتشت توحیدی ساده را وعظ و تبلیغ کرده بود پذیرفتند و در نتیجه عملاً همه آداب و مناسک دینی را کنار گذاشتند. وقتی در سالهای دهه ۱۸۶۰ میلادی، «هاگ» که در آن ایام در بمبئی تدریس می کرد تفسیر خاص خود از گات ها را به تفصیل بیان کرد موضع این گروه بیش از پیش تقویت شد. آنهایی هم که آداب و رسوم قدیمی و سنتی را حفظ کردند مدتی بعد سهم خویش را از حمایت غربی به دست آوردند و آن وقتی بود که حکمت اشراقی (عرفان)، با حمایتی که از نهان گرایی و ارزش قائل شدن برای بُعد باطنی و درونی مناسک و آیین های دینی به عمل می آورد، در سال ۱۸۸۵ از آمریکا به بمبئی آورده شد. تعدادی از پارسیان هند به «انجمن عرفانی» یا حکمت اشراقی ملحق شدند و در معرض این خطر قرار گرفتند که اعتقادات و رسوم زرتشتی خویش را با مخلوط ساختن با آداب و رسوم خارجی (عمدتاً هندویی) دست خوش تحریف سازند. بدین خاطر آنان از طرف پیروان «علم خشنوم» یا علم رضایت (معنوی) مورد سرزنش و کنار گذاشتن

قرار گرفتند. این نهضتی نهان گرایانه و منحصرأ زرتشتی بود که در سال ۱۹۰۲ به دست یک نفر «پارسی» (زرتشتی) امی به نام بهرام شاه «شیرف» پایه گذاری شد. وی به تفسیر اوستا بر پایه مکاشفات روحانی خویش پرداخت و وجود خداوندی واحد و غیر متشخص و اقالیم هستی و تناسخ را تعلیم می داد که البته با کلی معلومات دنیوی در هم آمیخته بود. وی هیچ توجه و ملاحظه خاصی در مورد دقت نظر تاریخی یا کتب مقدس دینی نداشت. اما بر دقت خاص روی ادای مناسک و شعائر دین و تمسک کامل به قوانین طهارت تاکید می ورزید. تعدادی آتشکده متعلق به فرقه «علم خشنوم» وجود دارند. اما امروز کل این حرکت، هر چند روی هم رفته رشد داشته، به گروه ها و دسته هایی معارض تقسیم شده است.

اصلاح گرایان، در سالهای قبل، نسخه های چاپی ارزان قیمتی از کتاب «خرده اوستا»، کتاب نماز زرتشتیان به خط گجراتی چاپ کرده بودند، به نحوی که اکنون هر فرد زرتشتی به کتاب مقدس دینی خود دسترسی مستقیم داشت. این امر به تنزل بیشتر مرتبه کاهنان زرتشتی، که پیش از این نه تنها به دلیل جهل نسبت به علوم سکولار (دنیوی) و بلکه حتی بی خبر بودن از معنای واقعی کتب دینی خودشان به عنوان فردی نادان و کم سواد به نظر رسیده بودند، منجر شد. نیاز مبرم به فهم و درک بهتر کتب مقدس زرتشتی موجب شد تا یکی از افراد معمولی (غیر روحانی) به نام «کاما» به عرضه مطالعاتی در باب کتب مزبور بر پایه اصول لغت شناسی (فقه اللغة) غربی پردازد. شاگردان وی که جملگی روحانیون جوان بودند، به نحو تحسین

آمیزی روی ویراستاری و ترجمه کتب پهلوی و اوستایی کار کردند. اما به هیچ مطالعه کلامی بنیادینی دست نزدند. پارسیان هند، که فاقد مرجع معتبر و شناخته شده واحدی در زمینه مسائل و موضوعات دینی بودند، به صورت گروه های دینی معارض سرگشته و چند دسته باقی ماندند. نگاه ثنوی (دوگانه پرستی) قدیمی و ارتدکس در شهرها و روستاهای قدیمی ایالت گجرات پابرجا ماند. اما در بمبئی غالباً تحت الشعاع دیدگاه توحیدی اعلام شده غربی و یا نوع باطن گرایانه قرار گرفت. هر چند در دهه ۱۹۷۰ به تدریج نوعی احترام و مراعات جدید غربی در مورد ثنویت زرتشتی نفوذ پیدا کرد. هم زمان نیز نهضت دیگری در بین توده مردم زرتشتی برای احیای اعتقادات سنی تر و سازگار ساختن اساطیر قدیمی با دانش علمی جدید آغاز شد.

از اواخر قرن نوزدهم حرکت اصلاحی پارسیان هند بر جمعیت زرتشتی شهر ایران نیز تاثیر گذاشت. لیکن نوعی ارتدکس غیر قابل بحث و خدشه تا حدود نیمه دوم قرن بیستم میلادی در روستاها تداوم پیدا کرد. در شهرهای بیرون از ایران و هند، زرتشتیان ایرانی و پارسی هندوستان با هم مخلوط و در حال آمیزش می باشند و همه گونه صبغه های مختلف دینی، به همراه سکولاریسمی گسترده، بین ایشان رواج دارد. غالباً دوام و بقای ایمان مذهبی به مثابه بخشی از حفظ هویت جماعت زرتشتی ملاحظه می شود. به این دلیل، و نیز به دلایلی کاملاً خالصانه و دین مدارانه، غالباً تلاش های محلی شدیدی برای حفظ حیات دینی به عمل می آید. امروزه همچنین کوشش



خاصی در زمینه چاپ کتب تعلیمات دینی جالب برای کودکان و نوجوانان و اطمینان از اینکه آنان هنگام بلوغ رسماً به جرگه مومنان به دین زرتشتی می پیوندند و آیین تشرف به دین را درست انجام می دهند انجام می پذیرد. این که آیا کسانی که از یک پدر و یا مادر غیر زرتشتی هستند هم می توانند به نحو مناسبی به این دین پذیرفته شوند و با اینکه تغییر دین بدهند، مباحثی جنجالی هستند.^{۲۸}

▪ ملا فیروز و عرفان بعلی!

در «فرهنگ ادیان جهان» با مطالب مشابهی نسبت به آنچه گذشت مواجهیم. در اینجا نخستین جنبش اصلاحی را در سال ۱۷۴۶ معرفی می کند. این اصلاح بر سر تقویمی بوده که بین پارسیان هند و زرتشتیان ایران رواج داشته است. در بخش هایی از مدخل «اصلاحات دینی پارسیان» این کتاب، می خوانیم:

در سال ۱۸۱۸ یکی از موبدان هندی به نام ملافیروز، کتابی تألیف کرد با عنوان دساتیر، که آن را به کمک پدرش از ایران به هند برد. پس از آن در ۱۸۴۳ اثر مشابهی موسوم به دبستان [مذاهب] با ترجمه انگلیسی انتشار یافت. ادعا می شد که این هر دو اثر حاوی آموزش های عرفانی و سرّی زردشت اند. تا مدتی شعله هیجان شدیدی را برافروختند، اما سپس معلوم شد که آن

۲۸. راهنمای ادیان زنده، ج ۱، صص ۳۸۰-۳۸۴

ها نوشته های جدیدی هستند که به یکی از فرقه های صوفیه ایرانی تعلق دارند.^{۲۹}

▪ (دپای استعمار) در اصلاحات (زرتشتی)

بحث از اصلاحات زرتشتی و رفورمی که در دوران معاصر در آیین زرتشت رخ داد، تحقیقی جامع را می طلبد. آنچه که توسط استعمارگران در هندوستان اتفاق افتاد، کاری شبیه کار «پولس»^{۳۰} بود. یکی از مویدان هندی که فعالیت های گفتاری و نوشتاری بسیاری داشته و از فعالان در اصلاحات زرتشتی محسوب می شود، اصلاح طلبی زرتشتی در هند و آنچه که توسط مبلغان مسیحی و حاکمان انگلیسی رخ داد را چنین به تصویر می کشد:

بچه های خود من به مدرسه غربی ها در هند می رفتند. من به مدرسه مسیحی می رفتم و هر صبح نیایش مسیحی می خواندیم (پدر ما که در آسمان است...). من یک زرتشتی بودم، ولی آموزش در آن مدارس بهتر از آموزش در مدارس زرتشتی بود. در نتیجه در هند مردم بیش از ۲۰۰ سال تحت تاثیر انگلستان بودند. در حالی که این

۲۹. فرهنگ ادیان جهان، ص ۴۴

۳۰. پولس از مبلغان اولیه مسیحیت بود که تغییرات عمده ای را در این آیین انجام داد. برخی از پژوهشگران به او لقب معمار مسیحیت امروزی را داده اند. درباره او و فعالیت ها و تحریفات اش، در کتاب «حریصا» توضیحات مفصلی را داده ایم.



اتفاق در ایران هرگز رخ نداد و این تفاوت بسیار مهم است. ایران، ایران ماند و هیچگاه مستعمره فرانسه، انگستان و روسیه نبود. هندوستان از لحاظ فرهنگی بسیار بریتانیایی شد...^{۳۱}

وی نقش کلیسا و تاثیرات مبلغان آنان را چنین بیان می کند:

کلیسای کاتولیک و انگلیکان هر دو به هند آمدند، اما کلیسای انگلیکان نقش اساسی را ایفا می کرد. کلیسای انگلیکان حمله خود را با این سوال آغاز می کرد که زرتشتیان چه احتیاجی به انجام دادن این همه مناسک دارند؟ کشیش ها شروع به تبلیغ کردند. برخی جان ویلسون را به یاد دارند، او بعد از آنکه کالج های بمبئی را ساخت، همراه با دیگر کشیش ها تبلیغ مسیحیت را آغاز کرد. آنها می گفتند که شما مجبور به پیروی از بندهش نیستید. اینها غلط است، فقط از گاهان پیروی کنید؛ زیرا گاهان کلام حقیقی اشو زرتشت است. هر آنچه ساسانیان آوردند غلط است. اگر کشیش ها نظرات محققانه ای ارائه نمی کردند، ولی توانستند جامعه پارسیان را تحت تاثیر قرار دهند. در نظر داشته باشید وقتی کسی بر شما حکومت می کند همواره او را در مرتبه بالاتری می بینید، از طرف دیگر حضور بریتانیا برای آنان آرامش بخش بود. کشورهای دیگری مثل فرانسه و پرتغال

نیز بر هند تاثیر گذار بودند. به سبب تاثیر فرهنگ آنان بر هند، پارسیان سکولار و غرب زده شدند. آنان در پی تحول و اصلاح بودند، لذا روش زندگی سستی زرتشتی را تغییر دادند. موبدان هم قدرت رویارویی با جنبش قدرتمند غربی را نداشتند؛ چون آنان حتی از آموزشی که مردم بهره مند بودند نیز برخوردار نبودند.^{۳۱}

این سبک برخورد که کشیش ها در پیش گرفتند، همانند سبک برخورد پولس با غیریهودیان است. پولس هنگامی که دید غیریهودیان، حال و حوصله انجام مراسمات دینی را ندارند و ایمانشان ضعیف است، آنان را تشویق کرد که تنها ایمان داشته باشند و هیچ کاری نیاز نیست انجام دهند و همین ایمان به تنهایی کفایت می کند!

کشیش ها هم در هند، زرتشتیان را خسته از مراسم های سخت و عجیب زرتشتی دیدند، از این رو نهایت استفاده را از این خستگی بردند و به دلزدگی آنان از آیین شان دامن زدند و دین زرتشتی را از رفتار و کردار عبادی و خداپسندانه خالی کرده و تمام کتاب های زرتشتی غیر از «گات ها» را نامعتبر شمردند.

اکنون باید پرسید چرا این سوال برای پارسیان هندی پیش نیامد که به چه دلیل گات ها تنها کتاب معتبر است و آن را منسوب به زرتشت معرفی می

کنید؟ بر اساس همان دلیل در اعتبار و یا کاستی گات ها، دیگر کتب را نیز می توان اثبات یا رد نمود. چرا آنان این قدر سطحی از کنار شبهات وارده گذشتند و خود را در برابر شبهه افکنی ها عریان دیدند؟!

موبد هندی، کم دانشی موبدان زرتشتی را مهمترین علت موفقیت مبلغان مسیحی می داند و عدم آگاهی آنان از الهیات زرتشتی را رمز پیروزی انگلیسی ها بر می شمرد. وی در ادامه می افزاید:

آنان در مقابل چالش های دکتر ویلسون مبنی بر اینکه «بندеш چیست. شما درباره چه چیزی سخن می گوید. اهریمن امری ذهنی است، اهریمنی وجود ندارد، فقط یک خدا وجود دارد و آن هم خدای عشق است» جوابی نداشتند. آنان مسیحیت را ترویج می کردند و زرتشتیان مجذوب آنان شدند. تبلیغات ویلسون باعث شد سه دانش آموز زرتشتی به مسیحیت تغییر کیش دهند، این واقعه تاثیر عمیقی بر پارسیان گذاشت. یکباره این سوالات به وجود آمدند که به چه دلیل اعمال و سستی را که در گاهان نیامده است انجام دهیم؟ چرا باید جشن داشته باشیم؟ در گاهان سخن از سدره پوشی نیامده است؟ مسیحیان به طور مداوم شبهه افکنی می کردند. پس از او نیز مارتین هاگ، فیلسوف، الهیدان، و زبان شناس بزرگ توانست گاهان را

ترجمه کند. او نیز گفت در گاهان توضیح مفصلی درباره مراسم و مناسک وجود ندارد، گاهان کتاب متافیزیکی است.^{۳۳}

▪ آیین زرتشت در لباس عرفانی نوظهور

در کنار همه ی آنچه که برای زرتشتیان در دوران معاصر رخ داد، طیفی دیگر را می توان شناسایی کرد که شاید علت بروز و ظهور آن را در عدم توانایی موبدان به پاسخگویی در مقابل شبهات و خلاء معناگرایانه زرتشتی بتوان جستجو کرد. البته که امروزه برخی از موبدان و فعالان دینی زرتشتی با این گرایش زرتشتی مخالفت می کنند، اما نمی توان آن را نادیده گرفت.

عرفان های نوظهور در واقع جنبش های شبه دینی در دوران معاصر محسوب می شوند که به جای سیراب کردن، سراب دیدن را می آموزانند. در میان همه اقوام و ملت ها هم می توان ردپایی از آن را مشاهده کرد. جریانی که در همه ی ادیان ابراهیمی و دارمایی و ... شاخ و برگ دوانده و حتی در میان بی خدایان نیز دیده می شود. آیین زرتشتی هم از آن بی نصیب نماند.

«مهریابا» چهره ای شاخص از جریان عرفان های نوظهور است که اصالت زرتشتی دارد. وی از زرتشتیان ایرانی الاصلی بود که در هندوستان کار خود را آغاز کرد. در «تاریخ زرتشتیان» درباره وی چنین آمده است:



فرزانه مهربان پور شهریار پور مندگار ایرانی معروف به مهر بابا از اکمل صاحب دلان و سرو شاورزان و اصلان به اصل خویش می باشد و به هندی او را «آوتار»^{۳۴} گویند...

مهربابا در ۲۵ فوریه ۱۸۹۴ میلادی (۱۲۶۳ی) از عالم علوی به جهان نیستی و خیالستان فرود آمد و در دبیرستان و دانشکده پونه به تحصیل علوم ظاهری پرداخت. در دوران خردی شیفته اشعار صوفیانه و نوشته هایی بود که از روحانیات و معنویات صحبت می داشت. چون به سن ۱۹ سالگی رسید حضرت باباجان از صاحب دلان با کمال و اصلان به حق که در زیر درخت بید کنار خیابان پونه مقام داشت او را به خود خواند و پیشانی اش را ببوسید. مهربابا فی الحال بی هوش افتاد و به عالم علوی صعود و به معرفت اصل خویش نائل گشت...

این صعود و قعود تا سال ۱۹۲۱ میلادی (۱۲۹۰ی) به تدریج به مرحله کمال رسید...

مهربابا در دهم ژوئیه ۱۹۲۵ (۱۲۹۴ه ش) مهر خاموشی بر لب نهاد و اینک که ۳۴ سال از آن می گذرد همینطور ادامه دارد.^{۳۵}

۳۴. آوتار به هندی مراد از حلول روح خدا در کالبد انسانی است.

۳۵. تاریخ زرتشتیان، صص ۲۱۸ - ۲۲۰

تا روزگار نوشتار «تاریخ زرتشتیان» ۳۴ سال سخن نگفت. می گویند وی تا پایان زندگی اش یعنی چیزی بیش از چهل سال سخن نگفت. طبق بیان «سیری در تصوف»، مهربابا پنج استاد و مرشد داشت که پنجمین آنها «بابا اوپاسنی مهاراج» نام داشت. وی هفت سال در محضر این استادش بود و سپس به بمبئی رفته و مدرسه ای شبانه روزی تاسیس کرد. در این مدرسه یتیمان هر دین و مذهبی را پذیرش کرد و بر اساس اندیشه خویش تربیت نمود. پس از اتمام تربیت، آنان را به شهرهای مختلف همانند تهران و شیراز فرستاد تا ادامه دهنده راهش باشند. چنین بود که «فرقه مهربابایی» توسط شاگردانش در ایران پی ریزی شد.

مهربابا به زبان های گوناگون تسلط داشت و به کشورهای گوناگونی سفر کرد. این تسلط به زبان های گوناگون به همراه مسافرت ها، سبب شد تا طیف مریدان مهربابا نظام مند شوند و هماهنگی های لازم برای ایجاد راه و روشی جدید در عرفان های نوظهور در لباس مکتبی عرفانی به بار نشیند. رئیس دانشگاه کلکته برای جشن ۷۲ سالگی مهربابا شعری سرتاسر مدح به زبان فارسی سرود که در تهران پخش گردید. یکی از ابیات این شعر چنین است:

مهربابا خود خدای عصر حاضر فخر تست قالب انسان مزین شد ز شان

کبریا



برای جشن تولد ۷۴ سالگی مهربابا، از طرف وی به کلیه دوستدارانش در ایران تلگرافی ارسال گردید. در این تلگراف به تاریخ ۲۶ بهمن ماه ۱۳۴۶ چنین پیامی آمده بود:

از طرف اوتار مهربابا به کلیه دوستدارانش در ایران و سراسر جهان مخابره شده است دوستدارانم در جشن هفتاد و چهارمین سال تولدم خوشحالی و شادی کنید زیرا بزودی بعد از ۲۵ مارچ ۱۹۶۸ واقعه بزرگی روی خواهد داد که نظیر آن قبلاً رخ نداده است مهربابا^{۳۶}

مهربابا به مریدانش می آموزاند که: «از واجبات است که من کلیه امور عالم را نظارت نمایم». او خود را صاحب علم مطلق می دانست و ادعا می کرد: «من دارای دانش بیکران هستم پس برای دانستن لازم نیست عقل خود بکار برم دانای مطلق منم من علم نامتناهی خود بکار می برم». وی ادعای خدایی کرد و برای توجیه این ادعایش می گفت: «کسی که به وصال خدا رسید مجبور است دعوی خدائی کند».^{۳۷}

راه و روش مهربابا، این آموزگار زرتشتی که شالوده ای از آداب هندویی و تصوف را در هم آمیزاند، توانست مجذوبانی را گرد آورد. مهربابا

۳۶. سیری در تصوف، مقاله ۱۰۸

۳۷. همان

محل تجمع پیروانش را خانه مهر نام نهاد. یکی از سنت های پیروانش این است که روز دهم ژوئیه هر سال را به یاد آغاز سکوت وی به سکوت می گذرانند. وی در ۳۱ ژانویه ۱۹۶۹ درگذشت و بدنش به مدت یک هفته با گل های رز پوشیده شد تا هوادارانش خودشان را برسانند و آخرین وداع را با وی انجام دهند. این روز هنوز میان علاقه مندان به وی مورد اهمیت است و هر ساله بر سر مزارش در هند گرد هم می آیند.

▪ برنامه را به روز کنید!

وقتی رایانه ها تولد یافتند و در کنارش اینترنت آمد و شبکه مجازی همه گیر شد، با پدیده ای روبه رو شدیم که اطلاعات عظیمی را در خود جای داده بود و خواه ناخواه باید کار با آن را می آموختیم و روش استفاده از آن را فرا می گرفتیم.

استفاده از این شبکه گسترده اطلاعاتی، نیاز به دستگاهی داشت که قابلیت اتصال به شبکه ارتباطی را داشته باشد و خود این دستگاه ها هم برنامه عامل می خواست تا راهور شود. رایانه یا کامپیوتر همان دستگاهی بود که در نخست به آن نیاز داشتیم و برنامه عاملی هم که باید در آن نصب می شد، ویندوز نام داشت. سال ۱۹۹۳ اولین ویندوز به بازار آمد. برنامه جذابی بود برای مردمی که تازه با رایانه های خانگی آشنا شده بودند و آن را از شگفتی ها می پنداشتند. امروز دیگر نامی از آن ویندوز در میان نیست، از بس به

چشم ما پیش پا افتاده و ساده به نظر می رسد و قابلیت های لازم برای استفاده از خیلی برنامه ها را ندارد.

وقتی ویندوز ۹۵ آمد، جهانیان آن را انقلابی در برنامه ها و سیستم عامل ها دانستند. اما این شگفتی خیلی پایدار نبود، چرا که ویندوز ۹۸ و ۲۰۰۰ و اکس پی (Xp) و... به دنبال هم آمدند و هر کدام در نوع خود بی نظیر بودند و برنامه خوبی محسوب می شدند. این چرخه هنوز ادامه دارد و برنامه های جدید می آیند و برنامه های گذشته کنار گذاشته می شوند. اگر بخواهیم از امکانات رایانه ای و شبکه های گسترده اطلاعاتی استفاده کنیم، نیاز داریم که خود را با برنامه های کامل تر هماهنگ سازیم و از برنامه ای که به مرحله بالاتری رسیده است استفاده نماییم. برنامه های گذشته قابلیت خیلی از نیازهای امروز ما را ندارند.

آنچه که گفته شد، تنها بخش کوچکی از زندگی ما محسوب می شود که شاید به دقایقی یا ساعاتی از شبانه روز ما مربوط شود. آیا تمام زندگی ما از هفت روز هفته و سی روز ماه و ۳۶۵ روز سال و تمام عمرمان، نیاز به برنامه ندارد؟!

برنامه ای که برای زندگی ما تنظیم گردیده، «دین» نام دارد و این نسخه ای است که خدا برای ما به ارمغان فرستاده تا راه و روش ادامه مسیر را بدانیم و قابلیت استفاده بهینه از زندگی را داشته باشیم. ادیان هم در طول زمان تکمیل شدند و بر اساس نیاز دوران مخصوص خود، برنامه ها به روز

می شدند. همانطور که برنامه های چند سال پیش به دیده امروز ما پیش پا افتاده اند و نیاز به برنامه های جدید به خوبی لمس می شود، برنامه زندگی هم بر همین روال است.

دین فرایند تکاملی داشته و پیامبران مرحله به مرحله آمدند تا برنامه کامل شده را به ما انسان ها عرضه کنند. روزگار زرتشت پیامبر، برنامه کامل شده آیین زرتشتی بود. روزگار حضرت موسی برنامه لازم، آیین یهود بود. در زمان حضرت عیسی آیین مسیحیت آیین به روز شده محسوب می شد. زمان رسول الله حضرت محمد نیز کامل ترین برنامه ای که نیاز انسان ها بود عرضه شد که «اسلام» نام گرفت.

البته باید غافل نبود که در طول همه قرن های بشری، عده ای هم بودند که خود را پیامبر معرفی کردند که در واقع دروغگویانی بودند که به جای برنامه ای کامل و جامع، بدافزاری را عرضه می کردند که ویروس را به جان زندگی می انداختند. باید به این فهم رسید که برنامه ای می تواند سیستم عامل زندگی ما را راهوری کند که بدافزار و ویروسی نباشد و قابلیت همه جانبه برای ثانیه به ثانیه زندگی داشته باشد.

در مناظره امام رضا علیه السلام با بزرگان آیین زرتشت، نکته بسیار مهمی نهفته است که باید در آن اندیشه شود. امام رضا علیه السلام از بزرگ زرتشتیان درباره علت اینکه زرتشتیان، زرتشت را پیامبر می دانند سوال فرمود. بزرگ زرتشتیان در پاسخ گفت: «او کارهای خارق العاده ای انجام داده که احدی

قبل از او انجام نداده است. گرچه ما آن را ندیده ایم، ولی اخبار پیشینیان ما گواه بر این معناست». امام فرمود: «آیا جز این است که اخبار پیشینیان به شما رسیده و پیروی کرده اید؟» پاسخ داد: آری. امام فرمود: «همین گونه است سایر امت ها و پیامبران؛ پس چرا این پیامبران را قبول ندارید و تنها تکیه روی زرتشت می کنید؟». بزرگ زرتشتیان خاموش شد و پاسخی نداشت.^{۳۸}

منابع و مأخذ

قرآن کریم

الف

آذرفرنبغ، کتاب سوم دینکرد، ترجمه فریدون فضیلت، چاپ اول، تهران،
انتشارات مهرآیین، ۱۳۸۴

آذرفرنبغ، کتاب پنجم دینکرد، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چاپ
دوم، تهران، انتشارات معین، ۱۳۸۸

آذرفرنبغ، کتاب ششم دینکرد، ترجمه فرشته آهنگری، چاپ اول، تهران،
انتشارات صبا، ۱۳۹۲

آذرفرنبغ، ماتیگان گجستک ابالیس، ترجمه ابراهیم میرزای ناظر، چاپ اول،
تهران، انتشارات هیرمند، ۱۳۷۶

آرین، آرمان، نگاره های اهورایی؛ دانشنامه تصویری توصیفی و نمایشی
شخصیت ها و موضوعات اوستا، چاپ اول، تهران، نشر موج، ۱۳۸۹

آموزگار، ژاله، تفضلی، احمد، اسطوره زندگی زردشت، چاپ سوم، تهران،
نشر چشمه، ۱۳۷۵

آموزگار، ژاله، تاریخ اساطیری ایران، چاپ دهم، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۷

ابوالمعالی، محمد، بیان الادیان، تحقیق محمد تقی دانش پژوه، تهران، انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۶

اشپولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۹

الهامی، داود، ایران و اسلام، قم، کانون نشر حدید
اوشیدری، جهانگیر، دانشنامه ی مزدیسنا، چاپ پنجم، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۹

ب؛ پ؛ ت؛ ث

بارتولمه، کریستیان، زن در حقوق ساسانی، ترجمه ناصرالدین صاحب الزمانی، تهران، موسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۳۷

براندن، اس جی اف، پژوهشی در ایده ها انسانها و رویدادها در ادیان عهد باستان، ترجمه سودابه فضائلی، چاپ اول، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۱

برهان، محمدحسین بن خلف، برهان قاطع، تهران، انتشارات نیما، ۱۳۸۰

بهار، مهرداد، ادیان آسیایی، چاپ هفتم، تهران، نشر چشمه، ۱۳۸۷

بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، چاپ هفتم، تهران، نشر آگه، ۱۳۸۷

بهرامان، فرخ مرد، مادیان هزار دادستان، پژوهش سعید عربان، چاپ اول،

تهران، انتشارات علمی، ۱۳۹۱

- بهی، اردشیر، نماز در دین زرتشتی، چاپ اول، تهران، انتشارات فروهر، ۱۳۹۱
- پارتیج، کریستوفر، سیری در ادیان جهان، ترجمه عبدالعلی براتی، چاپ اول، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۹۱
- پورداد، ابراهیم، گات ها؛ کهن ترین بخش اوستا، چاپ سوم، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۹
- پورداد، ابراهیم، گاتاها، چاپ سوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴
- پورداد، ابراهیم، یشت ها، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷
- ثاقب فر، مرتضی، دین مهر در جهان باستان؛ مجموعه گزارش های دومین کنگره بین المللی مهرشناسی، چاپ اول، تهران، انتشارات توس، ۱۳۸۵
- تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، چاپ سوم، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۸

ج؛ چ؛ ح؛ خ

- جعفری، علی اکبر، زرتشت و دین بهی، چاپ اول، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۵
- جلالی نائینی، محمدرضا، ثنویان در عهد باستان، چاپ اول، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۸۴
- جوان، موسی، تاریخ اجتماعی ایران باستان، تهران، نشر علم، ۱۳۸۶
- چاردی، نورالدین، سیری در تصوف، چاپ سوم، تهران، انتشارات اشراقی، ۱۳۸۹

- چارلز زرنر، رابرت، طلوع و غروب زردشتی گری، ترجمه تیمور قادری، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹
- خورشیدیان، اردشیر، پاسخ به پرسش های دینی زرتشتیان، چاپ اول، تهران، انتشارات فروهر، ۱۳۸۶
- خورشیدیان، اردشیر، جهان بینی اشو زرتشت، چاپ دوم، تهران، انتشارات فروهر، ۱۳۸۷

د؛ د

- دکره، فرانسوا، مانی و سنت مانوی، ترجمه عباس باقری، چاپ دوم، تهران، انتشارات فرزانه، ۱۳۸۳
- دوستخواه، جلیل، اوستا کهن ترین سروده و منتهای ایرانی، چاپ شانزدهم، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۹۱
- دوشن گیمن، جی، دین ایران باستان، ترجمه رویا منجم، چاپ دوم، تهران، انتشارات علم، ۱۳۸۵
- دوشن گیمن، جی، واکنش غرب در برابر زردشت، ترجمه تیمور قادری، تهران، انتشارات مهتاب، ۱۳۸۷
- دهباشی، علی، زندگی و اندیشه زرتشت، چاپ دوم، تهران، نشر افکار، ۱۳۸۷
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه
- دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، چاپ ششم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰

ر؛ ز؛ ژ

راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، تهران، موسسه انتشاراتی
امیرکبیر، ۱۳۵۴

رضایی باغ بیدی، حسن، روایت آذر فرنیغ فرخزادان، تهران، مرکز دایره
المعارف اسلامی، ۱۳۸۴

رضائیان حق، محمد، کلام زرتشتی، چاپ اول، تهران، انتشارات فروهر، ۱۳۹۲
رضی، هاشم، آیین مغان؛ پژوهشی درباره دین های ایرانی، چاپ سوم، تهران،
انتشارات سخن، ۱۳۹۰

رضی، هاشم، ادیان بزرگ جهان، چاپ دوم، تهران، انتشارات آسیا، ۱۳۵۵
رضی، هاشم، دانشنامه ایران باستان؛ عصر اوستایی تا پایان دوران ساسانی، پنج
جلد، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۱

رضی، هاشم، دین و فرهنگ ایرانی پیش از عصر زرتشتی، تهران، انتشارات
سخن، ۱۳۹۰

رضی، هاشم، متون شرقی و سنی زرتشتی، تهران، انتشارات بهجت، ۱۳۸۳
روایت پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و
مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰

ریپکا، یان، تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه، چاپ سوم، تهران،
انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶

- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران، جلد یکم؛ تاریخ ایران قبل از اسلام، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷
- زرین کوب، عبدالحسین، دو قرن سکوت، چاپ بیست و سوم، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۹
- زهر، آر سی، زروان یا معمای زرتشتی گری، ترجمه تیمور قادری، چاپ اول، تهران، انتشارات مهتاب، ۱۳۸۸
- ژنیو، فیلیپ، ارداویراف نامه، ترجمه ژاله آموزگار، چاپ چهارم، تهران، انتشارات معین، ۱۳۹۰

س؛ ش

- سرخوش کرتیس، وستا، اسطوره های ایرانی از مجموعه اسطوره های ملل، ترجمه عباس مخبر، چاپ ششم، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۶
- شاکد، شائول، از ایران زردشتی تا اسلام، ترجمه مرتضی ثاقب فر، چاپ چهارم، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۸
- شاله، فلیسین، تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ترجمه منوچهر خدایار محبی، چاپ دوم، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۵
- شاخرخ، کیخسرو، زرتشت پیامبر که از نو باید شناخت، چاپ هفتم، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۸
- شریعتمداری، حمیدرضا، گفتمان ادیان، چاپ اول، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۰

شهزادی، رستم، جهان بینی زرتشتی، چاپ دوم، تهران، انتشارات فروهر، ۱۳۸۸

شهزادی، رستم، قانون مدنی زرتشتیان در زمان ساسانیان، تهران، انتشارات فروهر، ۱۳۸۶

شهمردان، رشید، تاریخ زرتشتیان، تهران، انتشارات فروهر، ۱۳۶۳

ص؛ ض

صد در نشر و صد در بندهش، نسخه ی بمبئی مربوط به ۱۹۰۹ میلادی به صورت pdf

صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، بیروت، موسسه الأعلمی، ۱۴۰۴

صفدری، علی، حریصا؛ گفتگوهای جوان مسلمان و مسیحی، چاپ اول، قم، انتشارات میراث ماندگار، ۱۳۹۰

ع؛ غ

عریان، سعید، راهنمای کتبه های ایرانی میانه، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۹۲

عطایی فرد، امید، پیامبر آریایی؛ ریشه های ایرانی در کیش های جهانی، چاپ سوم، تهران، انتشارات عطایی، ۱۳۸۶

عفیفی، رحیم، اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته های پهلوی، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس، ۱۳۸۳

ف؛ ق

- فردوسی، شاهنامه، براساس نسخه چاپ مسکو، تهران، موسسه نور
- فرنیغ دادگی، بندهش، ترجمه مهرداد بهار، تهران، انتشارات توس، ۱۳۹۰
- فلور، ویلم، تاریخ اجتماعی روابط سکسی در ایران، ترجمه محسن مینوخر، چاپ اول، استکهلم، انتشارات فردوسی، ۲۰۱۰
- قادری، تیمور، با دانایان ایران باستان، چاپ اول، تهران، انتشارات مهتاب، ۱۳۸۷
- قدیانی، عباس، فرهنگ جامع تاریخ ایران، چاپ اول، چاپ ششم، تهران، انتشارات آرون، ۱۳۸۷
- قدیانی، عباس، مذهب و باورهای دینی، چاپ اول، تهران، انتشارات آرون، ۱۳۹۲

ک؛ گ؛ ل

- کای بار؛ آسموسن؛ مری بویس، دیانت زرتشتی، ترجمه فریدون وهمن، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۶
- کرباسیان، ملیحه، کشاکش های مانوی مزدکی در ایران عهد ساسانی، چاپ اول، تهران، نشر اختران، ۱۳۸۴

- کریوازک، پل، در جستجوی زرتشت، ترجمه محسن ربیع زاده، چاپ اول، تهران، نشر ثالث، ۱۳۸۸
- کلنز، ژان، مقالاتی درباره زردشت و دین زردشتی، ترجمه احمد رضا قائم مقامی، چاپ دوم، تهران، نشر فرزانه روز، ۱۳۹۱
- کميجانی، داود، خداوند در کتب مقدس، چاپ اول، تهران، انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۸۶
- کیانی، بزرگمهر، در پیرامون زندگی زرتشت، چاپ اول، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۸
- کیرستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۸
- گثر، جوزف، سرگذشت دین های بزرگ جهان، ترجمه ایرج پزشک نیا، چاپ اول، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۷
- گرانوفسکی، ادوین آرویدوویچ، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه کیخسرو کشاورز، تهران، انتشارات پویش، ۱۳۵۹
- گواهی، عبدالرحیم، درآمدی بر تاریخ ادیان در قرآن، چاپ اول، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷
- گیرشمن، رومن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، چاپ نهم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۲

م

- مالاندرا، ویلیام، مقدمه ای بر دین ایران باستان، ترجمه خسرو قلی زاده، چاپ اول، تهران، کتاب پارسه، ۱۳۹۱
- ماله، آلبر، تاریخ ملل شرق و یونان، ترجمه عبدالحسین هژیر، چاپ دوم، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۵
- محمدی، جلیل، دین زرتشت، چاپ اول، زنجان، نیکان کتاب، ۱۳۸۷
- مری بویس، نورا الیزابت، آیین زرتشت؛ کهن روزگار و قدرت ماندگار، چاپ چهارم، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۹۰
- مری بویس، نورا الیزابت، جستاری در فلسفه زرتشتی، ترجمه سعید زارع؛ سید سعیدرضا منتظری؛ نیلوفر سادات نواب، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۸
- مری بویس، نورا الیزابت، زرتشتیان باورها و آداب دینی، مترجم ع. بهرامی، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۹۱
- مری سگاست، آنگاه که زرتشت سخن گفت، ترجمه شهریانو صارمی، چاپ اول، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۹۰
- مسعودی، علی بن الحسین، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹
- معین، محمد، مزدیسنا و ادب پارسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۹
- منوچهرپور، منوچهر، بدانیم و سربلند باشیم؛ فشرده ای از آموزش های دین زرتشت، چاپ چهارم، تهران، انتشارات فروهر، ۱۳۹۰

- مهر، فرهنگ، دیدی نواز دینی کهن، چاپ هشتم، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۸
- مهرآبادی، میترا، شاهنامه کامل فردوسی به نشر پارسی، چاپ دوم، تهران، انتشارات روزگار، ۱۳۷۲

ن؛ و

- ناتل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶
- نظامی گنجوی، خنسه، چاپ اول، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۸۵
- نمر المدنی، محمد، زرادشتیه؛ النور و الظلمه، دمشق، دار دمشق للطباعة و النشر و التوزیع، ۲۰۱۰
- نوری، یحیی، اسلام و عقائد و آراء بشری یا جاهلیت و اسلام، چاپ دهم، تهران، انتشارات نوید نور، ۱۳۸۴
- نیرگ، هنریک، دینهای ایران باستان، ترجمه سیف الدین نجم آبادی، چاپ اول، تهران، مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها، ۱۳۵۹
- نیکنام، کوروش، آیین اختیار؛ گفتاری پیرامون فرهنگ و فلسفه زرتشتی، تهران، انتشارات تیس، ۱۳۸۵
- نیولی، گاردرد، از زردشت تا مانی، ترجمه آرزو رسولی (طالقانی)، چاپ اول، تهران، نشر ماهی، ۱۳۹۰

وارنر، رکس، اساطیر جهان، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، چاپ دوم، تهران، انتشارات اسطوره، ۱۳۸۷

ه؛ ی

هوپ مولتون، جیمز، گنجینه مغان، ترجمه تیمور قادری، چاپ اول، تهران، انتشارات مهتاب، ۱۳۸۸

هنری هوک، ساموئل، اساطیر خاورمیانه، ترجمه ع.الف. بهرامی و ف. مزدآپور، چاپ چهارم، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۹۱

هینلز، جان راسل، اسطوره های ایرانی، چاپ اول، تهران، موسسه مطالعات هنر اسلامی، ۱۳۸۸

هینلز، جان راسل، راهنمای ادیان زنده، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چاپ چهارم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۱

هینلز، جان راسل، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چاپ سیزدهم، تهران، نشر چشمه، ۱۳۸۷

هینلز، جان راسل، فرهنگ ادیان جهان، ترجمه ع. پاشایی، چاپ اول، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۶